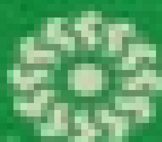
۵۹

ترجمه

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیخ علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد پنجاه و نهم

آسمان و جهان - 6

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 59

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

ص: 5

ابواب داروها و خواص آنها

ص: 6

ص: 7

ادامه بابها از جلد قبل

فصل اول : در بیان اعضاء اصلی بدن

گفتند: خداوند سبحان، برمبنای حکمت ها و مصالحی، اعضای جانداڑ را گوناگون آفریده است، و برای جاندار، استخوان، اعصاب، ماهیچه ها، تاندون ها، رباطات، رگ ها، پوست، گوشت، پیه، رطوبت، و غضروف قرار داده و این ها اجزاء بسیط بدن هستند.

و خداوند از آن ها اندامی مرکب مانند جمجمه، مغز، آرواره ها، چشم، گوش، بینی، دندان ها، زبان، حلق، گردن، ستون فقرات، نخاع، دنده، استخوان، سینه، گلوگاه، بازو، ساعد، مچ دست، شانه، انگشتان، ناخن ها، ریه، قلب، مری، معده، روده ها، کبد، طحال، مثانه، پستان، رَحِم، بیضه ها، آلت تناسلی مردانه، ران، ساق، پاشنه و جز آن قرار داد.

از این میان، چهار عضو ریاست و برتری دارند: مغز و قلب و کبد و بیضه ها؛ زیرا اولی سرچشمه احساس و حرکت است، و در دومی نیروی زندگی [قرار داده شده است] و سومی برای بقای انسان ضروری است و در چهارمی نیروی تولید مثل، که برای حفظ نسل مورد نیاز است، و به خاطر آن است که هیئت و مزاج مذکر و مونث شکل می گیرد که [وجود این تمایز] برای همه ی انواع جانداران لازم است. و هر کدام از سه عضوِ نخست به دیگری وابسته و نیازمند است:

اگر کبد نبود که غذا را به اعضاء دیگر برساند همه اعضاء از بین می رفتند؛ و اگر گَرمیِ قلب به کبد نمی رسید جوهرش که به وسیله ی آن کار خود را انجام می دهد از بین می رفت و اگر مغز به وسیله رگ ها گرم نمی شد و کبد به وسیله رگها به آن غذا نمی رساند، طبعش که مایه کار او است دوام نمی یافت؛ و اگر مغز ماهیچه های سینه را حرکت نمی داد تنفسی نبود، و بنابراین قلب جوهرش را که حرارتِ غریزیِ

تنْ در بدن ما از آن است نمی داشت. اما ریاست مطلق از آنِ قلب است که اولین عضوی است که در جانداران به وجود می آید، و روحی که وسیله احساس و حرکت است از قلب به مغز، و سپس به سایر اندام سرایت می کند، و همچنین روحی که مبدأ تغذیه و رشد است از قلب به کبد می رسد، و سپس از کبد به سایر اعضا می رود. فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ.

سپس بدان که استخوانها چند نوعند، دراز، کوتاه، پهن، باریک، تو پر و تو خالی که هر کدام مصلحتی دارند، و برخی مانند پایه و بنیاد بدن هستند، برخی به مَثَل سپر و نگهدار آن، برخی مانند سلاحی که دفع برخورد می کنند، برخی در میان بندها جای دارند و برخی پیوند ماهیچه ها هستند که بدان نیاز دارند.

در کل همه استخوان ها ستون و پایه بدن هستند و از این رو سخت آفریده شدند. پس جز این سودی ندارند که سخت ساخته شوند، گر چه در آن ها منافذ و روزنه هایی که ضروری است، وجود دارد. آنچه برای حرکت به آن نیاز است در حفره ای قرار دارد، و این حفره در وسط آن قرار داده شده است تا نیاز به ایستگاه خوراک نداشته باشد و سست شود، بلکه جرمش سخت و غذایش مخ است که درون آن قرار دارد. فایده ی این حفره سبک بودنِ استخوان است و یکپارچه بودنش باعث سختیِ جرم آن می شود تا بر اثر حرکات خشن نشکند و فایده ی مخ تغذیه ی آن است و این که آن را تر نگاه می دارد تا فاسد نشود و تو خالی بماند، مانند جامد. و حفره کوچک خواهد بود اگر نیاز به به استحکام بیشتر باشد و بزرگ خواهد بود اگر سبکی مهم تر باشد. و در بعضی از آنها منافذی آفریده شد تا غذای مورد نیاز مانند بویی که در هوا است در آن نفوذ کند.

استخوانهای سراسر تن به هم پیوند خورده اند و میان قطعات آن فاصله چندانی نیست و همه استخوان ها یکپارچه خلق نشده اند زیرا در برخورد شیئی می شکست و برای هر عضوی از بدن حرکتی است و بدین دلیل است است که هر کدام از آنها شکلی دارد که برای هدف آن مناسب است، و وصل شده به رباطی که بدان نیاز دارند تا با هم یا به تنهایی حرکت کنند که از یک سوی استخوان روئیده و به سوی دیگر پپوند شده است که جسمی است سفید و بی حس و یک سوی استخوان زائده ای دارد و در استخوان دیگر یک گودی وجود دارد به اندازه این زائده

تا در آن قرار گیرد و آنچه بدین شکل است بندهای استخوانها است که به وسیله آنها یکی حرکت می کند و دیگری بجای خود می ماند و به خاطر پیوندی که دارند می توانند باهم حرکت کنند و در حکم یک استخوان باشند، و چون استخوانها و اندام دیگر خود به خود حرکت ندارند و نیاز به محرک دارند، این محرک از سر چشمه ی حس و حرکت به آنها می رسد که مغز است. و راه دسترسی به این سرچشمه از عصب است که ماده نرم و چسبنده دراز و در ظاهر توپری است که متفاوت با ماده میان تهی و چشم است، و سود آن این است که مغز به وسیله آن به اعضاء دیگر حس و حرکت می دهد و در درجه دوم، فایده آن این است که گوشت را سخت می کند و تن را نیرومند. و عصب به تنهایی به استخوان نمی چسبد بلکه بعد از ترکیب با گوشت و رباط این اتفاق می افتد، زیرا اگر به تنهایی به استخوان بزرگی بچسبد یا نمی تواند آن را حرکت دهد یا حرکتش سست خواهد بود، به خصوص هنگامی که بین اعضا تقسیم می شود، توزیع می شود و شاخه شاخه می شود و سهم هر عضو بسیار کوچکتر شده و از سرچشمه خود دور می شود. از این رو پیش از رسیدن به عضوی که باید آن را حرکت دهد میان گوشت و پره های رباط پخش شود و با همه این اعضا شیئی تشکیل می دهد که نام آن ماهیچه است و شکل و بزرگی و کوچکی آن بسته به اندازه عضوی است که باید آن را حرکت دهد، و بر مبنای نیاز به آن عضو و جهتی است که آن عضو باید در آن حرکت کند.

سپس از آن سو که کنار عضو متحرک است از دو طرف آن ماهیچه ای می روید که نام آن وتر است که جسمی است مرکب از عصبی که از استخوان روییده و از رباطی که از استخوان آمده است و از گوشت پاک است و بدان عضوی که باید آن را بجنباند از طرف پایین آن می چسبد، و با این تدبیر برای ماهیچه مشکل چندانی پیش نمی آید زیرا وتر با قدرت به آن چسبیده است و از آن جا که وتر به پایین ترین قسمت عضو وصل است کل عضو حرکت می کند.

و اگر ماهیچه بزرگ باشد چند وتر خواهد داشت و چه بسا چندین ماهیچه در حرکت دادن یک عضو همکاری کنند. و اگر ماهیچه بسیار کوچک باشد وتر نخواهد داشت، و اگر عضو به جهات مختلف حرکت می کند، دارای ماهیچه هائی خواهد بود در جهات مختلف که هر کدام آن هنگام حرکت را به جهتی کشانند و

ماهیچه ای را که مخالف کار او است از کار بیندازد و چون دو ماهیچه ی مخالف با هم به کار افتند، عضو ثابت خواهد ماند. مثلا کف دست را اگر ماهیچه های درون ساعد بکشند تا شود و اگر ماهیچه پشت دست آن را بکشد به عقب برمی گردد، و اگر هر دو آن را باهم بکشند ثابت بایستد و میان هر دو ماهیچه به جا ماند.

پس مبدا حس و حرکت اندام گاهی یک عصب است و گاهی دو عصب، و اثر بخشی عصب در حس و حرکت برای این است که نیروی لامسه در آن وجود دارد و نیروی محرکه آن از روح حیوانی است که از مغز است. و نیروی لامسه در همه جای پوست و بیشتر مناطق گوشت و پرده ها و جز آن وجود دارد زیرا حامل آن روح است و در همه اعضا گسترده است، و اعضایی که حس نداشتن آن مفید تر است مانند کبد، طحال، کلیه، ریه و استخوان، حس ندارند.

و این نیرو است که کیفیات اولیه، یعنی گرمی، سردی، تری و خشکی، همچنین سبکی و سنگینی و نرمی و زبری و سختی و شکنندگی و چسبندگی را به وسیله لمس کردن در می یابد.

و همچنین است نیروی حرکت که در همه اعضاء، به واسطه روحی که در ماهیچه ها گسترش دارد، گسترده است و چون باید به اندام پائین تن که از مغز دور هستند حس و حرکت برسد و فاصله عصب از مغز زیاد است.

به علاوه اگر همه اعصاب از مغز رویند سر بزرگتر از آن می شد که باید و بر تن سنگینی می کرد و از این رو خدا. عزّ اسمه. در پایین کاسه سر سوراخی نهاده و از مغز چیزی بر آورده است که همان نخاع است، و به خاطر اهمیتی که دارد استخوان گردن و مهره های پشت را دژی برای آن قرار داده است، مانند دژ بندی مغز با کاسه سر و آن را با دژ در طول بدن کشانده و هر جا به عضوی رسیده است از آن یک عصب برآورده که از سوراخ مهره گردن و پشت بیرون آید و به اندامی که آن عصب به آن می رسد بچسبد و از سرچشمه آن، بدان حس و حرکت بخشد.

و اگر مغز آسیب سختی بیند تمامی بدن حس و حرکت را از دست می دهد، و اگر آسیب به نخاع برسد، فقط اعضایی که عصب از نخاع به آنها رسیده و اعضای پایین تر از آن حس و حرکت را از دست می دهند، زیرا مغز مانند سرچشمه آن است و نخاع چون نهرهای بزرگی که از آن روان است و اعصاب مانند نهرهایی کوچک. و

ابتدای اعصاب که از مغز و نخاع بیرون می آیند نرم هستند و مانند مغز و نخاع هستند و هر چه دور شوند سخت شوند تا عصب کامل گردند.

و بدان که همه ماهیچه ها با پرده نازکی پوشیده شده اند و همینطور همه روده ها و آن پرده جسمی است لطیف و نازک، بافته از عصب و رباط تا وسیله حسّ و شعور عضوی باشد که آن را در بر گرفته است و خود بیجان است تا از درد جلوگیری کند و شکل و وضع اندام را حفظ کند و از پراکندگی و جدائی محفوظشان دارد و به واسطه عصب و رباط آن را به اندام دیگر پیوند دهد.

و هر چه در پرده قرار دارد و درون دنده ها است پرده اش از یکی از دو پرده سینه و دل گرفته شده است که در درونند و اگر گرفته شده، و اندام گوشتین یا لیف مانندند چون گوشت ماهیچه یا لیف ندارند چون کبد، و هیچ جنبشی نباشد جز با لیف اما حرکت ارادی بوسیله لیف ماهیچه است و یا حرکت طبیعی است که در رحم و رگها است، و حرکت مرکب از ارادی و طبیعی مانند جویدن با لیف مخصوصی است به نوعی در وضع دراز و پهنا و خمی و وسیله جذب لیف دراز است و وسیله دفع، لیف فشار ده مایل به پهنی و برای نگهداری لیف خمیده.

اما رگها دو نوع هستند: یک نوع که نبض دارند و از دل می رویند و شریان [شرایین] نام دارند و دو حرکت انقباضی و انبساطی دارند. دلیل این دو نوع حرکت این است که با قبض خود بخار دودی را از دل به دم زدن برآورند و با بسط خود هوای پاک و زلال بدرون کشند که دل را آسایش بخشد و به خاطر آن نیروی حیات و حرارت غریزی به همه بدن برسد.

و همه دو پوسته آفریده شدند تا محکم باشند و به سبب جنبش آنچه در آنها است از هم دریده نشوند و آنچه در آنها است به تحلیل نرود، جز یک شریان که آن را شریان وریدی می نامند که دارای یک پوسته است تا نرمتر باشد و بسط و قبض روانتری داشته باشد، زیرا نیاز به نرمی آن بیش از نیاز به محکمی آن است، زیرا چنانچه منفذ هواء است منفذ خوراک شش است که آن را از دل گیرد. و آن درون شش فرو رود و تیره تیره شود و گوشت شش هم نرم و نازک است و از تصادم نبض آن نگرانی نیست، و باید خوراک با شتاب و آسانی بدان رسد، و آن که دو پوسته اند درونی آن او از برونی سخت تر است زیرا چون آستر است که رویه را نگهدارد و

آنست که بحرارت غریزیه برخورد دارد و حرکت روح بدان آسیب رساند، و حکمت در این بوده که منفذ و روح و حرارت غریزیه با این آستر محکم گردد.

و نوع دوم رگهای ساکن هستند که از کبد می رویند و اورده نام دارند و کارشان جذب کردن غذا به کبد، و رساندن آن از کبد به اندام دیگر است و همه یک پوسته دارند جز یکی به نام ورید شریانی که دو پوسته سخت دارد، زیرا در گوشه سمت راست دل قرار دارد و غذای ریه را به قلب می رساند، و گوشت ریه نازک و سبک است و جز خون رقیق مناسب آن نیست.

، و برخی شرایین را جفت آورده اند تا اورده را با خود پرده پوشانند و هر عضوی میان آنها است بنوشانند و هر کدام از دیگری نوش می کند و چون در پشت از طرف درون جفت شوند شریان بر دوش ورید باشد تا پست تر بار بر اشرف باشد و آنچه از آن دو در اعضاء برویند شریان زیر ورید است تا پوشیده تر و نهانتر باشد و ورید سپر آن باشد.

و اما غضروف نرمتر و انعطاف پذیرتر از استخوان است، اما از سایر اعضا سخت تر است. فایده آن این است که استخوان به اعضاء نرم بهتر متصل می شود و اشیاء سخت و اشیاء نرم بدون میانجی به هم متصل نمی شوند زیرا شیء نرمتر خصوصا در هنگام ضربه و فشار از شیء سخت آسیب می بیند، و برای آنکه بندهای استخوانی که به هم ساییده می شوند در کنار هم خوب قرار گیرند و از سختی یکدیگر را نکوبند و با عضوی که دارای استخوان نیست قدی شود و هر کدام به عضوی نیرومند که به غایت سخت نیست تکیه زنند.

پس اینها اعایی هستند که اجزای مشابه دارند که از آنها اعضای آلی به وجود می آید، سپاس دهنده آن را همان گونه که اهل آن است. و همه اینها از منی به وجود آمده اند جز گوشت و چربی که که از خون به وجود آمده اند.

پس از این اعضا یکی کاسه سر است که خدا آن را برای حفظ مغز و جلوگیری از آسیب دیدن آن خلق کرد و گرد است چون گرد از اشکالی که دارای خطوط راست هستند مساحت بیشتری دارد و همچنین چون گوشه ندارد، اثر پذیری آن کمتر است، و درازی آن برای این است که اعصاب مغز، که دراز هستند و از آن می رویند، به هم فشار نیاورند و کوفته نشوند، و بنابراین ارتفاع جلو یا پشت یا هیچ کدام را ندارد.

کاسه سر دارای شش استخوان است، دو استخوان به مثابه سقف هستند و چهارتا چون دیوار و همه به وسیله درزهایی که شئون نام دارند به هم پیوسته اند ، و دیواره ها از تارک سخت تر هستند چون امکان آسیب رسیدن به آنها بیشتر است و نیاز به روزنه در آن بیشتر است تا بخار سر از آن بیرون آید و بر مغز سنگینی نکند، و دیوار پشت سر سخت تر است چون حواس از آن نگاهبانی نمی کنند.

در کاسه سر سوراخهای بسیاری وجود دارد تا اعصاب از آنها خارج شوند و رگ ها و شرایین در آن داخل شوند، و بخارهای سوخته که در استخوان داخل نشوند از آن بیرون آیند و مغز از آنها پاک شود. و پرده سنگین و کلفتی که بیانش خواهد آمد پایدار بماند و مغز سبک گردد، و بزرگترین سوراخ در پایین آن، بر مهره پشت قرار دارد که نخاع از آن بیرون می آید. و به استخوان آرواره بالا که دو گونه و دو گوش و دندانهای بالا را دارد متصل است و از چهار استخوان ترکیب شده که با درزهائی به هم متصل هستند، سپس آرواره زیرین است که دندانهای زیر بر روی آن قرار دارند، این استخوان به آن نچسبیده زیرا نیاز به حرکت دارد و محل اتصال آن را

«زرفین» می نامند و به جز دندانها از دو استخوان تشکیل شده که در میان چانه درزی دارند.

و زیر کاسه سر در پشت سر در میان آرواره بالا استخوانی وجود دارد که تهیگاه پدید آمده از تقسیم این استخوانها را پر کرده و «وتد» نام دارد، پس تعداد همه استخوانهای سر منهای دندانها بیست و سه استخوان است.

و اما مغز را خدا نرم و چرب آفریده تا محسوسات به آسانی در آن نقش بندند و اعصاب که در آن می رویند نرم باشند و نشکنند و نبرند، و مزاجش را سرد و تر آفرید تا نیروهایی که در آن هستند از آنچه درک می کنند اثر بپذیرند و برای اینکه از حرکات اندیشه و خیال بر نیافروزد و نیروی روح و حرارتی که از دل به آن می رسد معتدل شود و جلوی آن که محل اعصاب حسی است نرم تر است از پشت آن که محل اعصاب حرکت است چون حرکت نیاز به سختی دارد و نیرو نیاز به صلابت، و دو بخش درازا و پهنا دارد تا آفت همه آن را تحت تاثیر قرار ندهد و در درازای آن سه تهیگاه وجود دارد که به هم راه دارند و آنها را بطون مغز خوانند، و آن جایگاه روح نفسانی، و جایگاه حواس است و جلوی آن بزرگتر است و کم کم کوچک می شود تا به اندازه نخاع و به شکل آن درآید. و دو برآمدگی دارد مانند نوک پستان ها که به استخوان پر حفره ای می رسند که مانند صافی است و در جایی از کاسه سر قرار دارد که به پایان بینی می رسد و حسّ بوئیدن در آنها قرار دارد، و فضولات دو بطن جلو مغز از آنها بیرون می آید و به وسیله عطسه به سوراخ بینی می ریزد.

و اما فضولات دو بطن دیگر در استخوانی دارای حفره که زیر فک است، بطن اولی جای هواکش مغز است که پس از ماندنش در بطون و دریافت مزاج مغزی، تبدیل به روح نفسانی می شود، و آنچه از ظرفیت بطون بیشتر است به بطون مغز می رود که به آنها تزارید می گویند و مزاج و شایستگی مغز به ان منتقل می شود.

و آن زردی که در دو سوی بطن میانه است مانند کرم به خود می پیچد و باز می شود، و آن را به همین نام می خوانند مانند خود این بطن که باز و بسته و دراز و پهن می شود، و اولین حرکت انقباض است که با آن مدفوع بیرون ریخته می شود و

حالت دوم انبساط و گشودگی است که با آن صور مدرکات به قوه حافظه می رسد، به تقدیر [خداوند] عزیز حکیم.

وانگه خدای تعالی مغز را با دو پرده پوشانده، یکی پرده ای نازک و نرم و چسبیده به مغز و در برخی مواضع آمیخته با او و دیگر پرده ای ضخیم و سخت که بالای آن به کاسه ی سر و در بسیاری مواضع به مغز متصل است و به همراه آن سوراخهای بسیار است در دو جا یکی نزد استخوانی که مانند صافی است، و دیگری در استخوان آرواره برای رفع فضولات، و از آن پرّه های نازک از درزهای کاسه سر بیرون می آید ، و با این پره ها هر دو به کاسه سر می چسبد و از مغز جدا می ماند تا بر آن سنگینی نکند، آنگاه از این پره ها بر برون کاسه سر پرده ای بافته شود که آن را بپوشاند.

و نیز میان دو تیکه جلو و دنبال مغز پرده ایست نازک که تکه لطیف را از تکه سخت جدا کند تا با آن مماس نشود، و زیر مغز میان پرده کلفت و استخوان بافته ای توری مانند و روی هم افتاده وجود دارد که از شراییني هستند که از قلب و کبد به سمت مغز بالا آمده اند، و دو رگ از میان آنها برآمده است و درون پرده سخت درآیند، و به مغز می پیوندند و این شبکه زیر مغز قرار گرفته است تا هم خون شریانی و هم روح را خنک کند تا مانند مزاج مغزی شوند و پس از تکامل به تدریج به مغز پیوندند، و رخنه های میان این شریانها با غده های گوشتی پرشده اند تا تهی نباشند و تکیه گاه این بافته باشند و آن را به وضع خود نگاه دارند.

و اما اعصاب که از مغز بیرون آمده اند هفت جفت هستند، یک جفت از جلو مغز بیرون می آیند و به چشم می رسند و به وسیله نیروی دید حس دید بدان دهند، و این دو عصب توخالی هستند و چون اندکی از مغز دور شوند به هم می پیوندند و سوراخشان یکی شود و باز از همان درون کاسه سر از هم جدا شوند و برایند تا هر کدام در حدقه چشمی در آید که در سوی آن قرار گرفته است

و جفت دوم از پس جفت یکم بیرون می آیند و از سوراخ کاسه سر که در انتهای چشم است بیرون می آیند و در ماهیچه چشم پخش می شوند و حرکت چشم به خاطر آنها است.

و سوم از پشت عصب دوم بیرون می آید آنجا که بطن مقدم به بطن دوم می رسد و با جفت چهارم که به دنبال آن است در آمیزد و سپس از آن جدا می شود.

و به چهار بخش تقسیم می شود یکی از بطن مغز پایین می آید تا فروتر از پرده مغز و بقیه در چند جای چهره و بینی پراکنده شوند، و برخی به جفت پس از آن می پیوندند.

و چهارم از پس عصب سوّم بر آید و در آرواره پراکنده شود و حسّ خاصی به آن می دهد.

و پنجم آن است که نیروی شنیدن از برخی قسمت های آن است و برخی از آن در ماهیچه ای قرار دارد که گونه را حرکت می دهد.

و ششم برخی قسمت های آن به گلو و زبان می رود و برخی به ماهیچه ای که در ناحیه کتف و اطراف آن قرار دارد، و برخی از آن از گردن سرازیر شود و پره هائی از آن به ماهیچه گلوگاه پیوندد و چون به سینه رسد باز بخش شود و تکه ای از آن به بالا برگردد تا به ماهیچه گلوگاه بپیوندد، و برخی از آن در غلاف قلب و شش و مری و اطرافشان پراکنده شود و بخش دوم که بزرگتر است گذر کند تا در پرده نفوذ کند و بیشترش به دهانه معده پیوندد و باقی آن به پرده کبد و طحال و احشام دیگر پیوندند، و برخی اجزای جفت سوم هم در آنجا به آن ها می پیوندد.

و هفتم از پشت مغز، آنجا که نخاع آغاز می شود بیرون می آید و در ماهیچه های زبان و گلوگاه و ماهیچه های محرک همه اعضاء تن که از این اعصاب و اعصاب آینده نخاع بر آیند پخش می شود، و چون نمی توان نقشه اعصاب و استخوانها را با سخن نشان داد و باید دید و خوب سنجید ما از شرح آنها رو گردانیم، و از نظر جالینوس تعداد همه ماهیچه های بدن پانصد و بیست و نه تا است.

و اما چشم دارای هفت طبقه و سه رطوبت است، منهای اعصاب و عضلات و رگها. و شرح ظاهر آن این است که عصب میان تهی نخستین عصبی است که از مغز بیرون کاسه سر می آید و در انتهای چشم در آید و بر آن دو پرده است که همان پرده های مغزند و چون از کاسه سر بیرون آید و در پیرامون استخوان چشم درآید پرده کلفت از آن جدا شود و پرده و لباس استخوان بالای چشم می شود، و این پرده

را «طبقه صلبه» می نامند و آن پرده نازک هم از او جدا گردد و پرده جلو پرده سخت و طبقه صلبه شود و آن را به خاطر شباهتش به مشیمه «طبقه مشیمیه» می خوانند و خود عصب پهن گردد و دو پرده دیگر جز این دو پرده به خود گیرد، و «طبقه شبکیه» نامیده شود.

سپس درون این پرده جسمی نرم و سرخ و زلال و سفت چون آینه آب شده است که «رطوبت زجاجیه» نام دارد و در میان آن جسم گرد دیگری وجود دارد که اندکی پهن است و چون یخ زلال است و آن را «رطوبت جلیدیه» می نامند و نیمی از زجاجیه آن را فرا گرفته است، و بالای نصف دیگرش جسمی است مانند تار عنکبوت ولی بسیار با صفا و زلال که آن را «طبقه عنکبوتیه» می نامند.

و بالایش جسم روانی وجود دارد به رنگ سفید و آن را «رطوبت بیضیه» نامند و روی آن بیضیه جسم نازکی است که درونش در روی بیضیه ناهموار است و برونش صاف و هموار و در بدن های مختلف چند رنگ به خود گیرد، گاه بسیار سیاه است و گاه کمتر، در میانش به خاطر محاط بودن جلیدیه حفره ای وجود دارد که گاهی تنگ می شود و گاهی باز، به اندازه ای که جلیدیه نور پذیر است، در نور شدید تنگ می شود و در تاریکی و کم نوری باز می گردد و اگر بسته شود نمی توان دید و آن چون سوراخ جای دانه انگور است که از خوشه کنده شود، و این همان حدقه چشم است، و در آن رطوبتی لطیف و روحی وجود دارد، و به همین خاطر است که هنگام مرگ بینایی از بین می رود، و این پرده را «طبقه عنبیه» خوانند.

و بالای این طبقه پرده ای وجود دارد تیره و صاف و سخت چون صفحه شاخ نازک که آن را «قرنیه» خوانند و رنگ طبقه عنبیه زیر خود را به خود گیرد انگار که پشت جام شیشه چیزی رنگی بچسبانند تا شیشه به رنگ آن در آید. و روی آن که همه دیده را نگیرد بلکه به اندازه سیاهی چشم از آن بیرون می ماند، گوشتی سفید و چرب و زلال و آمیخته به ماهیچه های حرکت دهنده چشم قرار گرفته که سخت است و گوشتی و آن را «ملتحمه» می نامند که قسمت سفید چشم است. و از پرده بیرونی کاسه سر پرده ای برآید چنانچه قرنیه از طبقه صلبه برآید و عنبیه از طبقه مشیمیه و

عنکبوتیه از شبکیه و هر کدام غذای خود را از منشأ خود می گیرند که سهم خود را از غذا برمی دارد و مانده را به آنها می رساند.

رنگ چشم ها به اعتبار اختلاف رنگ طبقه عنبیه چهارتا است: سرمه ای، سبز، میشی، سرخابی. علت سرمه ای بودن رنگ چشم کمی روح است که به همه اجزاء چشم نتابد یا تیرگی است و کمی تابش نور بر رنگ عنبیه یا کوچکی جلیدیه یا فرورفتگی آن، که زلالی آن چنانکه باید آشکار نشود، یا مرطوب بودن طبقه بیضیه است یا تیرگی آن که درخشش جلیدیه را بپوشاند یا شدت سیاهی چشم است و چون همه این عوامل با هم فراهم شوند چشم بسیار سرمه ای گردد.

و اسباب سبزی چشم ضدّ اینها است، و چون اسباب سرمه ای و سبزی درآمیزند و برابر شوند چشم میشی می نماید و اگر اسباب سبزی بچربند چشم سرخابی نماید.

و همانا چشم بدین رنگ آفریده شده است زیرا سازگارترین رنگ برای نور چشم است، چون سفید نور را پراکنده کند و سیاه آن را گرد و تیره کند و رنگ آسمانی است که آن را درست فراهم سازد و نیرو دهد، و ضخیم آفریده شده تا از تابش نور خورشید به چشم جلوگیری کند، و میان رطوبت و طبقه صلبه قرنیه جلوی آن میانجی شود، و از این رو بیرونش که پیش آن است سفت تر است.

و در این سفتی بیرونش فایده دیگری هم هست و آن این است که سوراخ عنبیه همیشه محفوظ و باز می ماند و از فشار اطرافش پریشان نشود. و در حقیقت این دو طبقه است طبقه درونی آجین دار و برونی سخت و هموار است.

و قرنیه زلال قرار داده شده است تا نور دید را از نفوذ در خود باز ندارد و سخت است تا سپر طبقه های دیگر باشد و رطوبات را از آفت نگهدارد و وضع و شکل آن بهم نخورد.

و رطوبت بیضیه در جلو جلیدیه است تا مانع نیروی پرتوها و تابشها شود و آن را خیره نکنند و برون جلیدیه هموار است تا شبح دیده شده در تکه بزرگ آن افتد و بهتر دیده شود زیرا گرد کمتر برابر شود، و زجاجیه سفت است تا روان نشود و دنبال جلیدیه است تا به غذا نزدیکتر باشد.

و رطوبت جلیدیه شریف ترین جزء چشم است و طبقه ها و رطوبت های دیگر خدمتگزار و سپر آن هستند، و مکان چیزهایی است که دیده شده اند زیرا محل روحی است که از دو عصب تهی که محل نیروی دید و دریافت کننده پرتو و رنگ هستند به آن می آید و هم دریافت کننده حرکات و اندازه ها و جز آن است به واسطه روحی که در آن قرار دارد.

و همانا دو عصب آن تهی قرار داده شده اند زیرا نیاز به روح بیشتری که این نیرو را داشته باشد دارد به خلاف حواس دیگر، و با یکدیگر متلاقی قرار داده شده اند تا روح در آنجا فراهم گردد و اگر به یک چشم آفت رسد نورش از بین نمی رود بلکه همه نور از این مجمع به چشم درست ریزد و بهتر دیده شود و از این رو کسی که یک چشم را ببندد با دیگر چشمی که باز است بهتر می بیند. و برای اینکه هر دو چشم ادراک واحدی داشته باشند و شبح دیده شده از هر دو چشم در آنجا یکی باشد تا در قدر مشترک نقش بندد و از این رو چشمان احول یکی را دو می بینند چون حدقه او بالا یا پائین است و نفوذ به محل تقاطع مستقیم نیست و پیش از آن حد مشترک حد مشترک دیگری وجود دارد که توسط آن دیده شود.

و چنین است کسی که اعضایش شل شوند و حدقه اش کج شود مانند افراد مست و از این نمونه است کسی که انگشت میانه را بر سبابه خم کند و با آنها چیز گردی را بچرخاند پس یکی را دو تا ببیند، زیرا میانه از تراز بالاتر دیده می شود و سبابه پایین تر از آن. و برخورد دو عصب با هم برای این است که تکیه گاه همدیگر شوند و انگار از نزدیک حدقه برآمده اند، و بنابراین ریزش نور به چشم بیشتر باشد، مانند آبگیری که برای آب کم ساخته می شود و اگر این برخورد نبود دو عصب در هر نگاه و توجه خم می شدند و دو حدقه پائین و بالا می شدند و بیشتر مردم در بیشتر احوال یکی را دو تا میدیدند.

و اما منشاء پلک از پوست بیرون سر است و فایده آن این است که از آسیب حدقه جلوگیری می کند و چون بسته شود مانع از ورود گرد و دود و پرتو به چشم می شود، و همیشه حدقه را از گرد و خاشاک پاک کند. و پلک زیرین کوچکتر از

بالائی است زیرا این پلک است که باز و بسته می شود و زیرین همیشه ساکن است و اگر فزونی داشت جلوی حدقه را می گرفت و فضولات و اشک در آن جمع می شد.

و اما مژه ها مانع آنچه می شوند که پلک از حدقه باز ندارد، در آنجا که باید چشم باز باشد مانند آنکه بر اثر باد خاشاک آید و اندکی باز شود و مژه های بالا و پائین به هم می پیوندند و یک توری در برابر چشم می سازند که از پشت آن می بیند اما خاشاک در آن وارد نمی شود.

و اما گوش از عصب و گوشت و غضروف خلق شده است و چون دکل کشتی در بالا قرار گرفته است تا هوایی که به خاطر قوه صورت تحرک یافته است در آن جمع شود و صدا را دریابد و این هوا در منفذی داخل می شود که در استخوان سختی است که «حجری» نامیده می شود و هوای درون گوش را موج دهد مانند چوبی که بر طبل زنند و صدایی بر می آورد که نیروی شنیدن سپرده در آن به وسیله جوهری که در آن است آن صدا را درک می کند، و سوراخ گوش پیچ و خم بسیار دارد که در انتهای آنها حفره ای است به نام جوفه که عصب آن را در میان گرفته است، و این گونه قرار داده شده است تا مسافت صداها و بادهای گرم و سردی که به آن وارد می گردند زیاد شود و دمای آن متعادل گردد.

و نقش این عصب در شنیدن مانند رطوبت جلیدیه است در دیدن و محلش مانند محل آن است. و چونان که همه بخش های چشم خدمتگزار یا نگهبان جلیدیه هستند همه بخش های گوش هم خدمتگزار این عصب هستند و سود حجری مانند فایده سوراخ دیده است و بازگشت صدا همانا برای برگشت هوا است که به کوه یا جای بلند زمین برخورد، مانند ریگی است که در جام پر آب اندازند که دایره های پیاپی از محیط تا مرکز پدید شوند، و گفته اند هر صدایی برگشتی دارد و در خانه ها چون مسافت زیاد نیست انگار که صدا همزمان است، به همین خاطر است که صدای مغنی در خانه ها قویتر است تا در بیابان.

اما بینی از استخوان و غضروف خلق شده است و ماهیچه های حرکت بخش ندارد. و شکل آن اینگونه است که دو استخوان سه گوش دارد و دو زاویه آنها از بالا به هم متصل هستند و سمت پایین دو غضروف نرم دارند و میان آنها در طول درز

غضروفی است که قسمت بالایی آن سخت تر از قسمت پائین است و سوراخ بینی در بالا دو بخش شود یکی به پایین دهان برآید که هوا به ریه می رساند و نفس عادی از آن برآید نه نفسی که از دهان است و دیگری بالا رود تا به استخوان جلو صافی زیر قسمتی از مغز که شبیه پستان است می رسد که فضولات مغز از آن بیرون می روند و هواکش و نفس ده باشد و حس بوئیدن در آن دو سر پستان مانند است که چون هوای بودار بدانها رسد برای روح ویژه آنها دریافت شود، و در بالای بینی دو سوراخ است بدو گوشه چشم و از آنجا است که گاهی مزه سرمه به زبان رسد.

و همانا بینی چنین خلق شده است تا با حفره اش هوا بسیار بالا رود و برای نفوذ در مغز معتدل شود و هوای بودار در آن گرد آید و به ابزار بوئیدن رسد و بو بهتر دریافت شود، و تا به جداساختن حروف از یکدیگر و آسانی سخن گفتن کمک کند، و همه هوا در جای حروف سازی جمع نشود، و برای آنکه پرده ای باشد در برابر فضولات زیر آن از سر و نگهبان چشمها و کمک کننده باشد به وسیله دم به لرزش آن.

و سود غضروفی بودن دو طرف پس از سود عمومی غضروفها این است که برای دم و بازدم باز می شوند، و برای تکاندن بخار به وسیله دم کمک باشند، و سود غضروف میانه این است که بینی را دو بخش کند تا فضول مغز را در یکی بکشاند و دیگری برای دم و بازدم باز بماند.

اما دندانها، در هر آرواره 16 دندان هست، دو پیشین و دو رباعیه برای برش و دو نیش برای شکستن و پنج دندان آسیا در چپ و راست برای نرم کردن، و بیشتر آنها در ساختن حروف و روشن ادا کردن آنها اثر دارند، و چه بسا که چهار دندان در چهار طرف که آنها را دندان عقل گویند وجود نداشته باشند، و بیشتر پس از بلوغ تا سی سالگی می رویند.

دندانها ریشه های تیز دارند که در استخوان آرواره کوبیده شدند و بر کناره هر سوراخی استخوان گردیست که پیوندهای محکم دارد و ریشه دندانهای بالا سه تا است و چه بسا که به ویژه برای دو دندان عقل چهار ریشه باشد، و آنها که در آرواره پایین هستند دو ریشه دارند و چه بسا به ویژه در دو دندان عقل سه ریشه باشد و

دندانهای دیگر یک ریشه دارند، و سر دندانهای آسیا بسیارند چون بزرگ هستند و کار بیشتری دارند و در دندانهای بالا بیشتر است چون آویخته اند و به پائین کشیده می شوند اما دندانهای پایین بر جای خود استوارند و فشار مخالف ندارند.

و از شگفتی آفرینش دندان این است که دندانهای جلو و آنچه کنار آنها است در هنگام نیاز به هم جفت شوند همچون هنگام گاز گرفتن و اگر چنین نبودند نمی توانستند گاز بگیرند و این به وسیله کشش آرواره است به جلو تا آنها به هم برخورند، و هنگام جویدن و نرم کردن خوراک فک به جای خود برگردد و دندانهای پیشین و رباعیه ها به درون کشیده شوند و از برابر دندان های بالا جدا شوند تا دندانهای آسیا بر یکدیگر افتند، برای اینکه با برخورد دندانهای پیشین و رباعیه از بالا و زیر برخورد آنها فراهم نشود. و شاید حکمت آن این است که دندانهای پیشین که بیکار هستند به هم ساییده نشوند.

و آرواره ای که هنگام جویدن و گفتن حرکت می کند همان آرواره پایین است نه بالا جز در تعداد اندکی از جانوران مانند نهنگ برای اینکه کوچکتر و سبکتر است و بالائی مرکز حواس و مغز است و اگر پیوسته حرکت کند مغز بجنبد و پریشان شود، به علاوه بند میان سر و گردن محکم نباشد در حالی که باید محکم باشد.

و همانا آرواره پایین انسان سبکتر و نرم تر از دیگر حیوانات است زیرا خوراک انسان گوشت و نان پخته و میوه های رسیده اند و مانند آنها جویدنشان دشوار نیست، ولی خوراک جانداران دیگر کاه و دانه های سفت و خام و ریشه گیاه و شاخه های درخت و گوشت خام و استخوان سخت است و به هر خورنده به اندازه نیاز ابزار داده شده است.

اما زبان از گوشت سپید نرم خلق شده است که رگهای کوچک بسیاری اعم از شرایین و اورده بدان پیچند و بدین خاطر قرمز دیده می شود، و به دنبال آن گوشت غده داری وجود دارد به نام «لعاب زا» و زیر آن دو دهانه است که بدان گوشت رسند بنام لعاب ریز که بدانها رطوبت و آب دهن از آن گوشت غده دار به زبان و دهن ریزد، و باز در زیرش دو رگ بزرگ و سبز وجود دارد و به نام صردان.

و به درازا دو لبه دارد ولی در یک پرده پیوسته به پرده دهان و مری و معده جز در برخی جانوران چون مار که دو لبه زبانش در یک پرده نیستند و نمایان شوند. و بر جرم زبان عصب گسترده ای وجود دارد که جای نیروی چشیدن مزه خوراکی ها

است به وسیله جسمی که به آن می چسبد و آمیخته به تری دهان می شود که با مزه خوراک یکی شده، و دریافت آن بوسیله جوهر روح است که در عقب آنست.

و بر زبان دو برآمدگی است که از بالا روییده اند چون دو گوش کوچک که لوزه نام دارند و یک گوشت پر عصب و سفت هستند مانند غده و فایده آنها چون فایده کام است که بیانش خواهد آمد و زبان برای ساختن حروف و روشن کردن آنها است، و ابزار زیر و رو کردن خوراک چون بیل و وسیله تشخیص مزه، و معتدلتر در درازا و پهنا به سخن تواناتر است از زبان بزرگ یا کوچک و درهم.

بیان اشکال آنها، پایان دهن به دو سوراخ می رسد که جلوتر آنها حنجره است و علمای تشریح آن را قصبه الریه نامند که باد به آن داخل می شود و از آن خارج می شود و دیگر در پس آن است به سمت مهره های پشت و آن را مری می نامند که خوراک و نوشیدنی از آن فرو روند و قی از آن بر آید. و شرح آن خواهد آمد.

و حنجره از سه غضروف ترکیب شده یکی در جلو که از زیر گلو نمایان است و بیرونش برآمده و درونش فرو رفته است و دوم در پشت آن است و با پیوستن آنها گلو هنگام خاموشی تنگ است و هنگام سخن گفتن از هم باز می شود و سومی چون گوشت کوبی است که میان آن و آنچه پس آن است مفصلی است که دو برآمدگی دارد و در دو گره از آن راستا باشند و در آنجا با رشته هائی بسته اند، و با این مفصل حرکت کنند و با افتادن آنها بر هم گلو بسته شود و با دوری آنها گلو گشاده گردد.

احتیاج به بسته شدن گلو هنگام خوردن و نوشیدن بسیار ضروری است تا چیزی از خوردنی و نوشیدنی در حنجره نچکد چون حنجره و مری جفت یکدیگر هستند و یکی به دیگری چسبیده است و چون حنجره بسته شود خوردنی و آشامیدنی بر پشت غضروف کپه شده گذر کنند و در مری داخل شوند. و اگر آدمی غفلت کند و در هنگام خوردن سخن بگوید یا نفس کشد و خرده غذا یا آب در حنجره افتد دغدغه و آزاری پدید شود مانند آنچه در بینی پدید شود هنگام عطسه به واسطه اینکه چیزی در آن جهد، و نیروی دافعه بیاید تا از آن جلوگیری کند و سرفه آید تا آن دفع شود کم باشد یا بیش، زیرا حنجره به ریه می رسد و آن سوراخی در زیر ندارد تا چیزی بیرون اندازد و خداوند سبحان نعمت بخشیده به فراهم آوردن حنجره از این غضروفها بدین شکل تا هنگام بلعیدن سوراخ سخن گفتن و تنفس بسته

شود و آدمی سالم ماند و از سرفه رها شود و از این رو بلعیدن و نفس کشیدن همزمان امکان پذیر نیست.

و در درون حنجره رطوبت چسبان چربی وجود دارد که پیوسته آن را نرم و تر نگاه می دارد تا سخن صاف و خوب باشد، و از این رو سینه کسانی که تب و گلوی خشکیده دارند و مسافران بیابانهای سوزان گرفته شود، و همینطور کسی که پر سخن کند تا حنجره اش خشک شود و چیزی نمی تواند بگوید جز پس از تر کردن گلو و یا فرو بردن آب دهان، و سود چربی آن این است که زود خشک نشود و نابود نگردد و حرکات حنجره را روان کند.

در بالای حنجره پاره ای گوشت آویزان وجود دارد به نام لهات که هر چه از برون آید از هوای سرد و گرم و دود تند بدان برخورد می کند و اجازه نمی دهد یکباره فرو رود و به ریه ریزد بلکه خرده خرده فرو رود و آنچه هم از درون ریه برآید مانند کوبش بنگ جلو آن را بگیرد و هموارش کند، و مانند دربانی است بر سوراخ سخن گفتن که یکباره بر نیاید و کشش آن نبرد و نیرو و کش پیدا کند.

و چنین باشند لوزه ها که پیش گفتیم که در این باره یار آن هستند، و زیر آن پوسته گوشتی است چسبیده به کام به نام غلصمه که هوا را از گرد و دود پاک کند تا چیزی از آنها به حنجره و ریه نرسد و آن چون هشدار دهنده ای است در ابزار سخن گفتن و کام مانند گنبدی است که سخن در آن طنین گیرد، اینها همه ابزار سخن گفتن هستند.

سخن از نفس است که اصل آن در ریه است و بر سر نای که آن را رأس المزمار نامند سخن گفته شود و آن شریف ترین ابزار آن است و حقیقت آن و دیگر ابزار یاور و مکمل آنند، چون تنگ است و در حنجره گشاد شود و باز به تنگی گراید و آنگاه به فضائی پهناور رسد چنانچه در نای وجود دارد، زیرا برای آواز باید مجرای تنگی وجود داشته باشد تا نفسی که در ریه است را در خود اندازه گیرد و باید باز و بسته شود تا آهنگهای آواز را بدهد.

نقش لهاه مانند نقش انگشت نی است و غلصمه مانند چیزی است که سر نی را می بندد و ماهیچه های موثر در سخن گفتن بسیارند به اندازه حرکاتی که مورد نیاز

است و از اشکال آنها انواع صدا بر می آید، و در جلوی حنجره استخوانی وجود دارد که رباط های ماهیچه ها از آن برایند و خود استخوان هم ماهیچه هایی جز ماهیچه های حنجره دارد که آن را نگه می دارند.

و بدان که چون خوراک و جامه آدمی طبیعی و خودرو نیستند و نیاز به هنرهای بسیار و ابزار گوناگون دارند که کمتر با وحی و الهام بدست می آیند و دوام آنها جز با آموختن نیست که نیاز به طلب و نهی و وعد و وعید و تشویق و بیم و شتاب و پس انداختن و جز آن دارند از اعلام آنچه در نهاد است و راز درون است آدمی از جانداران دیگر نیازمندتر است که بتواند به دیگران آنچه را در دل دارد بفهماند با نشانه ای ساخته، و شایسته تر برای آن از سخن و اشاره نباشد. و اولی بهتر است چون رنجی ندارد و با همان نفس کشیدن که ضروری او است حروف سازی می شود که آماده ترکیب کلمات بی شمار هستند و بی رنج حرکت که اشاره نیاز بدان دارد و فهم معنا از سخن نیازمند به نزدیکی معنا و حضور آن نیست بلکه شامل دور و نهان هم هست و هم صور و معانی و محسوس و معقول را فرا گیرد و لذا خدا سبحانه نعمت سخن را به انسان عطا فرموده است.

ص: 28

اما گردن و پشت از مهره ها آفریده شده اند، و مهره استخوانی است گرد و سوراخ که نخاع در آن نفوذ می کند و آفریده شده است برای نگهداری نخاع و ستون بندی بدن و مانند کاسه سر که مغز را نگاه می دارد مهره ها هم نخاع را حفظ می کنند و تعداد آن ها سی تا است: هفت عدد برای گردن و دوازده تا برای پشت و بسا یکی کم یا بیش باشند و آن کمیاب است به ویژه بیش بودن و پنج عدد میان دوران و سه عدد برای دمبلیچه که مانند پایه برای مهرهای پشت هستند و سه تا برای نشیمنگاه و اینها سخت آفریده شدند تا آدمی خود به خود بتواند به هر طرف رو کند، و از این رو میان آنها بندهایی است که نه آزاد و بی پایه هستند و نه بسته و انعطاف ناپذیر.

و برخی از آنها نوک دارند از بالا و پائین که وسیله پیوند و بند سازی میان آنها است که برخی گود هستند و برخی حفره ای دارند که در آن فرو شود. و برخی برآمدگی های پهن و سختی دارند که به درازا گذاشته برای نگهداری و پایداری در برابر آسیب و برای اینکه رشته ها به آنها بسته و بافته شود.

و آنچه از آنها در پشت است شوک و سناسن نام دارند و آنها که به سوی راست و چپ قرار گرفته است بال نام دارند و هر بالی که کنار دنده ها است دو گودی دارد و هر دنده دو برآمدگی خم که در آن گودی جای گیرد و با رشته ها بسته شود، و برای مهره ها جز سوراخ میانه سوراخ های دیگر هم هست که پی از آنها درآید و رگها داخل آنها می شوند.

و مهره های گردن سپر مری و حنجره است و چون بار بر مهره های زیرین است باید خردتر باشند و چون آغاز ریزش نخاع هستند باید ضخیم تر باشند مانند

ابتدای جوی و سوراخ میانه آنها وسیعتر است و خردی و پهنی سوراخ با هم آن را سست می ساخت و خدای سبحان آن را بسیار سخت آفریده تا نگهدار آنچه باشد که در آن قرار گرفته است و دندانه هایش را خردتر ساخته تا سبکتر باشد و آنها را با بزرگی بالها جبران کرده و آنها را دو سر ساخته است.

و چون بیشتر سود گردن در حرکت است بندهایش روان خلق شده است و دنده های فراوان برای آنها خلق نشده مانند آنچه پایین آنست تا تند بچرخد و در عوض عصب و ماهیچه بسیار در اطراف آن نهاده و راه اعصاب که از نخاع بر آیند از دو مهره گرفته تا همه سوراخ ها در یک مهره نباشد که آن را سست کند.

و استخوان پشت و مهره هایش سپر اعضاء مهمی باشند که جلوی آنها است و از این رو دنده و بال فراوان دارند و بنیاد همه استخوان های بدن هستند مانند بنیاد نخستین کشتی که بپا دارند و چوب های دیگر را در آن بکوبند و از این رو سخت است و یکپارچه و بهترین شکل را دارد که گرد باشد و آسیب ناپذیرتر از اشکال دیگر است.

و چون پشت نیاز دارد که به اطراف خم شود مهره میانه آن را که دهمین مهره است دنده دار نساخته بلکه دارای گودی در بالا و پائین است که دنده های بالا در آن فرو آیند و دنده هایی که زیرند در آن فرو می روند تا بتوانند بچرخند و بالا و پائین شوند.

و اما نخاع جسمی است سفید و نرم و چرب چون مغز که از دنباله مغز برآید و جایگزین آن است که تا اعصاب و ماهیچه ها از آن پخش شوند به همه اعضا تا حس و حرکت به آنها دهند، و روی هم 31 جفت عصب و یک تک عصب از آنها برآید. جفت اول از سوراخ مهره نخست گردن است و بالا می رود و در ماهیچه های سر پخش می شود، جفت دوم از سوراخ میان مهره یکم و دوم است و به پوست سر می پیوندد و حس لامسه به آن می بخشد و ماهیچه گردن و گونه شود و بدانها حرکت می بخشد. جفت سوم از سوراخ میان مهره دو و سه برآید و دو بخش شود یکی به ماهیچه گونه رود که حرکت می بخشد و دیگری به ماهیچه میان دو شانه می رسد.

و چهارم، از میان مهره سه و چهار برآمده و دو بخش است یکی ماهیچه پشت و دیگری به جلو می آید و در ماهیچه های پشت و جلو پخش می شود.

و پنجم از میان مهره چهار و پنج است و چند بخش است یکی به پرده رود، دوم به ماهیچه جنباننده سر و گردن و سوم به ماهیچه شانه.

و شش و هفت و هشت از میان مهره های پنج و شش و هفت و هشت برآید و پخش شود، برخی در ماهیچه سر و گردن، برخی در ماهیچه پشت و حجاب شکم جز از هشتم که بدان نیاید و برخی به بازو و دست و تا شانه رسد و از ششمی بخشی به ماهیچه شانه پیوندد تا آن را بجنباند و برخی به بالای بازو تا بدان احساس دهد و برخی در پوست باقی بازو رود تا حس بدو دهد، ر برخی از هشتمی در پوست دست می رود و به آن احساس می دهد، و برخی در ماهیچه دست می رود و آن را حرکت می دهد.

و جفت نهم از میان مهره های هشت و نه برمی آید که نخست مهره های پشت هستند و بخشی از آن در ماهیچه میان دنده ها پخش شود، و بخشی در ماهیچه پشت و بخشی تا قاب فرود آیند و در آن پخش شوند و بدان نیروی حس و جنبش دهند.

و دهم از میان مهره های نه و ده برآید و پاره ای از آن به پوست بازو رود و بدان نیروی حس دهد و بخشی جلو آید و در ماهیچه شکم پراکنده شود، و بخشی در ماهیچه پشت و شانه، و بهمین نحو است وضع اعصاب و پخش آنها تا جفت نوزدهم.

جفت بیستم از میان مهره های نوزده و بیست برآید که نخستین مهره های میانه رانها است و از میان همه آنها پنج جفت عصب بیرون می آید، برخی پیش آیند و در ماهیچه همان جا پخش شوند، و بخشی در ماهیچه پشت کمر و با سه جفت بالاتر عصب فرود آمده از مغز بیامیزد، و از دو جفت زیرین آنها تیره های بزرگی کشیده شوند تا به ساق و اطراف قدم. و سه جفت هم از مهره های عجز برآیند و با آن دو بیامیزند و تا ساق پایین آیند و در ماهیچه های آنجا پخش شوند، و سه تا از نخاع عصعص برآیند که مخرج مشترک دارند مانند عصبهای گردن و یک تک عصب هم از دنبالش برآید، چون مهره آخری سوراخ ندارد جز در وسط، و همه اینها در آلت

جنسی مردانه و در ماهیچه مقعد و مثانه و رحم پخش شوند، و در پرده شکم یا ماهیچه نزدیک آنها.

اما دنده ها بیست و چهار استخوان هستند، در هر سو دوازده استخوان، همه آنها خمیده هستند و میانه درازترین همه است. هفت تا از آنها از یک طرف به پشت به وسیله یک برآمدگی و گودی در مهره های پشت بدانها پیوندند و با رشته ها بسته شوند و بندهای اضافی پدید آورند و از جلو به استخوانهای سینه با سر های غضروفی پیوندند و اینها را دنده های سینه گویند چون بدان پیوسته اند و اعضای درون سینه را در بر دارند و پنج دنده دیگر دیگر کوتاه هستند و به سینه نرسند و سر آنها به چند غضروف می پیوندد و آنها را دنده های پشت نامند.

و آنها اینگونه خلق شده اند تا ابزار تنفس را در بر گیرند و بالای ابزار خوراک قرار گیرند و از این رو به استخوان سینه پیوستند تا فاصله آنها را بگیرند. و آنچه پهلوی ابزار خوراک است از پشت که دیدرس نیست نگهبان آنها هستند و از جلو کم کم بریده شوند. و فاصله دنده های بالا کم است و دنده های زیرین بیشتر تا با نگهداری اعضاء خوراک از کبد و طحال و جز آن به معده هم جا دهند و چون پر از خوراک و بار شد در تنگ نیفتد، و این است سبب تعدد آنها و فاصله میان آنها با اینکه کمک به کشیدن هوای بیشتر و جا دادن ماهیچه های تنفس و جز آن می نمایند.

اما سینه هفت استخوان دارد به شماره دنده های آن که بدان پیوست است، و آنها استخوانهای نرم و محکمی هستند و به دنبال آنها غضروف پهنی وجود دارد مانند خنجر که آن را خنجری گویند، و درون آنها خالی است تا سبک باشند و حرکت آنها آسان باشد و بخار آن خارج شود و در آن نماند و استحکام آنها به بندهای آنها است تا تحت فشار نباشند و دل را بفشارند، و غضروف خنجری سپر دهانه معده است.

و اما ترقوه استخوانی است که به دو سوی بالای قفسه سینه دراز است و کوژ از بیرون و تودار از درون یک سرش به قفسه سینه است و سر دیگر به سر شانه و استخوان شانه بدان متصل شود و هر دو به استخوان بازو و سر دیگرش پهن است و در درونش رگهای بالارونده که به مغز نفوذ کنند و اعصابی که پایین می آینداز آن و ترقوه نگهبان هر دو است.

اما شانه استخوانی است که لبه بیرونی آن گرد مانند و نازک و سخت و بر آن گودی کم عمقی است که طرف بازو در آن درآید و دو نوک دارد که نگذارند بازو کنده شود یکی در بالا از طرف پس که آن را «منقار کلاغ» می نامند و رشته پیوند آن با ترقوه است. و دیگری در زیر و از درون و پیوسته به سوی لبه درونی پهن شود که بیشتر در برگیرد تا برسد به غضروف گردی که بدان پیوسته. و بر پشتش برآمدگی سه گوشی است به نام «عیر کتف» که پایین آن به سوی بیرون است و زاویه اش به سوی درون تا سطح پشت آن به کندن پوست یا آزار از برخورد مختل نشود، و آن چون دندانه مهره ها برای نگهداری آفریده شده است،

و همانا شانه برای این خلق شده است که بازو بدان آویزد و به سینه نچسبد و حرکت دستها روان باشد و گیر نکنند، و سپر دومی باشد برای اعضاء میان سینه و به جای دندانه و بال مهره ها باشد.

اما بازو استخوان گردی است چون نی که میان تهی است و پر است از مغز، طرف بیرون آن کوژ است و درونش فرو رفته تا ماهیچه ها و اعصاب و رگها را نهان سازد و برای زیر بغل گرفتن هر چیز آماده باشد و دستها به هم جفت شوند، طرف بالای ان که کوژ است به درون گودی کتف درآید و بندی نرم دارد که بسیار محکم است و به چهار رشته بسته است و چون نرم است در معرض از جا کندن است، و آن را نرم ساختند تا در هر سو بچرخد و این چرخش نیاز نیست بسیار باشد و از پاره شدن رشته ها و از جا کندن آنها و بلکه خود بازو نگرانی باشد بلکه بیشتر آرام است و دست حرکت دارد. و اما سر پایینی آن دو دندانه بهم چسبیده در آن ترکیب شده:

و آنکه در سوی درون است درازتر و باریکتر است و با استخوان دیگر مفصلی ندارد و چیزی بدان بسته نیست ولی نگهدار رگها و اعصابی است که به دست می آید و آنکه در سوی بیرون است متمم بند آرنج است، و میان این دو دندانه شکاف گردی وجود دارد مانند شکاف چرخک دستی. و در پایانش دو گودی وجود دارد از پیش و پس به نام دو عتبه، آنکه در پیش است ساده و نرم و بی پرده است و دیگری که بزرگتر است به سوی پایین می رود و شکاف آن گرد نیست ولی چون دیوار راستا است که وقتی سر استخوان ساعد به جانب بیرون حرکت کند و بدان رسد می ایستد.

اما ساعد از دو استخوان است که به درازا بهم چسبیدند و آنها را زندین خوانند، و بالایی که پهلوی انگشت بزرگ است نازکتر است زیرا باربر دیگری است و آن را زند اعلی می نامند و پایینی که پهلوی انگشت کوچک است ضخیم تر است چون بار بر آن است و زند اسفل نام دارد، و همه آنها با هم را دست می نامند، و به وسیله زند اعلی ساعد حرکت می کند و پیچ می خورد و راستا ایستد از این رو کج است زیرا از درون آغاز شود و به بیرون می رسد تا آماده حرکت پیچدار باشد.

و با زند پایین ساعد باز و بسته شود. و از این رو راستا است تا بهتر کار کند، و میانه هر دو باریک است چون نیازی به ضخامت ندارد و ماهیچه ضخیمی در آنها نیست، و دو سوی هر دو ضخیم هستند چون نیاز به رشته های بست و بند فراوان دارند و در برابر برخوردها و تصادمات سخت به خاطر حرکت مفاصل و گوشت و ماهیچه های آنها.

و در طرف زند اعلی گودی مستقیمی است که لقمه ای از سر بیرونی بازو در آن است و با رشته ها بدان بسته شده است و با چرخیدن آن در این گودی خم و راست می شود.

و اما زند پایین دو دندانه دارد که میانه آنها زائده ای است راست رخنه سر بازو و از آنها بند آرنج تشکیل می شود، و چون زائده آن به پس و زیر حرکت کند دست گشاده شود، و چون حزّ دیوار مانند از گودی که زائده را دارد پهن شود دست را از باز شدن بیش از حد باز دارد و بازو و ساعد راستا بایستند و چون یکی از دو زائده بر دیگری بچرخد به پیش و فراز دست بسته گردد تا آنجا که ساعد به بازو بچسبد و دو سر هر دو زند از زیر همراه شوند و چون یک چیز شوند و در آنها گودی پهن مشترکی وجود دارد که بیشتر آن در زند پایین است، و آنچه از گودی جدا شود کوژ و نرم بماند تا از آفات دور باشد.

اما مچ دست و کف دست، مچ دست از هشت استخوان گرد که در دو رده به رشته آمدند ترکیب شده است و همه استخوانهای سخت بدون مغز گنبد شکل باشند به وضعی که از همراهی آنها شکل شایان مچ دست پدید آید.

و کف دست متشکل از چهار استخوان است که متصل به استخوانهای مچ دست است با رشته های استوار، رده بالای مچ که کنار ساعد است سه استخوان بند استوارند، استخوانهای آن نازکتر هستند و سر آنها که پهلوی ساعد است باز نازکتر است و هموارتر و چسبیده تر که گویا یکی هستند و سر آنها که پهلوی رده پایینی است پهنتر و کم پیوست تر و رده پایینی چهار استخوان است به تعداد استخوانهای

کف دست که بدانها پیوسته اند، و استخوان هشتم در صف بندی مچ نیست بلکه نگهبان عصب کنار کف دست است.

استخوانهای کف دست در سوی مچ به هم نزدیک هستند تا خوب به استخوانهایش بچسبند و خرده خرده در سوی انگشتان از هم گشاده شوند تا خوب باستخوانهای گشاده و جدای انگشتان پیوندند، مچ با ساعد دو بند دارد یکی تا گشاده و بسته گردد که بزرگتر است و از جا گرفتن استخوانهای مچ در گودی مشترک دو سوی استخوانهای زند پدید گردد و دیگری برای پیچیدن است و از جا گرفتن دندانه سر زند پایینی انگشت کوچک در گودی سر استخوان مچ که برابر آن است پدید شود و کودی بر دندانه بچرخد و مچ و هر چه بدان پیوست است بپیچد.

و بند مچ با مشت از گودی سر استخوانهای مچ است که دندانه هائی از استخوانهای مشت پوشیده با غضروف از آنها بیرون آمده است. و همه این استخوانها بندهای استوار و به هم بسته دارند تا چون مشت چیزی در خود جا دهد و نگهدارد و از هم نپاشند تا اگر پوست کف دست را بکنند آنها را ببینی به هم چسبیده اند گر چه زیبائی ندارند و با اینکه استوارند به آسانی بسته شوند، و در همه استخوانهای مچ و مشت فرورفتگی است از سوی کف دست تا به وسیله آن بتواند چیزهای گرد و روان را در خود گیرد.

اما انگشتان هر کدام سه استخوان دارند به نام سلامیات که پایین ترین آنها بزرگتر است و بالاتر کم کم نازکتر و خردتر می شوند تا نسبت بین بار و حامل آن نیکو باشد، استخوانها گرد هستند تا دور از آسیب باشند، و سختند و تو پر و میان تهی، درون گود و گوژپشت تا بهتر بگیرند و نگهدارند و بکشند.

انگشت میانی درازتر است و پس از آن بنصر [انگشت کنار انگشت میانی] و پس از آن سبابه و سپس خنصر [انگشت کوچک] تا در گرفتن سر آنها برابر باشد و رخنه نباشد و در درون مشت ژرف باشند و چیز گرد را قبضه کنند.

و همه استخوانهاشان با دندانه و گودی درون هم هستند و میانشان رطوبت چسبانی وجود دارد تا پیوسته تر بمانند و بر اثر حرکت خشک نشوند و بندهایشان

رشته های استوار دارند و تا پرده غضروفی به هم برخورند و رخنه هاشان را استخوانهای ریزی پر کنند تا خوب محکم باشند و آنها را سمسمانیه می نامند، درونشان گوشتی است تا در برخورد بدان چه برگیرند آرامش داشته باشند و از بیرون کم گوشتند تا سنگین نباشند و چون گرد شوند ابزار ستیز کوبنده ای هستند و گوشتین باشند تا خوب بهم بچسبند.

و انگشتان بی استخوان آفریده نشدند تا سست و ناتوان نباشند چون رعشه داران، با اینکه بی استخوان هم حرکت پذیر بودند مانند بسیاری از کرمها و ماهیها، و از یک استخوان نشدند تا کارشان دشوار باشد مانند سرما زده ها.

و به سه استخوان بس کردند زیرا اگر بیش بودند و حرکت بیش داشتند دچار سستی می شدند در ضبط آنچه نیاز به فزونی ضبط دارد و اگر از دو تا بودند محکمتر بودند ولی کم حرکت تر و کفایت نمی کردند، و نیاز به هر گونه حرکت بیشتر از نیاز به استواری است. و آنها را در بر هم کوژ و یا فرو رفته نساخت تا اینکه هنگام نیاز چون یک شیء باشند و سود بزرگی دهند، و برای انگشت و بزرگ و خرد کوژی از سوی برون ساخته تا هنگام گره کردن مشت گرد باشند و دور از آفت، و انگشت بزرگ را به مشت نچسبانده تا دوری میان او و انگشتان دیگر کم نباشد و برابر چهار انگشت دیگر باشد:

و چون چهار انگشت چیز خردی را در خود گرفتند و انگشت شست به آنها کمک کرد و آن را فرو گرفت در ضبط آن با آن چهار نیروی برابر دارد. و برای آنکه انگشت بزرگ برای هر چه در مشت گیرند چون سر بند شیشه باشد، و اگر جز در جای خود بود بی فایده بود، و اگر به جای انگشت کوچک بود دو دست نمی توانست چیزی را کاملا در خود بگیرند و بدتر از آن این بود که در پشت یا درون مشت باشد.

اما ناخن استخوانی است نرم و پیوسته در حال رشد زیرا مانند دندان همیشه سائیده شود، و همانا برای آن هستند که پشتیبان انگشتان باشند تا بر نگردند و فشار نکشند هنگام چسبیدن به چیزی و سست شوند و انگشت بتواند چیزهای خرد را

بردارد و بخارد و بتکاند و بسا سلاح باشد و این سود در جز آدمی روشنتر است، و گرد است تا برخی چیزها را ببرد و بشکافد، و نرم است تا در آرام باشد و نشکند.

اما هیئت سینه، و بیان آن این است که همه از گلوگاه تا لگن خاصره به دو بخش قابل تقسیم است، بخش بالا ریه و دل را دارد و بخش پائین معده، روده ها، طحال و کبد و زهره و کلیه ها و مثانه و رحم، و میان این دو حفره عضوی بنام حجاب فاصله است که پرده ی دل گویند و از سر سینه خیزد و یک طرف بگذرد تا به مهره های پشت در کنار مهره دوازدهم و پرده ای شود میان بخش بالا و پائین.

و همان بخش بالا هم به وسیله پرده ای که از میان گذرد و به مهرهای پشت بچسبد دو بخش گردد، و این تهیگاه بالا را همه سینه گویند و از بالای گلوگاه است تا پرده شکم که از عرض آن را بخش کند.

و همانا سینه برای نفس کشیدن آفریده شده است، چون در تنفس ریه باز و بسته شود فرو رود و برآید تا هوای پاک به ریه رساند و این یکی از اجزاء تنفس است که هوا را جذب می کند. پس سینه منقبض می شود و به این دلیل هواء خارج می شود و این جزء دوم تنفس است.

و هوای سوخته را برآرد برای خنک کردن دل و تعدیل حرارت آن و کمک به روح حیوانی چون هوا مرکب آن است و آن را می کشاند مانند آب که خوراک را می کشاند. و هوائی که استنشاق می شود از مجاری میان ریه و قلب به قلب می رسد و چون داغ و سوخته شد نیاز دارد که برآید و تازه شود و سینه و ریه بسته می شوند و باز می شوند و هوای تازه فرو می آید چون مشک که باد آتش را میزند و با باز شدن پر از هوا می شود و با بسته شدن، هوا را برون میدهد.

اما ریه، مجاری آن در پایان دهان است که بیان شد و چون زیر گلو رسد دو بخش شود و هر بخشی به چند بخش و بافته تقسیم می شود و اطرافش پر از گوشت سفید نرم سوراخ سوراخ مانند هواکش است و غذای آن خونی است بسیار لطیف و رقیق که مجرای ریه و رخنه های میان پره های آن و پره های رگهای آن را پر کند و جزء گردن پخش شده و رگهای زیرش گردد.

و گوشتی که اطرافش پر کرده تن ریه است و نیمی در حفره راست سینه و نیمی در سمت چپ آن قرار گرفته است و در هر بخش سینه دو شقه دارد تا تنفس دو ابزار داشته باشد و اگر به یکی آسیب رسد با دیگری انجام شود مانند دو چشم و از یک پرده پی دار پوشیده شده است تا آن را نگاه دارد و به اندازه ای حس به آن بخشد.

و گوشتش سوراخ سوراخ است تا بیش از نیاز قلب هوا بگیرد تا چون جاندار زیر آب رود یا سخن دنباله دار او مانع از تنفس باشد یا نخواهد در هوای بد بو نفس کشد یا هوای دودی یا گردی، هوائی باشد که دل از آن بهره گیرد، و هم کمکی باشد برای دفع هوای دودی و برای دمیدن.

و سفیدی گوشت آن بر اثر هوای بسیار است که به خون آن غلبه دارد و تیره تیره بسیار دارد برای آنکه به یکی آفت رسد از دیگری بهره برد و ماهی ریه ندارد و از راه گوش تنفس می کند.

اما گردنه ریه از غضروف بسیاری است که روی هم چیده شده است و با رشته ها به هم بسته اند برخی یک دائره کامل باشند که درون ریه هستند و برخی نیم دایره که کنار مری هستند و در فضای گلو به آن چسبیده اند و میان هر دو تا از آنها رخنه ای وجود دارد که دو پرده فرا گیرد بر آنها آنان را پوشانده و همه رخنه میانه را پر کرده و میان دو سوی آنها را از درون و برون پیوسته و غضروف باشند تا بسته نشوند و سختی آن سبب ایجاد سخن یا کمک آن باشد.

و تعداد آنها زیاد است تا آفت نگیرند و پرده دارند تا در هنگام فرو بردن هوا و نفس کشیدن باز و بسته شوند، زیرا همان پرده است که باز و بسته تواند شد نه غضروف. و سوی کاستش با پرده به مری چسبیده تا هنگام فرو دادن لقمه جمع شود زیرا مری نیاز به کشش و توسعه دارد و از آن سوی پرده باز شود اندازه ای از فضای گردنه ریه را بگیرد و لقمه به آسانی فرو رود و حفره قصبه ریه به مری کمک می کند هنگام بلعیدن، و پرده درونی سخت تر و نرمتر تا با ناگواریها و دمهای بد و دودی که از دل برآید ایستادگی کند و از فشار سخن نرم نشود.

ص: 39

در درون شش بخشهای فراوان دارد تا هوا پر در آن در آید و برای قلب ذخیره گردد، و فایده آن در آماده کردن هوا برای دل چون کبد است در آماده کردن غذاء برای همه تن، و دهانه آن تنگ است تا هوا کم کم به قلب رسد و خون در آن نفوذ نکند تا خونریزی پدید آید.

اما قلب از گوشت و عصب و غضروف است، و اورده و شرایین از آن خارج می شوند و رشته ها که بدان وابسته اند و پرده ای کلفت بدان پوشیده که نگاهش دارد و به آن نچسبد جز در پایین تا هنگام باز شدن بدان فشار نیاورد، گوشتش سخت است و ضخیم و از سه نوع بافته است لیف گوشتی دراز و کشنده و لیف گوشتی پهن دفع کننده و لیف گوشتی یک طرفه تا حرکت و کار چند کند و زود اثر پذیر نباشد و دور از آفت باشد، شکل آن صنوبری است قاعده اش در بالا است که شرایین از آن خارج می شوند و پهن است تا به اندازه باشد و غضروف آن پایه محکم آن است و چون پی آن به حساب می آید.

سه حفره دارد که بطون نام دارند دو حفره بزرگ و یک حفره کوچک در میانه به نام دهلیز، گوشه راست جایگاه خون ساخته و مانند جوهر آن است و حفره چپ جایگاه روح و خون رقیق و همچنین سخت تر است تا آنچه در آن است بخار و عرق نشود چون یکی لطیف است و دیگری رقیق، به خلاف گوشه راست و میانه سوراخی است میان هر دو که با بسط و قبض قلب باز و بسته شود و به وسیله آن دو نوع خون به هم آمیزند و معتدل شوند، و نسبت آن به دو گوشه چون بطن میانه دو قسمت جلو و دنبال مغز است.

گوشه راست دو دهنه دارد که از یکی رگهای کبد در آن آمده و خون کبد را در آن کشند و دیگری به ریه پیوسته و آن ورید شریانی است، چپ هم دو دهانه دارد یکی شریان بزرگی که همه شرایین از آن خارج می شوند و دوم دهانه ای که به ریه پیوسته است و از آن هوای ریه به قلب می رسد و آن شریان وریدی است و دو برآمدگی دارد چون دو گوش که خون و هوا را بپذیرند از سوراخها و رگها و آنها را

به قلب رسانند و جرمشان از گوشت دل نازک تر است و حرکت پذیرترند و با نازکی سختند تا دور از آسیب باشند.

همانا قلب را در سینه نهادند چون میانه تن است و سازگارتر و اندکی به سمت چپ قرار گرفته است تا از کبد دور باشد و دو عضو گرم در یک جا نباشند و تا جانب چپ برابر شود زیرا طحال در این سمت است و خود گرمای زیادی ندارد و تا اینکه کبد و رگها میان تهی آن جای وسیع داشته باشند، و جای بیشتر برای کبد بهتر از آن است برای طحال، چون کبد اشرف است.

و ریه قلب را بپوشاند تا استخوانهای سینه از جلو بدان برنخورند و آن در جای محکمی است و جوهرش درد و ورم نپذیرد، و بزرگی و کوچکی آن در اغلب انسانها باعث شجاعت یا ترسو بودن انسانها است که نشانه قوت زندگی و ناتوانی آن است و اگر بر خلاف آن یافت شود برای این است که نسبت به تن حرارت آن کم و یا زیاد است (1) و بسا درون قلب برخی جانوران تنومند به ویژه شتر و گاو استخوانی باشد که غضروف مانند است و سخت تر از آن در قلب فیل وجود دارد.

اما شرایین که رگهای زننده اند، از حفره سمت چپ دل خارج می شوند که بیان شد چون گوشه راست به کبد نزدیک است و کارش کشیدن غذا و به کار بردن آن است، و از آن دو شریان بزرگ برآیند که یکی کوچکتر است و آن شریان وریدی پیوسته به ریه است و دیگری

بزرگتر که چون برآید دو تیره شود یکی به حفره راست قلب رود که کوچکتر است و دیگری گرد دل بچرخد چنانچه باید و درون آن رود و در آن پخش شود.

پس باقی رگهای خارج شده از حفره سمت چپ قلب بعد از این دو تیره دو بخش شوند یکی به پائین بدن می رود و دیگری به بالا و دومی دو بخش می گردد به دو سو به اعضا نزدیک خود می پیوندد و حرارت غریزی به آنها می رساند تا در زیر

1- . شیخ در قانون گفته است: و قلب بزرگ جانور بیتاب و ترسویی مانند خرگوش برای کمی حرارت قلب است که در چیز بزرگی پخش شود و خوب گرمش نکند و قلب کوچکی که دلیر است به سبب حرارتی بیشتری است که در آن است، اما بیشتر دلیرها قلب بزرگی دارند.

شانه که رگی از آن به طرف دست می رود و در آن آنگونه که خواهد آمد پخش گردد.

و تیره های کوچک از آن به ماهیچه های بیرون و درون بازو می پیوندند ولی در درون قرار گرفته است و ژرف تا چون به آرنج رسد بالا آید و نبض در اکثر بدن های انسان ها اینجا پدید گردد. و رگ زیر شانه بدان چسبیده است تا چون اندکی از آرنج پایینتر آید شود باز عمیقتر رود و تیره هایی مانند مو از آن بیرون شود و به ماهیچه ساعد برسند تا مسافتی از ساعد را بپیماید و باز دو بخش شود یکی به مچ می رود که نبض دارد و بالا می گذرد و همان است که پزشکان با آن نبض را اندازه می گیرند و حال بیمار را از آن باز می رسند. و دیگری از مچ بزند پایینتر بگذرد که کوچکتر است، و هر دو در کف دست پخش شوند و بسا در کف دست نبض آنها ظاهر شود.

و چون بخشی از این رگ بالا به بالای سینه برسد دو قسمت گردد و هر قسمت خود به دو قسمت دیگر تقسیم می گردد و یکی از این دو قسمت از رگ زننده عروق کبد بگذرد و بالا رود تا وارد کاسه سر شود، و در گذر خود به اعضاء عمیق آنجا پیوندد و چون به کاسه سر برسد به طور شگفت انگیزی تقسیم شود و به صورت یک توری در بستر مغز درآید که یاد شد. و پس از تشکیل این توری دو رگ برابر شود مانند حال پیش از تقسیم و هر دو در حریم مغز درآیند و در آن تقسیم شوند.

و بخش کوچکتر این دو به ظاهر صورت و سر آید و در آنجا به اعضاء صورت پخش شود مانند رگ زننده ای که بیانش خواهد آمد، و زدن این بخش در پشت گوش است. و اما زدن دو رگ زننده زیر گلو از بخش بزرگ مجاور این رگ عمیقی است، و این دو شریان را شریان های سبات نامند.

و اما بخشی که به پائین تنه فرو آید سوار بر مهره های پشت شود و از مهره پنجم که در کنار قلب است آغاز کند و به سمت پایین رود و در برابر هر مهره از آن تیره ها به راست و چپ بروند و به اعضاء مجاور خود پیوندند، نخست تیره آن به ریه آید و سپس تیره هائی به ماهیچه های میان دنده ها و سپس دو تیره به پرده شکم آیند

و سپس تیره ها به معده و طحال و چربی نازک گرد شکمبه و روده ها و کلیه و رحم، و تیره ها برایند تا به ماهیچه های مجاور این اعضاء گرایند. و چون به مهره پایانی رسد دو بخش شود و هر کدام به سوی یکی از دو پا گراید، و در آنها پخش شوند مانند رگهای کبد جز اینکه در عمق باشند و زدن آنها نزد دو بند ران و نزد پاشنه زیر دو کعب درونی و در پشت پا نزدیک زه بزرگ روی پا ظاهر می شود.

اما مری و معده، مری از یک جوهر گوشتی و چند طبقه پرده تشکیل شده است که تیره هائی از اورده و شرایین و تیره هائی از عصب گرد آنها است و جزء گوشتی آن که روشن است و طبقه درونیش لیفهای دراز دارد که با آنها جذب کند و بیرونیش لیفهای پهن که غذای بلعیده را به معده اندازد و فشار دهند، و قی به همان تنها انجام شود که دشوار باشد.

و محل آن پشت حنجره مجاور مهره های گردن، و جفت عصب پایین آمده از مغز با آن پیچیده اند و پایین آیند، و چون از مهره چهارم پشت بگذرد که آنها را مهره های سینه نامند اندکی به سمت راست پیچد تا جای رگ برآمده از قلب را باز کند، سپس در کنار مهره های دیگر فرود آید تا چون به حجاب شکم رسد حفره اش باز گردد و در آنجا رشته ها آن را فرا گیرند تا مزاحم رگ بزرگی نباشد که بر آن گذرد و هنگام بلعیدن آن را نفشارد. و چون از حجاب گذشت کم کم باز شود و در آنجا دهانه معده نامیده شود و پیوسته باز شود تا معده به شکل گرد کامل گردد جز آنچه از آن به استخوان پشت برخورد که هموار است تا بخوبی بدان برخورد و پایین آن پهن است و باز که جای خوراک است.

و آن دو طبقه دارد و درونیش لیف دراز دارد که بیشتر کار آن جذب است و لیفهای یک طرف هم با آنها آمیخته تا در نگهداری کمکش کنند و پیوسته به پرده مری و پرده درونی دهان است بلکه همه یک پرده اند و نیروی هاضمه در آن است چنانچه گذشت و طبقه برونی لیفهای پهن دارد که یک وری در آنها نیست چون تنها ابزار فشار و دفع است.

ص: 43

و از عصب مغز تیره ای در آن آید که حس بدان دهد و از این رو بوهای بد را بالا نفرستد، و شرکت میان معده و مغز با این عصب است و به وسیله آن است که آدمی سردی نوشیدنی را دریابد و شهوت در خود یابد و چون معده از خوراک تهی ماند گرسنه شود و به دنبال خوراک رود، و همانا همه اعضاء مانند دهانه معده گرسنگی را در نیابند و اگر چنین بود آدمی یک ساعت تاب گرسنگی نداشت و همه اعضاء داغ گرسنگی داشتند.

و به جلو معده رگ بزرگی پیوسته است در همه درازایش و تیره های بسیار بدان روانه کند و شریانی به همراه آن و مانند آن تیره تیره شود و همه آنها به پرده صفاق تکیه دارند و بر آن بافته اند. و از آن جمله است عصب نازک گرد معده و پیوسته رطوبتی چسبناک و چرب به آن ترشح کنند که اعصاب آن کامل گردد، و فایده آن این است که از جلو به حرارت معده کمک کند چنانچه کبد از سوی راست بالا و طحال از سوی چپ پائین و گوشت پشت از پس بدان کمک کنند، و بالای عصب پرده صفاق است و بالای آن مراق و بالای آن ماهیچه های شکم و به خاطر وجود این اعضا معده حرارت کاملی بدست آورد که غذا را هضم کند با اینکه گوشت خودش هم حرارت غریزی دارد، چون خدمتکار همه تن است در طلب غذاء و هضم آن و باید بدان خاطر نیرو داشته باشد.

و پرده صفاق پرده ای است که همه اعضاء درون را فراگرفته است و یک سویش به سمت صلب است و سوی دیگرش بالای حجاب شکم و از پائین به انتهای مثانه و بیضه ها پیوندد و در آنجا در بر دو بند ران دو سوراخ دارد که مجرای عروق و آویزه ها هستند و چون گشاد شوند رودها از آن فرو ریزند و آن را فتق نامند، و سود این پرده صفاق نگهداری اعضاء درونی است تا وضع و حرکت و کار آنها پریشان نشوند و آنها را به یکدیگر و به پشت بسته دارد تا اجتماعشان استوار باشد و تا پرده باشد میان روده ها و ماهیچه های مراق و جز آن منافع دیگری نیز دارد.

اما روده ها، همه دو طبقه اند و پوسته درونی ماده چسبانی دارد به منزله محکم سازی که با عصبی که بر آن است «صهروج امعاء» نام دارد یعنی ساروج روده ها که

آن را نگهدارد، و همه با رشته هائی به پشت چسبیده اند که آنها را نگهدارد جز یکی بنام اعور که آزاد است، و شش تیره اند، سه باریک که بالا هستند و سه ضخیم که در زیر قرار گرفته اند و نخست از باریکها روده پیوسته به انتهای معده است که «اثنی عشری» نام دارد چون درازیش در هر انسان دوازده انگشت بهم چسبیده خود او است.

و دهانه اش که به انتهای معده متصل است «بواب» نام دارد، زیرا چون معده پر شود بسته گردد تا خوراک و نوشیدنی هضم نشده از آن خارج نشود و سپس باز شود تا آنچه در معده ته نشین شده به روده ها برود و همانطور که مری خوراک را از بالا به معده کشد این روده ها اضافات آن را از زیر بیرون دهند، و روده از مری تنگ تر و کم گرماتر است چون آن فرو کشنده خوراک جویده است و این فرو کشنده غذای هضم شده آمیخته به آب. و نیز آنچه در روده ها ریزد به همراه سنگینی معده است که پر می شود و حرکات برخی مردم که به دفع آن کمک می کند، و تنگ شده تا بسته و نگهدار باشد تا پخت خوراک و هضم آن کامل گردد، و آن از معده به پائین مستقیم است و پیچیدگی دیگران را ندارد تا دفع آسان باشد و زود خالی شود و مزاحم آنچه در راست و چپ است نباشد.

و دنبالش روده ای است به نام صائم چون بیشتر خالی است برای آنکه کیلوسی که در آن کشیده شود به زودی به کبد رود، و نیز خلط صفرا که از زهره برای شستشوی روده ها می آید نخست به این روده ریزد و آن را به نیروی پاک کننده و گزنده اش بشوید و تهی سازد و روده بلند پیچیده و مدوری به صائم پیوندد به نام دقیق و سود درازی روده و پیچش آنها این است که غذا زود از آنها جدا نشود تا جانور پیوسته نیاز بخوردن و قضای حاجت داشته باشد، و کیلوس کشیده در روده در آنها بماند تا هضم آن کامل شود و جوهرش از رگهای ماساریقا که بدین روده های پیچیده پیوستند خوب به کبد کشیده شود.

و وسعت همه این سه قسم روده به اندازه وسعت بواب است، و هضم در آنها بیش از آن است، گر چه آن هضم نیست چنانچه خالی از رگهای ماساریقا و مکنده

است که بدان متصل هستند، و اولین آنها روده اعور است که به زیر دقاق پیوندد، و چون کیسه ای است که جز یک گذرگاه ندارد که مدفوعات را بدان از بالا گیرد و از همان به زیر بدهد، و به سوی عقب نهاده است و اندکی به راست گرائیده و فایده آن این است که انبار مدفوع است تا هر آن نیاز به بیرون رفتن نباشد، و تا از حرارت کبد پس از هضم معده هضم دیگر یابد.

و نسبت این روده به روده های زیر آن مانند معده است به روده های دقاق که بالای آن است و از این رو گرایش به راست دارد تا نزدیک کبد باشد و هضم را کامل کند و سپس آن را به روده های دیگر دهد که ماساریقا از آنها می مکد، و همانا برایش یک دهانه بس است چون مانند معده در طول پستان نیست بلکه به یک طرف کشیده شده است. و از فوائد یک دهانه بودن آن این است که مجمع فضولی است که اگر در روده های دیگر ریزند دفعشان دشوار باشد و نگرانی پدید آمدن قولنج است، زیرا مجتمع را آسانتر می شود از متفرق دفع کرد و نیز او جایگاه آن چیزی است که ناچار باید در روده ها تولید شود از کرمها که کمتر تنی از آنها تهی است و در شمار کم آنها فوایدی است اگر کوچک باشند. در این روده است که ته نشین بو گیرد و گند شود، و از آن است که بیشتر مرض فتق به وجود آید، زیرا آزاد است و بسته نیست و مربوط به رگهای، ماساریقا نیست زیرا چیزی از آنها بدو نیاید.

و از زیر روده ای به این روده می پیوندد به نام قولون که ضخیم است و صاف و هر چه از آن دور شود به راست گراید و به نزدیک کبد رسد و آنگاه به چپ پیچد به سراشیبی تا چون برابر جانب چپ شود باز به راست برگردد و به سوی پشت تا مجاور مهره قطن و در آنجا به روده دیگر به نام مستقیم پیوندد، و آن در گذرش بسوی چپ در برابر طحال تنگ است، و از این رو ورم طحال مانع بر آمدن بادی است که فضاری بر آن نیست.

و در این روده است که ته نشین فراهم شود برای دفع شدن کم کم تا ماساریقا ته مانده جوهر غذا را از آن بکشد، و در آن است که بیشتر قولنج رخ دهد، و از همان نامش باز گرفته شده، و روده مستقیم که به ته آن متصل است راستا سرازیر

شود تا دفع مدفوع آسانتر باشد و آن پایان روده ها است که سرش مقعد است، و ماهیچه غده دار مانع از خروج فضله تا نخواهند در آن ست و به اندازه معده بزرگ است تا جای جمع شدن مدفوع داشته باشد مانند وقتی که ادرار در مثانه جمع می شود، و هر ساعت نیاز به قیام نباشد، و هیچ کدام روده ها حرکت ندارند جز دو طرف آنها که معده و مقعد است، و به همه روده ها اورده و شرایین و عصب باشند و آید بیش از عصب کبد چون نیاز به حس بسیار دارند.

اما کبد گوشتی است سرخ چون خون خشک که عصب دور آن را نگرفته است بلکه پرده عصب را که از اعصاب کوچک درست شده آن را پوشانیده و همان است که کبد را به اعضای درونی دیگر و به پرده پوشاننده معده و روده ها مربوط سازد و با رشته ای محکم به حجابش بندد و به دنده های پشت با رشته های نازک و آن در پهلوی راست است زیر دنده های بلند از دنده های پشت و به شکل هلال است و کوژش به سمت حجاب است تا مجال حرکت بر آن تنگ نسازد و گودی آن مجاور معده است تا بر کوژ معده بخوابد و از آنجا شریان کوچکی بدان آید و در آن پخش شود و روح از آن در وی روان گردد و حرارتش را نگهدارد و با ضربان آن را آراسته کند، و راه به عمقش گشاید زیرا کوژش از حرکت حجاب روح گیرد. و آن را چهار یا پنج زائده است که با آنها معده را مانند مشتی که با انگشتان بگیرد برگرفته است.

و کار آن این است که کیلوس را از معده و روده بمکد و به خود کشد در رگهائی به نام ماساریقا و در درونش فضائی نیست که کیلوس در آن گرد آید ولی در تیره های آن پراکنده شود از دو رگی که از آن بر آمدند که یکی را باب و دیگری را اجوف نامند.

به این بیان که باب از عمق آن روید و چند قسمت شود و هر قسمت قسمت هایی دارد بسیار و قسمت هایی کمی از آن به عمق معده و روده اثنی عشری آیند و بخشهای بسیار به روده صائم و به روده دیگر تا به روده راستا رسند و در آنها غذا به کبد کشیده شود و پیوسته از تنگ به باز کشیده شود تا در باب گرد آید و از

آنجا در درون کبد پخش شود به قسمت هایی که به باریکی مو باشند، و همه در آن پخش شوند و گوشت کبد آنها را بپزد تا تبدیل به خون شوند.

و اجوف از کوژش روئیده و آن شاه رگی است که همه رگهای تن از آن خارج می شوند و ریشه اش در کبد مانند مو پخش شده است و با قسمت های موئین باب به هم متصل می شوند و خون آماده را از آنها برگیرند و از باریکتر به پهنتر رسد تا همه خون در شاهرگ اجوف گرد آید و آنگه از تیره هایش در همه تن پخش شود و چون شاهرگ اندکی از کبد برآید دو بخش شود:

بزرگتر به پائین تن آید و همه اعضا آنجا را سیراب کند و دومی به بالا کشد تا اعضای بالا را سیراب کند. و این بخش گذر کند تا به حجاب چسبد و از آنجا دو رگ شود که در حجاب پخش شوند و آن را غذا دهند و در آن درآیند و رگها باریک شوند و به پرده ای که سینه را دو نیم کند پیوندند و روکش دل و به غده ای بنام توثه و در آن پخش شوند.

سپس از آن تیره بزرگی به گوشه راست دل کشیده است و به سه قسمت تقسیم شود: یکی به حفره راست از دو حفره دل درآید که از همه بزرگتر است و آن را ورید شریانی نامند، دوم از بیرون مدور قلب بچرخد و در همه آن پهن شود و سوم به ناحیه پایینی سینه پیوندد و هر چه در آنجا است غذا دهد و چون در کنار دل آمد راستا بگذرد تا برابر گلوگاه و در این راهش تیره های کوچکی از هر سو پخش شوند آنچه برابرشان باشد سیراب کنند و نزدیک آنها روند و از آنها تیره ها بیرون برآیند و ماهیچه های بیرون این اعضاء را بنوشانند، و چون برابر زیر شانه رسد تیره ای بزرگ از آن به دست برآید از از سوی زیر شانه و این بخش باسلیق نام دارد.

و چون برابر ترقوه و جای بالای سینه رسد دو بخش شود یکی به راست و دیگری به چپ و هر کدام دو بخش شوند یک بخش شانه را سیراب کند و از سوی بیرون به دست آید و آن را قیفال گویند، و باقی در هر سود دو بخش شود. و یکی از عمق به گردن برآید تا به درون کاسه سر رسد و آنچه از اعضاء مغز و پرده است در آنجا سیراب کند و در گذر او به گردن تا به درون مغز تیره های خردی از آن پخش

شوند که اعضاء گردن را سیراب کنند و این پخش را وداج غائر می نامند. و دومی از ظاهر بالا رود تا بر چهره و سر و گردن و بینی پخش شود و همه این اعضا را بنوشاند و آن وداج ظاهر نام دارد، و از رگ شانه در گذرش به بازو تیره های کوچکی پخش شوند که ظاهر بازو را سیراب کنند و از رگ زیر شانه شاخه هایی جدا شوند که درون آن را بنوشانند.

و چون رگ شانه و رگ زیر شانه در بند آرنج به هم نزدیک شوند، پخش گردند و بخشهائی از رگ شانه با بخشهائی از دیگری بیامیزند و یکی شوند و در نزد آرنج رگ اکحل را پدید کنند. و بخش دوم از رگ روی شانه در ظاهر ساعد کشیده و بر زند بالا نشیند و که حبل الذراع نام دارد و بخشی از رگ زیر شانه که جای کوچکتری دارد از درون ساعد بگذرد تا بسر زند پایین رسد و از برخی تیره هاش رگی است میان خنصر و بنصر بنام اسیلم.

و آن بخش که به پائین تن می آید بر مهره های پشت سوار است و به سمت پایین می آید و در آغاز از آن تیره ها به پیچشهای کلیه ها و پرده هاشان و اجسامی که در مجاور آنها هستند می آیند و آنها را سیراب می کنند سپس از آن دو تیره بزرگ درون حفره کلیه ها ها درمی آیند و دو تیره ها به بیضه ها کشند، و از آن در نزد هر مهره دو رگ جدا شوند که اعضاء مجاور آن را سیراب کنند چه آنها که در درون هستند مانند رحم و مثانه یا آنها که بیرون قرار گرفته اند چون مراق شکم و دو بیضه تا چون به آخرین مهره رسد دو بخش شود یکی به پای راست آید و دیگری به پای چپ.

و از آن تیره ها پخش شوند که ماهیچه های دوران را سیراب کنند، برخی در عمق ماهیچه ژرفا را سیراب کند و برخی در بیرون ماهیچه ظاهر را. و چون به بند تاشونده زانو رسد سه بخش می شود یک بخش از میانه می گذرد و با تیره های خود همه ماهیچه های درون و بیرون ساق را نوشاند، و بخشی در درون ساق باشد تا در نزد کعب پدید شود در درون صافن. و بخش سوم در طرف ظاهر ساق باشد که در ژرف ناحیه کعب برونی است و آن عرق النساء است، و از هر کدام این دو تیره چون

به قدم رسند تیره هائی در قدم پراکنده شوند و تیره که در سمت دو انگشت کوچک پا هستند از تیره های عرق النساء باشند و آنها که در انگشت بزرگ هستند از تیره های صافن باشند.

اما زهره کیسه ای است از عصب آویزان از کبد به سوی معده روی بزرگترین پره کبد و آن یک طبقه است و از سه نوع لیف بافته شده و دو سوراخ دارد یکی در عمق کبد است و بدان خلط صفرا را به خود کشد و دیگری پخش شود و به روده های بالا و به تک معده پیوندد و تکه هائی از صفرا را بدانها ریزد تا آنها را از فضول شستشو کند و آنها را برای قضای حاجت برانگیزد چنانچه گذشت. و برخی جانوران مانند شتر زهره ندارند چون روده آنها خود تلخ است و گویا صفرا تولید کند و از این رو سگ آنها را نمی خورد مگر بسیار گرسنه باشد و اسب و استر هم چنین باشند.

اما طحال عضوی است گوشتی و دراز مانند زبان که به سمت چپ تا پشت معده که استخوان پشت است چسبیده و روی معده خوابیده و عمق آن بر کوژ معده است و با رگی بدان متصل است، و تیره های ریزی که از صفاق پخش شده و بدان پیوسته اند آن را استوار سازند و در آن پخش شوند، و کوژش مجاور دنده ها است و به پرده آنها تکیه دارد، زیرا به رشته های محکمی به آن وابسته نیست بلکه به رشته ای اندکی نرم.

و از این سو رگهای آرام و زننده بسیاری بدان می آیند تا آن را گرم کنند و با سردی سودا که بدان ریزد مقابله کنند و آن را هضم کنند. و گوشتش سوراخ سوراخ است تا به آسانی فضله سودا را بپذیرد و گردنی دارد که به عمق کبد پیوسته است آنجا که گردن زهره است و با آن سوداء را از کبد به خود کشد و گردن دیگری که از درونش برآید و به دهانه معده چسبد و سوداء را بدان ریزد، و پرده ای که از صفاق روئیده آن را پوشیده چنانچه گذشت، و کارش این است که سوداء طبیعی را بیرون دهد آنچنان که بیان شد، برخی جانوران آن را ندارند و در پرنده های شکاری گوشتخوار کوچک است.

ص: 50

اما کلیه ها هر کدام چون نیم دایره هستند و کوژشان مجاور استخوان پشت است تا به آسانی به جلو خم شوند و گوشتشان سخت و چسبنده است تا نیرومند باشد و زود اثر نپذیرد از آنچه بدو کشیده شود از آب تندی که خلط تندی دارد و تا بتواند آن آب را نگهدارد و خونش را که غذای او است بکشد و آدمی برای آن بتواند ادرار خود را نگهدارد تا هنگامی که خواهد و تا مانع باشد از چکیدن ناصاف و کشیدن آن و تا کوچکی حجمش با سختی و چسبندگیش جبران شود. و در درون هر کدام حفره ای است که آنچه بدان تحلیل شود در آن گرد آید تا نیروی خونخوارش غذای خود را از آن بگیرد و آب آن را به مثانه برساند و هر کدام را گردنی است پیوسته به حفره کبد تا آب را از آن بکشد و دیگری پیوسته به مثانه تا آب خالص را بدان بریزد؛ و کلیه راست بالاتر از چپ است تا نزدیکتر به کبد باشد.

همانا کلیه ها جفت قرار داده شده اند چون آب بسیار است و جا بر کبد و روده اعور و طحال و قولون تنگ می شد اگر یکی بود و در یکسو و با این حال راستا نبود و بسوی آنها می گرائید و اگر در میان بود جا را بر معده و روده ها تنگ میکرد و از خم شدن به جلو باز می ماند، به علاوه هر عضو جاندار جفت است و آن هم که یکی است در پهلو است چنانچه از تامل در آنچه گذشت روشن است، و خدا هم فرمود: «و از هر چه جفت ساختیم شاید یادآور شوید»(1).

اما مثانه از رشته های عصب است تا نیرومند و محکم و کشدار باشد، و چون کیسه بلوطی شکل است که دو طرفش تنگ و میانش باز است و آسترش پرده ای است که از سه گونه لیف ساخته و بافته شده (یعنی دراز و پهن و یک طرفه) تا هر سه کار را کند (بکشد، بدهد، نگهدارد) و دو پوست است وآسترش دو برابر پوسته روی آن است در عمق و کلفتی چون با آب تند برخورد و هر سه کار را همان کند، و رویه نگهدار آن است تا چون بیرون کشیده شود پاره نشود، و میان درز و زهار جا دارد، و کارش این است که ظرف ادرار باشد و آن را نگهدارد تا یکباره به خواستن

1- . الذاریات/ 49

بیرون داده شود و آدمی بی نیاز باشد که پیوسته ادرار کند مانند روده که نگهدار مدفوع است.

و ادرار از دو سوراخ دو قلوه بدان ریزد چنانچه گذشت. و دو مجرا چون به مثانه رسند پوسته رو را بشکافند و میان دو پوسته تا همه درازا گذر کنند آنگاه به پوسته درونی درآیند و آن را به حفره مثانه بشکافند تا چون پر شد و بر جا شد آستر به رویه بچسبد و چون یک پوسته شوند که میان آنها منفذی نباشد. و گردنی دارد که آب را بجهاند به قضیب و کج است و پیچ بسیار دارد و از این رو همه آب یکباره بیرون نریزد به خصوص در مردان که سه پیچ دارد و در زنان یک پیچ چون مثانه آنها به رحم نزدیک است، و بر دهانه آن ماهیچه ای قرار دارد که آن را ببندد و ادرار را باز دارد تا به خواست جاندار آن را آزاد و رها کند.

اما پستان از شریان و رگ و عصب ترکیب شده که میان آنها را گوشتی غده دار و سفید و نرم پر کرده است و خدا آن را آفریده تا زاینده و شیرده باشد، و شریانها و رگهای پستان قسمت هایی دارند که نازک هستند و بچرخند و به هم پیچند و آن گوشت شیرزا آنها را در بر گیرد و خونی که در درون آنها است بدل به شیر کند که در منش به مانند آن است آنچنان که گوشت کبد آنچه را از معده کشد خونی کند مانند خودش.

ص: 52

اما مثانه ها مایه شان گوشت غده دار سفیدی است مانند گوشت پستان که خون پخته سرخ لطیف کشیده در خود را که فزونی هضم چهارم است تبدیل می کند به منی که سفید است، برای آنکه هوای روح بسیار در آنها می خزد، و کشش این مایه در آنها به وسیله رگهای آرام و زننده ای است که دهانه ها و پیچ و خم های بسیار دارند، و مجرای آنها پرده صفاق است، و از آن دو مجرای برنجی فرود آید و قسمت شوند و طبقه درونی کیسه بیضه ها را بسازند و از آنجا است که در آنها آید و خوب مستحیل گردد و نوعش کامل شود و منی درست شود و در دو مجری ریزد و آن را به قضیب دهند.

و به علت زیادی تیره های رگها در اینجا است که بریدن بیضه ها که به ظاهر بریدن یک رگ است گویا بریدن هر رگی از هر عضوی است چون دهانه های بسیار در آنجا پدید می آید، و از این رو کسانی که بیضه هایشان بریده است را بینی که همه نیروهاشان از دست رفته و همه مفاصلشان سست شده و اثر آن در راه رفتن و همه حرکات و فهم و رخسار و سخن گفتن آنان نیز ظاهر می شود.

اما آلت مردانه (قضیب) عضوی است که از رشته ها و عصب ها و ماهیچه ها و رگهای زننده و آرام که میان آنها گوشت کمی وجود دارد فراهم شده و مایه اش جسمی است رشته مانند که از استخوان زهار روییده و حفره بسیار و وسیع دارد که بیشتر روی هم هستند و زیر و روی آنها شریانهای بسیاری است گشاده بیش از آنچه آن را سزد و عصب هایی از مهره های عجز بدان آید و گر چه در جوهرش فرود ندارند و سه سوراخ دارد برای ادرار، و منی، و وذی. و نعوذ آن به این است که حفره اش از بادی غلیظ و رگهایش از خون پر شوند، و انزال زمانی است که کشیده

شود و اوعیه منی بر خیزند و به هیجان آیند تا آنچه در آنها است برای فراوانی یا شهوت بپرانند، و یکی از اسباب داعیه آن سایش سر آلت است و خارش آن از جسمی که با آن ارتباط دارد زیرا که آن باعث کشش اوعیه منی شود و پراندن آنچه در آنها است و قوت انتشار، بادش از قلب برانگیزد، و نیروی شهوت هم از آن است با همکاری کلیه و اصل همان قلب است.

اما رحم از آن زنان است و چون قضیب است برای مردان، و آن ابزار زایش آنها است چنانچه قضیب ابزار تولید مثل مردان است و در خلقت هم مانند آن است جز اینکه یکی کامل است و بیرون و آشکار و دیگری ناقص است و در درون، و انگار رحم یک قضیب وارونه است یا قالب آن است و در درونش طوقی از عصب وجود دارد که مدور است و دندانه دار، و رگهای بسیار دارد تا آماده باشد برای جنین. و ماهیچه حیض هم سوراخ بسیار دارد و آن میانه مثانه است و روده راستا جز اینکه مثانه اندازه ای بالا رود آنچنان که گردن مثانه زیر آن فرو آید و از زیر ناف تا آخر سوراخ فرج را فرا گیرد که همان گردن آن است و درازایش از شش انگشت است تا یازده، و به وسیله جماع و بی جماعی دراز و کوتاه شود، و اندازه آلت مجامعت را به خود گیرد و درازی رحم هم نزدیک به آنست و بسا به روده های بالا رسد، و آن با رشته های بسیار محکم به پشت بسته است تا ناف و مثانه و استخوان پهن ولی نرم است.

و از مایه عصب است که کش دارد و با فرا گرفتن گشاد می شود و به هم میرود و جمع می شود چون نیازی نباشد. و حفره آن کامل نمی شود مگر با کامل شدن نمو جنین مانند پستان که حجم آن به کمال نرسد جز با آن، زیرا پیش از آن بیکار است و هنگام حیض ستبر و ضخیم می شود که گویا فربه شده و چون پاک شود لاغر می گردد، و دو پوست است و درونی آن بسا که از رگ باشد و برای آن است که زبر است، و دهانه این رگها درون رحم هستند و آنها را نقر رحم نامند و پرده جنین بدانها پیوندد و از آنها خون حیض روان شود و جنین استوار گردد، و بیرون هر دو پوست بسا که عصب مانند است و یکپارچه ساده است، و درونی دو بخش کنار هم هستند نه چسبیده به هم.

رحم آدمی دو حفره دارد و از جز او به شمار پستانها، و هر دو به سوراخی رسند برابر دهانه بیرون فرج که منی از آن بدو رسد و خون حیض از آن بریزد و نوزاد از آن بیرون آید، و در هنگام بارداری چنان تنگ است که سر میل بسا در آن نرود، و آنگاه به فرمان خدا گشاد گردد تا نوزاد از آن برآید.

و پیش از دریدن پرده دوشیزگی در گردنه رحم پرده ای قرار دارد که از رگها و رشته های بسیار نازک بافته است و با دخول پاره شوند. برخی زنها گردن رحمشان به سمت راست است و برخی به سمت چپ و آن از ماهیچه ای گوشتی است و غضروف مانند، و گویا شاخه شاخه روی هم است، فربهی و آبستنی آن را سفت می کند، رحم دو برآمدگی دارد که آنها را دو شاخ رحم خوانند و چون دو بیضه مرد باشند جز اینکه در درون قرار دارند و کوچکتر و پهن ترند، هر کدام در یک پوسته ای از عصب است برای خود و در یک کیسه نیستند. و چنان که اوعیه منی در مردان میان دو بیضه و ریزشگاه در انتهای آلت است در زنها میان دو تخم و ریزشگاه درون رحم است جز اینکه در آنها متصل به دو تخم است چون در نرمی به هم مانند و نیازی به سختی آنها و خوراک نیست.

در قانون گفته است آنچنان که در مردها اوعیه منی میانه دو بیضه و ریزشگاه آن در انتهای آلت است همچنان در زنها اوعیه منی میان دو تخم و ریزشگاه در درون رحم است ولی آنچه برای مردها است از بیضه آغاز شود و بالا رود و در گودی که آویزه بیضه از آن فرود آید درافتد و مستحکم گردد سپس گشاده و کج و یک طرفی فرود آید با پیچها که منی میان آنها پخته شود و برگردد به مجرای آلت مردی از هر دو سوی انتهای آن و نزدیک آن گردن مثانه است که در مردان کشیده است و در زنها کوتاه.

و اما در زنان از دو تخم به لگن خاصره مایل است مانند دو شاخ ایستاده و متوجه به دو پستان و دو سرشان به درون متصل است و هنگام جماع زه گیرند و مساوی شوند با گردن رحم تا پذیرا شود برای اینکه آن را به دو سو کشند تا باز شود و منی را ببلعد، و از این رو اختلاف دارند که اوعیه منی در زنها پیوستند به دو

تخم و هر چه در هر کدام از دو تخم نفوذ کند در دو برآمدگی شاخ مانند هم نفوذ کند و منی را بطرف خود پرت کند و آنها را پرتاب کن منی می نامند.

و همانا اوعیه منی در زنان به دو تخم متصل است بدان دلیل که اوعیه منی در آنها به نرمی دو تخم است و نیازی به سختی خود آنها و پوشش آنها نیست، زیرا در درون قرار دارند و نیاز به سپر ندارند، ولی در مردها اتصال آنها به بیضه ها نیکو نیست و با آن آمیخته نیستند و اگر چنین بود دو تخم هنگام زه کشیدن آنها را با سختی خود آزار می دادند، بلکه میان آنها واسطه ای است به نام اقندیدوس – پایان..

ص: 56

اما شکل لگن خاصره، زهار و ران، پس بیان آن این است که در نزد پس ران دو استخوان بزرگ است در راست و چپ که از میانه در جلو بند محکمی دارند و مانند پایه هستند برای همه استخوانهای بالا تنه و حامل و ناقل استخوانهای پائین تنه و هر کدام چهار تکه دارند، آنکه در سوی بیرون است «حرقفه» نام دارد و استخوان خاصره، و آنکه در پس است ورک نام دارد، و آنکه در فرود است، حق الفخذ (حقه ران) نام دارد زیرا گودی سر گرد ران در آن است، و اندام شریفی در آن قرار داده شدند مانند مثانه، رحم، اوعیه منی مردان و مقعده و ناف.

و اما ران استخوانی دارد که بزرگتر استخوان تن است، زیرا حامل هر چیزی است که در بالا قرار دارد و ناقل هر آنچه در زیر است و سر بالای آن گنبدی ست تا در حقه ورک جا کند و جفت شود و از طرف بیرون و جلو کوژ است و از طرف درون و پس گود و ژرف، زیرا اگر راستا بود و مجاور حقه قرار گرفته بود یک نوع کج روی پدید می کرد چنانچه در کسی که چنان آفریده شده رخ دهد، و خوب ماهیچه های بزرگ را نگهداری نمی کرد و نه عصب و رگها را و خلاصه چیز راستا پدید نمی شد، و نشست شکل خوبی نداشت، و اگر باز بر گشت به درون نداشت نوع دیگر از کج روی به بار می آورد، و وسیله استواری نبود و بدان گرائیده میشد و تعادل از دست می رفت.

و در سر پایینی آن دو دندانه است که در دو گودی سر استخوان ساق جای گیرند و البته محکم بسته شده اند برشته های پیچیده و رشته های ژرفنای و دو رشته محکم از دو سو و جلو هر دو جفت است با استخوان سر زانو که پهن است و گرد و مانند غضروف و فایده آن مقاومت در برابر هر ناسازی است هنگام زانو زدن و کپ

افتادن روی دو زانو، و ستونی است برای بند زانو و در جلو است برای آنکه هر تا شدن رنج آوری از طرف جلو می باشد زیرا تا شدن فشاری از طرف پشت ندارد، و آنجا است که هنگام برخاستن و زانو زدن و مانند آن فشار برمی دارد.

اما ساق مانند ساعد مرکب از دو استخوان است که یکی بزرگتر و درازتر است و آن درونی است که آن را «قصبه کبری» نامند، و دومی کوچکتر و کوتاه تر است و با استخوان ران برخورد ندارد و پیش از رسیدن بآن تمام می شود و از پائین سرش با سر بزرگتر برابر است و آن را «قصبه صغری» نامند و در میانه از بزرگتر جدا است و فاصله اندکی میان آنها است، ساق کوژی به سوی بیرون دارد و کوژ دیگر در پایین آن به سوی درون، تا به وسیله آن به استواری و اعتدال آید و قصبه کبری که خود ساق است کوچکتر از استخوان ران است که برای تحمل بالای خود باید بزرگتر باشد و کوچکی به منظور سبکی است که در ساق باید منظور شود و درشتی برای ران سزاوارتر است.

و ساق اندازه معتدلی دارد زیرا اگر بزرگتر شود حرکت دشوار گردد آن گونه که برای کسی که دچار به بیماری داء الفیل و دوالی است رخ می دهد، و اگر کاسته شود ناتوانی و دشواری حرکت آورد چنانچه در کسانی است که به طور مادرزاد ساق نازکی دارند است و با این به وسیله قصبه صغری ستون بندی شده و قصبه صغری فواید دیگری هم دارد چون پوشیدن عصب رگهای میانه و همکاری با قصبه کبری در بند پا که محکم باشد و نیروی خم شدن و باز شدن داشته باشد.

اما قدم از بیست و شش استخوان ترکیب شده: یک قاب که بند آن را با ساق استوار سازد، پاشنه که پایداری آورد و بزرگترین آنها است، استخوان زورقی که کف پا است، چهار استخوان در مچ پا که به شانه پا پیوستند و یکی از آنها استخوان نرد مانندی است مانند شش گوش در طرف بیرون که آن سوی پا بوسیله آن خوب بر زمین استوار شود، و پنج استخوان برای شانه پا که به تعداد انگشتهای هستند در یک رده و سلامیات انگشتانند هر کدام سه عدد جز انگشت بزرک که دو تا دارد.

اما کعب در انسان برآمده تر است از جانداران دیگر، و با ارزش ترین استخوان پا است برای حرکت، مانند پاشنه برای پایداری، و آن میان دو سر برآمده از پایین

ساق است که با فرورفتگی خود از همه سو آن را فرا دارند، و دو طرف آن در دو گودی استخوان پاشنه است که در آن کوبیده اند و میانجی میان ساق است و پاشنه که به وسیله آن خوب به هم پیوسته اند و بند آنها محکم است و از پریشانی آسوده کرده و در میانه واقع است و استخوان زورقی از جلو بدان پیوسته و بندی دارد با آن و این زورقی از پشت به پاشنه متصل است و از پیش به سه استخوان از استخوانهای مچ پا و از بیرون استخوان نردی.

اما پاشنه زیر کعب قرار گرفته و سخت است و گرد از پشت تا در برابر برخورد و آفت ایستادگی کند پایین آن نرم است تا به خوبی گام زنند و هنگام برخاستن پا بر جا ماند سه گوشی دراز که به تدریج باریک شود و نزد کفه بیرونی پا به پایان رسد تا گودی کف پا تا میانش به تدریج باشد.

اما مچ پا با مچ دست متفاوت است زیرا این یک رده است و آن دو رده بود، و استخوانهای آن از آن کمترند زیرا نیاز به حرکت دارند و کار در دست بیش است، و در پا نیاز به استحکام بیش است، شکل پا از جلو دراز است تا بشود راست ایستاد، و کف آن برآمده است و میان تهی تا وقت ایستادن و به ویژه راه رفتن به سوئی مخالف پا که به جلو کشیده می شود گراید، و استواری درست برآید، و گام نهادن بر چیزهای گرد و برآمده بر جا افتد بی درد و آزار، و تا پا مانند نردبان باشد و برخی از آن جدا از زمین بماند تا راه رفتن و دویدن آسانتر باشد، برای همین از استخوانهای بسیار آفریده شده است و بدین خاطر است که زیر پا را در خود گیرد بمانند مشت که چیزی را در خود گیرد.

ایضاح: در قانون آمده است: مغز به درازا سه بطن دارد و گر چه هر درونی در پهنا دو تکه است، و تکه پیشین به خوبی جدا است از دو تکه راست و چپ و یاور بالا کشیدن هوا و ریختن فضول است با عطسه و اثر بخش است در پخش بیشتر روح حساس و کارهای نیروهای صورتگر قوانین ادراک باطنی.

و اما بطن آخرین نیز بزرگ است چون حفره عضو بزرگی را پر کند و مایه چیز با ارزشی است که نخاع باشد و بیشتر روح جنبش از آن پخش شود، و کارهای نیروی حافظه در آن انجام شوند ولی کوچکتر از بخش پیشین است و بلکه از هر دو

بطن جلو، و با این حال کم کم به سوی مغز حرام کوچک شود و در هم رود و سخت گردد.

اما بطن میانه مانند منفذی است میان تکه جلو و تکه واپس و به مانند دهلیزی در میان آنها است، از این رو بزرگ است و دراز چون از بزرگی به بزرگی می کشاند و بدان روح جلو به روح واپس می رسد، و نمونه های یاد شده را نیز می رساند و این درونی میانه سقفی دارد از تو کروی است مانند دالان، و بدان نامیده شده تا سوراخی شمرده شود، و با این به وسیله مدور بودنش از آفت دور باشد و برای برداشتن پرده پله پله که روی آن است نیرومند باشد.

و در اینجا دو تکه جلو مغز فراهم آیند و به دیدرس دنباله آن رسند از این سوراخ، و اینجا را مجمع البطنین می نامند. و این سوراخ هم خودش بطنی است، و چون جایی است که صورتها را به حافظه می رساند بهترین جای اندیشه و تخیل است آنچنان که من فهمیدم، و دلیل اینکه این بطون جای نیروهائی است که این کارها را کنند این است که چون آفتی بدانها رسد کار مربوط بدان تکه باطل شود یا برعکس گردد.

و پرده نازکی به درون مغز درآید تا به بطون مغز و برابر گوشها و اما جز آن که خود سفت است نیاز به پرده ندارد. و اما رگه رگه بودن بطون مغز برای این است که روح نفسانی در مایه مغز نفوذ کند آنچنان که در بطونش نفوذ می کند، زیرا در هر زمانی بطون مغز گشاده و باز نیستند یا روح کم است و جز برای بطون رسا نیست، و تا آنکه روح مزاج دل را به مزاج مغز خوب عوض کند و در آن خوب پخته شود و به مزاج آن درآید، و آن در نخستین کشش به مغز در بطن جلو در آید تا در آن پخته شود و به بطن میانه رود و پخت بیشتری یابد و در بطن آخر پخت آن کامل گردد و پخت دیگر و بیش همانا به در آمیختن و نفوذ در تکه های پزنده است مانند خوراک در کبد.

اما رگه های بطن جلو بیش از رگه های پشت است چون رگه ها تقریبا به نسبت خود عضو هستند ، و علت کمتر بودن رگه های پشت از جلو هم موجود است، و میان این بطن و بطن مؤخر و آنچه زیر آنها است جایی است که محل پخش دو

رگ بزرگ بالا آمده به مغز است که البته آنها را یاد آوری کنیم با تیره هاشان که توری زیر مغز از آنها بافته می شود.

و این تیره ها با جرمی غدّه ای پشتیبانی می شوند که میانه آنها را پر کرده و آنها را محکم کرده چون پخشهای رگ مآب دیگر که خلاء میان آنها نیز با گوشت غدّه دار پر می شود. و این غدّه ها هم شکل تیره های نامبرده است به همان هیئت پخشی که وصف شد و چنانچه تیره شدن و پخش نامبرده از تنگی آغاز شود به باز شدگی پایان یابد که مایه پهن شدن آن است همچنین این غده صنوبری سرش از بالا آغاز گشودگی کند و به سوی هدف خود رود تا آویزانی تیره کامل گردد و در آنجا یک بافته زهدانی پدید گردد و در آن جای گیرند.

آن تکه از مغز که این بطن را دارد همه، و تکه های بالای آن کروی هستند و رگه رگه در درازای آن متصل به هم تا بتواند کش آورد و بسته شود به مانند کرم، و بطن بالایی پرده ای دارد که داخل مغز است تا مرز دنباله آن و مرکب است از دو دندانه مغزی گرد در محیط طول به مانند دو استخوان ران که در برخوردن نزدیک هستند و چون دور شوند باز هستند با ترکیب با رشته هائی به نام وترات تا از آن به در نشوند، تا چون این کرمک کش برداشت و پهنایش تنگ شد این دو دندانه به هم نزدیک شوند و مجرا باز شود.

و چون به خود کشید و پهناش فزود آن سوراخ باز شود، و آنچه از آن پهلوی دنباله مغز است نازکتر است، و کوژدار، و در دنباله مغز جای گیرد مانند اینکه فرو رفته، و جلوی آن پهن تر است از دنباله اش تا شکلی که مغز آن را پذیرد، و آن دو دندانه را «قبتین» نامند. و البته رگه رگه نیستند بلکه نرم و هموار هستند، تا بست و جفت شدن آنها محکمتر باشد، و پذیرائی آنها برای حرکت چون یک چیز باشد، و برای دفع فضول مغز دو سوراخ وجود دارد یکی در درون جلو در مرز میان آن و واپس آن، و دیگری در بطن میانه، و برای بطن دنبال مجرای جدائی نیست، چون در یک سو است و کوچک است نسبت به جلویی و سوراخ پذیر نیست و با میانی یک سوراخ پشت آنها است، به ویژه که بر آوردگاه نخاع است و برخی فضولش تحلیل رود و با آن دفع شود، و این دو سوراخ چون از دو بطن آغاز شوند و در خود مغز

فرو شوند برای برخورد به هم کج شوند و یک سوراخ عمیق گردند که آغازش حجاب نازک است و پایانش که مجاور آن است پرده کلفتی است که تنگ شده مانند قیف و از پهنائی گرد به تنگنائی رسد و از این رو آن را هم «قیف» خوانند و هم «مستنقع»، و چون در پرده سخت درآید آنجا به سوراخی رسد در غدّه ای مانند کره ای که در دو طرف فرو رفته است برابر هم از بالا و پائین که میان پرده سخت و میان چانه است، در آنجا به سوراخهائی آبکش مانند برخوری در بالای چانه. پایان..

در قاموس است که الازج از ابنیه است و در مصباح آمده است که الازج خانه ای است که طولا ساخته می شود و گفته شده است که الازج سقف است. قمحدوده آن چیزی است که پشت سر است و موخر قذال است و جمع آن قماحد است. در قاموس آمده است که قمع چیزی است که از پایین خرما و مانند آن می چکد.

جوهری گفته است الصدی مانند صدایی است که در کوه و مانند آن به تو پاسخ می دهد. اینکه گفته است خدا صدای او را خاموش کرد به معنای این است که او را هلاک کرد. زیرا هنگامی که کسی می میرد صدای صدی را نمی شنود.

و فیروز آبادی گفته است الرضاب – مانند غراب – بزاقی است که در دهان خشک شده است و صردان رگ هایی هستند که در زبان هستند. و گفته مجرفه – مانند مجرفه – مکسحه است و گفته شی منهدم به مقدار اشاره دارد و هندام معرب اندام است.

و دغدغه زعزعه است و صفق ضربه است و صفق الباب به معنی این است که رد کرد یا آن را بست. و باد درختان همان حرکت آنها است و صفوق صخره ای مرتفع است و غلصمه گوشتی بین سر و گردن است یا تکه ای بالای مری یا بالای حلق است یا خود زبان. و عیر استخوانی است در وسط آن و کزار مرضی است از شدت سرما.

و گفت اربیه اصل ران است یا بین بالا و وسط آن. و مری مجرای آب و غذا است و بالای معده است و وصل به حلقوم است. و گفت صفاق – مانند کتاب – پوستی است زیر پوستی که مو بر آن روییده است یا بین پوست و امعا و احشا و یا

پوست کل شکم است. و گفت مراق شکمی است که مارق از آن است و جمع آن مرق است و گفت پشته ها بعضی به بعض دیگر وصل می شوند.

و در قاموس است که گفت صاروج نوره و اخلاط آن است که معرب شده. و گفت مصهرج با صروج معمول است و ارتکاز یعنی استقرار و اعتماد. و اینکه گفته نبض العرق ینبض نبضا و نبضانا به این معنی است که حرکت می کند همان طور که اطبا گفته اند در مجرای آب جاری می شود و به فارسی به آن گنگ می گویند. و کمره بالای ذکر است. مفرطح یعنی عریض و و هنگامی که عصب و گردن شدید شوند می گویند توتر.

در قاموس است که حرقفه استخوانی است حجبه است یا بالای ورک است. و گفته حق - با ضمه - بالای ورک است که در آن استخوان فخذ است و گفت فحج در رفتن خود - مانند منع . در صور قدمیه است و عقب آن دور است. و گفت انسی از هر چیزی ساده تر است و از قوس آن چه بر تو قبول شده از آن است. و وحشی جانب ایمن است از هر جا, یا ساده تر, و از قوس ظاهر می شود. و گفت رضف استخوانی است در رکبه مانند انگشتان که بعضی بعض دیگر را گرفته اند. و آن ازفرسی است که بین کراع و ذراع است. مفرد آن رضفه است و حرکت میکند.

میگویم: آنچه در کتب طب است ممکن است بر سبیل مجاز باشد. و زورق سفینه کوچک است.

بدان که استخوانهای سر یازده عددند، و استخوانهای چهره شانزده، دندانها سی و دو مهره های پشت و گردن و دنبال و عصعص سی، استخوانهای گلوگاه دو استخوانهای شانه ها دو استخوانهای اصلی دو دست شصت به جز استخوانها خرد بندها بنام سمسمانیه، دنده های هر دو طرف بیست و چهار استخوانهای سینه هفت استخوانهای خاصره دو، استخوانهای دو پا شصت.

و جمع همه دویست و چهل و هشت جز خرده ها سمسمانیه و با آنها دویست و شصت و چهار عدد خواهد بود، چون در هر دست و هر پا چهار باشند، شماره ماهیچه ها بنقل از جالینوس پانصد و بیست و نه، و چنانچه أبو القاسم بن ابی صادق

گفته: پانصد و هشت عدد، اعصاب بنا بر مشهور بیست و هشت جفت و یک تک که می شوند پنجاه و هفت عدد.

و اما شریانها که از قلب برایند و رگهای آرام که از کبد درآیند بطور خلاصه ریشه آنها و وضع پخش شدن آنها گذشت، و تیره های آنها به شمار نیامده تا بتوان گفت، و در اخبار گذشت که همه سیصد و شصت باشند نیمی آرام و نیمی جنبنده.

و گویم: همانا در این باب بسط سخن دادیم زیرا در شناخت خدای حکیم و کریم و بخشایشگر و در فهم لطف و کرم و حکمت و نعمتش در همه ابواب اثر دارد، و تشریح بهترین فن پزشکی است و حکمت، و از همه آنها دقیق تر و با ارزش تر است و اللّٰه الموفق للصواب.

ص: 64

از امام هشتم علیه السّلام سوال شد: چرا خدا عزّ و جلّ خلق را چند گونه آفریده و یک نواخت نیافریده؟

فرمود: تا در اوهام نیفتد که او درمانده است، و هیچ صورتی در وهم خدا نشناسی در نیاید جز آنکه به نمونه آن آفریده ای دارد تا کسی نگوید آیا خدا عزّ و جلّ میتواند چنین و چنان صورتی بسازد و چون هر چه را گوید خدا تبارک و تعالی موجودی نظیر آن آفریده، و با اندیشه در انواع آفریده هاش دانسته شود که او به هر چیز توانا است.

امام علی بن محمد عسکری علیه السّلام فرمود: نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال زیست و روزی در کشتی خواب بود و باد وزید و عورتش ظاهر شد و حام و یافث خندیدند و سام آنها را تشر زد و از خنده باز داشت، و هر چه را سام می پوشید که باد فاش کرده بود حام و یافث آن را پدیدار می کردند.

نوح علیه السّلام بیدار شد و دید میخندند، فرمود: چه شده است؟ سام آنچه شده بود به او گزارش داد، نوح دست به آسمان برداشت و دعا کرد و گفت: بار خدایا نسل سام را دیگرگون ساز تا جز سیاهان فرزند نیاورد، بار خدایا نسل یافث را دگرگون ساز، و خدا نسل آنها را دگرگون ساخت، و همه سیاهان هر جا باشند از حامند، و همه ترک و صقالبه و یأجوج و مأجوج و چین هر جا باشند از یافث، و سفید پوستان همه از سام و نوح به حام و یافث فرمود: نژاد شما دو نفر تا قیامت بردگان فرزندان سام هستند زیرا او به من نیکی کرد و شما ناسپاسی کردید، و پیوسته

نشانه ناسپاسی شما در نژادتان روشن خواهد بود، و نشانه خوش رفتاری در نژاد سام تا دنیا پابرجا است روشن است.

بیان: در قاموس گفته: صقالبه گروهی باشند که وطنشان هم مرز خزر است میان بلغار و قسطنطینیه. و خول گفت خداوند از نعمتها و بندگان و بردگان و دیگر چیزها به تو عطا نفرموده است از فرد و جمع و مذکر و مونث.

یزید بن سلام از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسید خدا آدم را از همه خاکها آفرید یا از یک خاک؟ فرمود: آری از همه خاکها، و اگر از یک خاک بود مردم همدیگر را نمی شناختند، و یک صورت داشتند، گفت: در دنیا نمونه ای دارند؟ فرمود: خاک سپید دارد، و سبز، سرخ، و تیره و سرخ و آبی، شیرین دارد و شور، زبر و نرم و شیری، و از این رو است که در مردم نرم هست و زبر، سفید پوست و زرد پوست و سرخ پوست و گندم گون و سیاه، به همه رنگهای خاک.

بیان: فیروز آبادی گفته است اشقر از احشام قرمز است و از مردم برخی سفید را ترجیح می دهند. و گفت صهب قرمزی در مو است مانند صهبه با ضمه. و اصهب بعیر سفیدیش شدید نیست, و مو سفیدی اش با قرمزی مخلوط می شود.

ص: 66

ابواب طب و درمان بیماریها و خواص داروها

باب پنجاهم: درباره آنکه چرا پزشک را طبیب گویند، آنچه در باره طبابت رسیده و مراجعه به پزشک

1. علل: به سندش تا امام ششم علیه السّلام که طبیب را درمانگر می نامیدند موسی بن عمران فرمود: پروردگارا درد از کیست؟ فرمود از من، گفت دارو از کیست؟ فرمود: از من، گفت پس مردم درمانگر برای چه می خواهند؟ فرمود: برای دلخوشی و از این رو او را طبیب نامیدند. (1)

2. کافی: به سندش از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که موسی بن عمران فرمود: پروردگارا درد از کیست؟ فرمود از من، گفت دارو از کیست؟ فرمود: از من، گفت پس مردم درمانگر برای چه می خواهند؟ فرمود: برای دلخوشی و از این رو او را طبیب نامیدند. (2)

بیان: «یطبب انفسهم» [که در متن عربی آمده است] در برخی نسخ با «ب» آمده است و در برخی با «ی» مثنی. فیروزآبادی گفته طب یعنی در کار آرامی کرد و نرمش نمود و پزشکان را طبیب نامیدند چون دلخوشی بیمار هستند و درمان از آنها نیست.

منظور این نیست که طبیب از طیب باز گرفته است زیرا یکی مضاعف است و دیگری معتل.

1- . علل 2: 316
2- . روضه الکافی: 88

بلکه مقصود این است که نام طبیب برای این نیست که تن را از بیماری درمان کند بلکه برای درمان دل است از اندوه و غم و خوش کردن آن. فیروز آبادی گفت که طب علاج جسم و نفس است.

3. قرب الاسناد: به سندی از عبد الرحمن بن حجاج که به امام هفتم علیه السّلام گفتم: بفرمائید اگر نیازمند پزشک ترسا شدم به او درود گویم و دعا کنم؟ فرمود: آری زیرا دعای تو برای او سودمند نیست. (1)

در علل(2) و در سرائر مانند این نقل شده است.

بیان: دلالت دارد به جواز عمل به گفته طبیب ذمی و مراجعه به او و سلام بدو و دعای بر او، و شاید دو مورد اخیر در صورت ضرورت است بلکه همه و نباید این کار دوستانه انجام شود چون از آن نهی شده، و کلینی(3) به روایت موثق از امیر المؤمنین علیه السّلام آورده که سلام به اهل کتاب ندهید و اگر به شما سلام دادند در جواب بگوئید «و علیکم».

و این خبر به سند دیگر هم روایت شده.

4. علل: از امام هفتم علیه السّلام نقل شده که فرمود: تا می توانید مراجعه به پزشک را از خود دور دارید چون مانند ساختمان است که کمش به بیش کشاند. (4)

بیان: یعنی مراجعه به پزشک در دردی اندک باعث به وجود آمدن دردی بزرگتر و درمانی بیشتر است.

5. خصال: از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که هر که سلامتش به بیماری بچربد و با چیزی خود را درمان کند و بمیرد من به خدا از او بیزارم. (5)

1- . قرب الاسناد: 175
2- . علل 2: 282
3- [3]. کافی 2: 649
4- . علل 2: 151
5- . خصال: 13

بیان: ظاهرش حرمت درمانی است تا بیماری سخت نباشد و ناچار نشوند ولی خبر ضعیف است و بسا عمل به کراهت شود برای اطلاق برخی اخبار و احوط مراعات آن است.

6. طب الائمه: به سندی از امام ششم علیه السّلام پرسش شده یا ابن رسول اللّه، مردی خود را داغ میکند برای درمان و بسا بمیرد و بسا بهبود یابد فرمود: در عهد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یکی از اصحابش را داغ کردند و آن حضرت بالای سرش بود. (1)

7. طب الائمه: به سندش از محمّد بن مسلم که از امام پنجم علیه السّلام پرسیدم آیا با داغ درمان شود؟ فرمود: آری، خدا تعالی در دارو برکت، درمان و خیر بسیار نهاده، و باکی نیست که مرد تندرست خود را درمان کند، و داغ کردن باکی ندارد.

8. طب: به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که هر که تندرستی او به بیماری می چربد و دارو بنوشد به مرگ خود کمک کرده است. (2)

9. از امام پنجم علیه السّلام سوال شده از مردی که ترسا و یهودی او را درمان کنند و برای او دارو فراهم سازند؟ فرمود باکی ندارد، همانا درمان به دست خدا تعالی است.

بیان: ابن ادریس. ره. در سرائر گفته: فرمان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله است و در اخبار امامان ذریه او علیهم السّلام به مداوای درد، فرمودند: مداوا کنید که خدا دردی نداده جز اینکه دوائی برایش عطا فرموده جز مرگ که درمانی ندارد، بر پزشک باید از خدای سبحانه در آنچه با بیمار کند بترسد و برایش خیر خواهی کند و درمان جستن از پزشک یهود و ترسا برای مسلمانان باکی ندارد در صورت نیاز به آن و چون تن زن بیمار شود و ناچار شود به مداوای مرد برایش روا است.

شهید. ره. در دروس گفته: معالجه نزد اهل کتاب رواست و گرفتن آب چشم هم.

ص: 69

1- . طب الائمه: 53
2- . المصدر: 61

علامه. ره. در منتهی گفته: جائز است برای ختنه و بریدن دختران مزدور گرفت و برای درمان درد و بریدن ریشه ای که در تن درآید، و در مزد گرفتن بر آنها خلافی ندیدم زیرا کاری است که شرع اجازه داده و بدان نیاز است و ضرورت و مزدور گرفتن بر آنها مانند کارهای مباح دیگر جائز است و همچنین عقد اجاره برای سرمه کشیدن خواه سرمه از خود بیمار باشد یا از پزشک و برخی از عامه گفتند اگر قرار بندد با پزشک روا نیست.

10. طب: به سندش از یونس بن یعقوب که از امام ششم علیه السّلام پرسیدم، مردی دواء نوشد و بسا او را بکشد و بیشتر او را تندرست کند، فرمود خدا درد داده و شفا داده، و هیچ دردی نیافریده جز اینکه داروئی برای آن نهاده بنوش و نام خدا تعالی ببر. (1)

11. تفسیر عیاشی: از امام پنجم علیه السّلام نقل می کند که دو زن یا مرد که چشم خود را از دست دادند و پزشکان آیند و گویندش، در مدت یک ماه یا چهل روز درمانت می کنیم که به پشت خوابیده باشی، و همچنان نماز خوانده، و بدو مراجعه کردم و فرمود: «هر که بیچاره شد حرجی بر او نیست» (2)

12. مکارم: آمده است پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: مداوا کنید که خدا دردی نداده جز که برای آن درمانی نهاده است. (3)

13. و از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلم نقل شده است که دو کس بیمارند: تندرستی که پرهیز کند و بیماری که هر چیز خورد.

14. و حضرتش صلی اللّه علیه و آله فرمود تا تنت تاب درد دارد از دارو بپرهیز و چون بی تاب شد دارو به کار بر.

15. از امام ششم علیه السّلام است که پیامبری بیمار شد و گفت: درمان نکنم تا همان که بیمارم کرده درمان کند، خدا تعالی به او وحی کرد، شفایت ندهم تا مداوا کنی، زیرا شفاء از من است.(4)

1- . المصدر:63

2- . تفسیر عیاشی 1: 74

3- . المكارم: 418

4- . مكارم 419 و بر ان افزود كه دوا از من است و مدا كرد و شفا يافت.

16. کافی(1) از اسماعیل بن حسن پزشک نقل شده است که به امام ششم علیه السّلام گفتم من مرد عربی هستم و پزشکی می دانم، و طبم عربی است و مزد هم نمی گیرم، فرمود باکی ندارد، گفتم: ما زخم را می شکافیم، با آتش داغ میکنیم، فرمود: باکی ندارد، گفتم: داروی زهر ناک چون اسمحیقون یا غاریقون بکار بریم، فرمود: باکی ندارد، گفتم: بسا بیمار بمیرد، فرمود: گرچه بمیرد گفتم: روی آن شراب بنوشانیم، فرمود: شفا در حرام نیست، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بیمار شد و عایشه به او گفت تو ذات الجنب داری، فرمود: من نزد خدا ارجمندترم از آنکه مرا گرفتار ذات الجنب کند، گفت فرمود: داروی صبر در دهانش ریختند.

بیان: در قاموس گفته است: الصفد – محرک – عطا است, و گفت: زخم و خراش را بشکاف: برش بزن.

و من گویم: «اسمحیقون» را در کتب لغت و طب نیافتم، اما در کتب طب اصمطخیقون آمده که دانه ای است مسهل برای سوداء و بلغم و شاید همین بوده و اشتباه ضبط شده، این که می گوید شفا در حرام نیست دلالت بر این دارد که مداوا به حرام مطلقا جائز نیست چنانچه ظاهر بیشتر اخبار است و آن خلاف مشهور است، و حمل شده به صورت عدم اضطرار و انحصار.

و نقل درد پیغمبر را گواه مداوای به داروهای تلخ آورده و اینکه فرموده از ذات الجنب بر کنارم برای این است که این بیماری مایه پریشانی خرد و مغز است غالبا.

17. روضه کافی: از یونس بن یعقوب نقل شده که به امام ششم علیه السّلام گفتم: کسی دارو نوشد و رگ برّد و بسا از آن سود برد و بسا هم او را بکشد، فرمود: ببرد و بنوشد. (2)

1- . روضه الکافی: 193.194
2- . روضه الکافی: 194

18. از همان نقل شده که ابو الحسن علیه السّلام می فرمود: هیچ دارو نباشد جز آنکه دردی را انگیزد، و برای تن سودمندتر نباشد از دست باز داشتن از هر چه نیازی بدان نیست. (1)

بیان: «جز آنکه» یعنی خودش یا معالجه اش [دردی انگیزد] «نیازی بدان نیست» برای قوت که از هر چه زیان دارد بپرهیزد و بعد از سیری نخورد، و داروی بی ضرورت ننوشد.

19. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: با درد برو تا با تو می رود. (2)

20. دعوات راوندی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مداوا کنید، زیرا آنکه درد داده دارو هم داده.

21. و فرمود پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله: خدا دردی نداده مگر اینکه برای آن داروئی داده است.

22. کافی: به سندی از حمدان بن اسحاق نقل شده است که گفت پسری داشتم و سنگ مثانه داشت به من گفتند درمانی ندارد جز اینکه آن را بشکافی و آن را شکافتم و مرد، شیعه گفتند: در خون پسرت شریکی آن را به امام دهم علیه السّلام نوشتم و او نگاشت: ای احمد در آنچه کردی بر تو گناهی نیست همانا تو درمان خواستی و مرگش در آن بوده که تو کردی. (3)

23. قرب الاسناد: به سندش از علی بن جعفر که از برادرم امام هفتم علیه السّلام پرسیدم از بیمار که او را داغ کنند یا برایش دعا بگیرند و بر او وردی بخوانند؟ فرمود گناه ندارد هر گاه ورد خوانده شود به آنچه بفهمد.

توضیح: در قاموس آمده است: کواه یکوسه کیا: پوستش را با آهن یا مانند آن بسوزان و گفته است: الرقیه - با ضمه - تعویذ است و جمع آن رقی است. و رقاه رقیا و رقیا و رقیه رقاء است: دور انداختن تعویذ این که می فرماید به آنچه بفهمد یعنی معنایش را بداند از قرآن و دعاء و ذکر نه بدان چه نفهمد از نامهای سریانی و

1- . المصدر: 273
2- . نهج البلاغه 2: 143
3- . الكافی 6: 53

عربی و هندی و مانند آنها چون منطرهای هندی، زیرا بسا که کفر و هذیان است، یا مقصود این است که خوبی آن را بداند به وسیله خبری یا روایتی که در باره آن وارد است، و نخست روشن تر است، و احوط این است که با آن دمیدن نباشد خصوص در گره، و تمام سخن در این باره در کتاب دعاء است.

در نهایه می گوید: رقیه و رُقی و رَقی و استرقا چندین بار در حدیث ذکر شده و آن تعویذی است که آفت زده را با آن افسون کنند چون تب دار و غشی و آفتهای دیگر:

در برخی احادیث جواز آن رسیده و در برخی نهی از آن. جواز در این روایت است که «افسونش سازید که نظرش کردند» یعنی برایش بخواهید کسی که افسونش کند، دلیل نهی این است که «نه رقیه خواهند و نه داغ کنند» و احادیث به هر دو معنا بسیار است و ماحصل این است که رقیه بد آن است که به جز زبان عربی باشد و به جز نامهای خدا تعالی و صفاتش و کلمات کتابهای او که فرو آورده و یا معتقد باشد که رقیه به ناچار سودمند است و بدان اعتماد کند که در حدیث است «توکل ندارد بخدا کسی که رقیه و افسون خواهد» و آنچه به خلاف اینها است بد نیست چون تعویذ از قرآن و نامهای خدا و آنچه روایت شده که فرمود به کسی که از قرآن بیمار را ورد میخواند و مزد می گرفت: هر که به ورد باطل مزد گرفته تو به رقیه حق مزد گرفتی.

و مانند فرموده آن حضرت در حدیث جابر که آن نوشته ها را به من نشان دهید و آنها را به وی نشان دادیم فرمود گناهی ندارد، همانا مایه اعتمادند، مثل اینکه نگران بوده در آنها چیزی باشد از آنچه می گفتند و معتقد بودند در زمان جاهلیت از شرک و بت پرستی، و آنچه به زبان جز عرب است و معنایش مفهوم نیست و نمی توانش فهمید به کار بردنش روا نیست، و اما اینکه فرموده «رقیه نباشد جز چشم زخم و گزیدگی» مقصود این است که رقیه ای سودمندتر و بهتر برای آنها نباشد چنانچه در معنی «لا فتی الّا علی» گفتند. و البته آن حضرت چند تن از اصحابش را فرمود که رقیه دهند، و جمعی را شنید افسون می کنند و انکار نکرد.

و اما حدیث دیگر که در وصف اهل بهشت فرموده: اهل بهشت که بی حساب در آن درآیند آنانند که نه رقیه خواهند و نه داغ کنند و به پروردگارشان توکل کنند، این در وصف اولیاء روگردان از اسباب دنیوی است که به چیزی از علائق آن رو نکنند، و آن درجه خواصّ است و دیگران بدان نرسند، و اما عوام در مداوا و درمان رخصت دارند، و هر که بر بلا شکیبا باشد و چشم به راه گشایش از طرف خدا باشد و دعا کند از خواص و اولیاء خداست، و هر که شکیب ندارد به او رخصت رقیه و معالجه و درمان داده شده. پایان..

و شهید. قده. افسونها و عزائم به الفاظی که معناشان مفهوم نیست و به دیگری زیان دارند از محرمات شمرده است.

24. خصال: از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که: مسلمان مداوا نکند تا بیماری بر صحتش چیره گردد. (1)

25. الشهاب: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: مداوا کنید زیرا آنکه درد داده دوا هم فرو فرستاده و همو صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود خدا دردی ندهد مگر اینکه شفاء آن را هم بدهد.

الضوء: لفظ انزل اینجا مفید معنای بزرگی فاعل است, زیرا انزال از بالا به پایین است, همانطور که خدای تعالی فرمود «و انزلنا الحدید(2)» {و

آهن را فروفرستادیم } که به معنای به وجود آوردن آن و خلقتش و ایجاد آن با رفعت و قوت است. و الداء به معنای بیماری است, و اصل آن «دوء» است, و صرف آن داء یداء داء است هنگام بیماری, مانند خاف یخاف. و الدواء آن است که با آن معالجه میکنند. و چه بسا «فا»ی آن حذف میشود, و به مصدر «داویته» شبیه تر است. و الدوی – مقصوره – هم به معنای بیماری است, و صرف آن دوی, یدوی, دوی است, که گفته شده «هو یدوی و یداوی» و فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم که معالجه کنید و صحبت نکنید, که خداوند کسی است که بیماری میدهد و داروها را که با آن معالجه میکنید با طبع لطیف خود خلق کرده است. و برخی علف ها و چوب

1- . خصال: 161
2- . الحديد/ 25

ها و صمغ ها و سنگ ها را اسباب شفا از بیماری ها وامراض قرار داده است, که دال بر قدرت عظیم او و رحمت واسع اوست.

و این حدیث دال بر خطای کسی است که در امراض خود تنها توکل میکند و به دنبال معالجه نیست, و ایشان صلی الله علیه و آله شبرم را به اینکه گرم و یار است توصیف فرموده است, و اگر معالجه به داروها صحیح نیست چرا آن را وصف فرموده است. و فایده حدیث تشویق به معالجه با داروها است و راوی حدیث ابوهریره است.

و فرمود: معالجه کنید و سخن نگویید که آن خدا که بیمار کند دارو را هم به لطف صنعش آفریده و برخی گیاهان و چوبها و صمغها و سنگها را وسیله درمان بیماریها و دردها قرار داده، و آنها دلیل قدرت عظیم و رحمت واسع او باشند.

و این حدیث دلیل خطاء کسی است که مدعی صرف توکل است در بیماری و معالجه نمی کند. و وصف کرد صلی اللّه علیه و آله «شبرم» را به اینکه گرم است و اگر معالجه به دارو درست نبود، شبرم را وصف چنانی نمیکرد (شبرم دانه ایست چون نخود که آن را بپزند و برای مداوا بخورند. از نهایه) فایده حدیث واداشتن به معالجه بیماری است با دارو و راوی آن ابو هریره است.

و گفته: شفاء بهتر شدن از بیماری است، که می گوئی (شفاه اللّه) و چنانچه نبی می فرماید: آنچنان که درد از خدا تعالی است درمان هم از او است به خلاف گفته مادیون که درد از غذاء است و شفا از دواء، و اگر گفته شود: شیوه خدا است که برخی مردم در بعضی احوال از غذائی زیان بینند سخن درستی باشد به جان خودم ولی همان کار خداست تعالی گر چه خوردن آن خوراک سبب آن است.

و از پزشک عرب «حارث بن کلده» پرسیدند از خوردن خوراک روی خوراک گفت همان است که مردم را نابود کند و درنده ها را در بیابان از میان برد و خوراک روی خوراکی که هضم نشده درد کشنده ای است، و این شیوه بیشترین است که خدا تعالی اجراء کرده، جز آنها که معده های آتشین دارند که هر چه در آنها رود هضم کنند و همه به قدرت خدا جلّت عظمته وابسته است.

و در شأن ورود این حدیث روایت شده است: مردی در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله زخم خورد پس ایشان فرمود: برایش پزشکی بیاورید، گفتند: یا

رسول اللَّه پزشک سودی دهد؟ فرمود: آری خدا دردی نداده جز آنکه درمانی برایش نهاده، فایده حدیث تشویق به مداوا کردن و درمان جوئی از معالجه است و مراجعه به پزشک و دانشمندان طب و راوی حدیث هلال بن یساف است.

26. تهذیب: از محمّد بن مسلم نقل شده است که از امام پنجم پرسیدم از مردی که معالجه درد مردم میکند و مزد می گیرد، فرمود: باکی ندارد.

27. طب النبی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا دردی نیافریده جز که برایش درمانی آفریده جز السام. (1)

بیان: السام الموت، یعنی مرضی که به واسطه ی آن مرگ حتمی است.

28. دعائم الاسلام: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و امامان راستگوی خاندانش روایاتی داریم در باره معالجه و مداوا و حلال و حرام آن، و آنچه از آنها رسیده برای کسی که بپذیرد و خوش باور است برکت است و درمان ان شاء اللَّه، نه برای ناباوری که بخواهد آنها را بیازماید.

29. و از امام صادق روایت است که روزی نزد محمّد بن خالد امیر مدینه حاضر شد، و محمّد از درد دلش به او شکایت کرد، فرمود: به سند پدرانم برایم بازگو شده از علی علیه السّلام که مردی نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از درد درونش شکایت کرد، فرمودش یک شربت عسل برگیر و سه تا سیاه دانه یا پنج یا هفت در آن بیفکن و آن را بنوش و به فرمان خدا خوب می شوی، آن مرد چنین کرد و خوب شد تو هم آن را به کار بند، یکی از اهل مدینه که حاضر بود اعتراض کرد که این حدیث به ما رسیده و آن را به کار بستیم و سودی نداشت، امام علیه السّلام خشمگین شد و فرمود: خدا به این وسیله معتقدان به خود و باور داران رسولش را سود بخشد و منافقان و ناباوران رسول صلی اللَّه علیه و آله از آن سود نبرند و آن مرد سر به زیر افکند.

30. و از همان است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: مداوا کنید که خدا دردی نداده جز آنکه با آن درمانی داده مگر مرگ که درمان ندارد.

1- . طب النبى: 19

31. و از او است علیه السّلام که گروهی از انصار به وی گفتند یا رسول اللَّه راستی ما را همسایه ای است که دلش درد کند به ما اجازه میدهی او را مداوا کنیم؟ فرمود: با چه او را مداوا کنید؟ گفتند: یک یهودی اینجا است که این درد را مداوا کند، فرمود: با چه؟ گفتند شکمش را می شکافد و چیزی از آن بیرون می آورد، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آن را بد شمرد، دوباره و سه باره به آن حضرت باز گفتند فرمود: هر کار خواهید بکنید، و آن یهودی را خواستند و شکمش را شکافت و چرک و پلیدی بسیاری از آن برآورد و آن را شست و دوخت و مداوا کرد و خوب شد، و به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم گزارش شد و فرمود: راستی آنکه دردها را آفرید برایشان درمانی نهاده و بهترین درمان حجامت است و رگ زدن و سیاه دانه – یعنی شونیز..

بیان: رجرجه در نسخ آمده است, و شاید مراد آن چرک و امثال آن به طریق مجازی است. در قاموس آمده است که رجرجه به کسر باقی مانده آب در حوض و جماعت بسیار در جنگ و بزاق است, و مانند فلفل نبت است – پایان..

32. دعائم: که از امام صادق علیه السّلام سوال شد از کسی که یهودی یا ترسا او را مداوا کنند فرمود: باکی ندارد همانا درمان به دست خداوند است.

33. از امام پنجم پرسیدند اگر زنی بیمار شود آیا روا است مردی او را مداوا کند؟ فرمود: اگر ناچار است باکی ندارد.

34. و از علی علیه السّلام روایت شده است که پزشک باید خدا ترس و خیر خواه و کوشا باشد.

35. و از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله است که از داغ کردن نهی کرد.

36. و از امام صادق علیه السّلام نقل است که در داغ کردنی که نگرانی مرگ و زشتی نیست رخصت داد.

در عقائد صدوق است که اعتقاد ما در باره اخبار وارده طب:این است که چند بخش هستند، یکی ویژه هوای مکه و مدینه و به کار بردن در هواهای دیگر روا نیست دوّم امام روی شناسائی طبع پرسنده چیزی گفته، و

گزارش خود او را نادیده گرفته چون بهتر از خودش وضع او را می دانسته سوّم مخالفان جعل کردند و در کتب

شیعه انداختند تا مذهب را نزد مردم زشت کنند چهارم: دچار سهو و اشتباه ناقلان است، پنجم برخی حفظ شده و برخی فراموش شده و نسخه درست به دست نیست.

آنچه در باره عسل رسیده که شفای هر دردی است درست است و مقصود این است که درمان هر درد سردی است.

و آنچه در باره استنجاء به آب سرد رسیده که قاطع بواسیر است البته در آنجا است که بواسیر از حرارت است.

و آنچه در باره بادنجان رسیده که شفاء است مقصود هنگام خرما است برای کسی که خرما میخورد نه در اوقات دیگر، و داروی درست بیماری که از امامان علیهم السّلام است همان دعاها و آیات و سور قرآن مجید است طبق آنچه به اسناد قدرتمند و طرق صحیح روایت شده است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: در گذشته پزشک را معالج می نامیدند و موسی بن عمران علیه السّلام گفت: پروردگارا، درد از کیست؟ فرمود: از من گفت: درمان از کیست؟ فرمود: از من گفت: پس مردم با معالج چه کار دارند؟ فرمود: به وسیله او دلشان خوش می شود، و از آنجا پزشک را طبیب نامیدند و اصل آن مداوا کننده است.

و داود علیه السلام در طاقچه خود همیشه سبزه میکاشت, و میگفت مرا بگیرید که من برای فلان و فلان صالحترم. و در آخر عمر خود دید که سبزه در طاقچهاش روییده, از او پرسید نام تو چیست؟ گفت خرنوبه, پس داود علیه السلام گفت طاقچه خراب شد, و دیگر پس از آن چیزی در آن نکاشت.

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: کسی که حمد او را شفا ندهد درمان ندارد.

و شیخ مفید. قدس الله روحه. در شرح عقائد گفته: طب درست است، و دانش پزشکی پا برجاست و راه آن وحی است، و دانشمندان آن شاگردان پیامبرانند، زیرا دانستن حقیقت دردها راهی ندارد جز شنیدن از انبیاء، و شناخت دارو راهی ندارد جز توفیق از خدا، پس ثابت شد که راه آن دریافت از دانای نهانها است که خدا تعالی است، و اخبار امامان باید تفسیر شود به گفته امیر المؤمنین علیه السّلام که

شکمبه خانه دردها است و پرهیز سر داروها است و باید خود را به آنچه شیوه داری بداری.

و بسا مردم برخی بلاد داروئی برای دردی دارند که رخ دهد بدانها که اگر مردم بلاد دیگرش به کار بندند برای درمان همان درد آنها را بکشد، و برای مردمی که بدان عادت دارند شاید و برای آنها که خلاف آن عادت را دارند نشاید.

و امامان علیهم السّلام برخی دردمندان را می فرمودند تا آنچه زیان دارد به کار زنند و زیان نمیزد، و این برای آن بوده که می دانستند مایه بیماری پایان یافته و به کار بردن آن با تندرستی است که نمی دانسته و آن را از سوی خدا می دانستند بر سبیل معجزه و برهان امامت خود و خرق عادت، و مردمی گمان بردند که این درمان با وجود مایه بیماری هم مورد دارد، و اشتباه کردند و زیان دیدند از آن و این قسمی است که ابو جعفر صدوق آن را یاد آور نشده با اینکه در این باب مورد اعتماد است، و وجوه دیگری که ما بعد از این یاد کردیم همان است که او یاد کرده و احادیث برای احتمالاتی که او گفته محتمل هستند آنچنان که ما ذکر کردیم.

من گویم: در برخی وجه دیگری آید از این رو که ذکر برخی داروهای بی تناسب برای آزمایش بوده تا مؤمن مخلص درستْ ایمان از وابسته و سست عقیده جدا شود، که چون دسته اول آن را به کار برند از آن سود برند نه از اثر طبعی آن بلکه از اثر ایمان به امام و یقین و خلوص در پیروی مانند درمان با تربت امام حسین علیه السّلام و تعویذها و دعاها.

و مؤید آن است که می دانیم جمعی از مخلصان شیعه طب و معالجه آنها روی دستور اخبار مرویه از أئمه اطهار علیهم السّلام بوده، و به پزشک رجوعی نداشتند، و تندرست تر و درازعمرتر بودند از آنان که به پزشکان مراجعه می کردند.

و مانند آن این است که کسانی که به ساعتهای خبرشناسان بی اعتنای هستند و بدانها مراجعه ندارند و اعتماد نکنند بلکه کار به خدا واگذارند، و از ساعت نحس و بلا و دشمن به آیات و ادعیه پناه برند حالشان بهتر و ثروتمندترند و بیشتر به آرزوهایشام می رسند تا آنان که در خرد و درشت هر کاری به ساعت نجوم و تقویم

مراجعه دارند، و آن را پناه شر و آفات میدانند آنچنان که در باب نجوم گذشت و توکل بر حی قیوم باید.

یک فایده:

مخالفین از ابی دردا روایت کردند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود راستی خدا درد و دواء را نازل فرموده و برای هر دردی دوایی ساخته، درمان کنید و به حرام درمان نکنید، و از جابر است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: برای هر دردی دوایی است، و چون دواء برای درد درست باشد به اذن خدا تعالی بهبود یابد و از اسامه بن شریک که گفت اعراب گفتند: یا رسول اللّٰه مداوا نکنیم؟ فرمود: چرا ای بندگان خدا، مداوا کنید که خدا دردی ننهاده جز اینکه برایش درمان و دوایی نهاده جز یک درد، گفتند: یا رسول اللّٰه، آن چیست؟ فرمود: پیری، و از ابی هریره است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود خدا دردی نداده جز اینکه برایش دارویی نهاده، و در حدیث ابن مسعود دنبالش گفته: دانسته آن را هر که دانسته و ندانسته هر که ندانسته.

من می گویم: برخی گفتند مقصود از انزال این است که درمان را به زبان فرشته به پیامبر نازل فرموده یا مقصود تقدیر آن است و در برخی اخبار شرط حلال کرده و مداوا به حرام جائز نیست، و در حدیث جابر اشاره دارد که شفاء موقوف است به درست بودن دارو و اذن خدا تعالی برای آنکه دوا بسا از حد بگذرد و موافق بیماری در نیاید و اثر نکند و بلکه درد دیگر پدید کند، و مقصود همه این است که اسباب اثر دارند و منافات با توکل به خدا ندارند با اعتقاد به اینکه اثر آنها به اذن خدا و تقدیر اوست و شفاء از دارو نیست بلکه از فرمان خداست و بسا بفرمان خدا دارو درد شود و کلمه باذن اللّٰه در حدیث جابر اشاره به آن است.

و مداوا با توکل بر خدا منافات ندارد چون خوردن و نوشیدن برای رفع گرسنگی و تشنگی، و همچنان دوری از آنچه هلاک کند، و نه با دعای طلب عافیت، و رفع زیان و جز آن، و درد کشنده را هم که پزشکان بی درمان دانند و خود را از مداوای آن ناتوان خوانند شامل است.

ص: 80

و شاید اینکه در حدیث ابن مسعود است که «ندانسته هر که ندانسته» اشاره به آنست و به عموم خود باقی است، و بسا که مقصود خبر این است که خدا درد دارو پذیری نفرستاده جز آنکه شفا برایش فرو فرستاده و دردهای بی درمان را شامل نیست ولی معنی اول بهتر است که همه را فرا گیرد، و از آنچه در ندانسته درآید این است که بیماری با داروئی مداوا کند و بهتر شود و باز خود همان درد را بگیرد و با همان دارو مداوا کند و بهتر نشود برای اینکه وصف دارو را خوب ندانسته بسا دو بیماری به هم مانند و در یکی بیماری دیگر باشد و آن دارو از این رو اثر نکند و خطا از اینجا است، و بسا همان درد است و خدا نخواسته اثر کند و اینجا است که گردن پزشکان خم می شود.

و البته روایت است که گفته شده یا رسول اللّٰه بفرما بدانیم وردی که می خوانیم یا داروئی که به کار می بریم چیزی از قضای خدا را برمی گرداند؟ فرمود: خود آنها هم تقدیر خدا تعالی باشند، و حاصل اینکه شفا خواستن با دوا مانند سیری خواستن از خوراک و سیرابی از آب است و بیشتر اثر دارد و بسا برای مانعی از اثر نیفتد و اللّٰه اعلم. و جدا کردن مرگ که در برخی اخبار است یعنی درد مرگ بی درمان است یا بیماری که مرگ در آن مقدر است و جدا کردن پیری در روایت دیگر یا برای این است که آن را مانند مرگ نموده که هر دو در ناتندرستی با هم شریک هستند و یا برای آنکه به مرگ نزدیک است و بدان خواهد کشید، و بسا استثناء منقطع است بدین معنی که ولی پیری درمان ندارد.

پایان

برخی محققین گفته اند: طبیب استاد هر فنی است، و در عرف به پزشک مخصوص شده، طب دو بخش است طب تن که در اینجا منظور است، و طب روح و دل که درمانش همان است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از پروردگار خود آورده ولی طب تن از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و دیگران نقل شده و بیشتر از روی آزمایش است.

و آن دو نوع است یکی نیاز به اندیشه و بررسی ندارد بلکه خدا آن را سرشت هر جاندار ساخته مانند خوردن و نوشیدن برای رفع درد گرسنگی و تشنگی

و دوم نیاز به اندیشه و بررسی دارد چون پدیده های تن که اعتدال آن را برهم زنند، و آنها یا گرمی و یا سردی باشند و هر کدام یا با رطوبت است و یا خشکی یا ترکیبی از هر دو، و درمانش گاهی به وسیله ای بیرون تن است و گاهی درون آن که دشوارتر است، و راه دانستن آن بررسی از سبب و نشانه است و پزشک ماهر آن است که بکوشد آنچه جمعش با تن زیان دارد یا کم کردن آن از هم جدا کند و بفهمد و همچنان هر چه کم کردنش زیان دارد یا فزودنش.

و مایه همه سه چیز است، بهداشت تن، پرهیز از زیان رساندن به آن و شستن تن از ماده فاسده، و در قرآن به هر سه اشاره شده است. پس اول قول خدا است که در قرآن فرمود: «فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر(1)» {[ولی] هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد [به همان شماره] تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بدارد]} برای آنکه سفر خود رنج آور است و تندرستی را می کاهد و روزه نیز به این رنج بیفزاید و روزه خوردن در آن رواست برای بهداشت تن و هم چنین است بیماری. و دوم پرهیز است که خدا فرمود «و لا تقتلوا انفسکم(2)» { و خودتان را مکشید } که از آن استفاده شده جواز تیمم هنگام ترس از به کار بردن آب سرد برای وضوء یا غسل. و سوم از قول خدای تعالی که فرمود «أو به أذی من رأسه ففدیه(3)» { یا در سر ناراحتیی داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بتراشد] به کفاره [آن باید] روزه ای بدارد یا صدقه ای دهد یا قربانیی بکند } که دلیل است بر جواز تراشیدن سر برای محرم به خاطر ترس از زیان حبس بخار در سر برای سلامت بدن.

1- . بقره / 184
2- . نساء / 29
3- . بقره / 196

باب پنجاه و یکم : در درمان به حرام

آیات:

- فمن اضطر غیر باغ و عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم(1)

{[ولی] کسی که [برای حفظ جان خود به خوردن آنها] ناچار شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده و مهربان است}

- فمن اضطر فی مخمصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم(2)

{ و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است}

- فمن اضطر غیر باغ و لاعاد فان ربک غفور رحیم(3)

{ پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی [به خوردن آنها] ناچار گردد قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است }

- و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم إلیه(4)

{[خدا] آنچه را بر شما حرام کرده جز آنچه بدان ناچار شده اید برای شما به تفصیل بیان نموده است }

- فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم(5)

1- . بقره / 173
2- . مائده / 3
3- .[3] الانعام / 145
4- . الانعام / 119
5- . النحل / 115

{[با این همه] هر کس که [به خوردن آنها] ناگزیر شود و سرکش و زیادهخواه نباشد قطعا خدا آمرزنده مهربان است }

تفسیر:

این آیات دلالت دارند که خوردن و نوشیدن از حرام برای ناچاری در صورتی که ستمکار و متجاوز نباشد جایز است، و باغی به چند وجه تفسیر شده است: کسی که بر امام زمان خود شورش می کند، آن را از ناچاری چون خود به زور بگیرد که چیزی برای سدّ رمق به دست آورده است

و این روا نیست گر چه از گرسنگی بمیرد و دیگری را نکشد و کسی که دنبال لذت است آنگونه که جمعی از اصحاب به آن معتقدند.

و اما در مورد متجاوز گفته شده است: مقصود راهزن است و همچنین کسی که بیش از اندازه رفع ضرورت یا بیش از گرسنگی بخورد، و در برخی روایات است از امام صادق علیه السّلام که فرمود: باغی آن است که به امام شوریده، و عادی راهزن است که مردار بر آنها حلال نیست، و اخبار در این باره و دیگر مسائل خواهد آمد.

و اینکه فرموده غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ یعنی مشتاق گناه نباشد که بیش از نیاز یا برای لذت بخورند و یا تعمد کنند و آن را حلال شمارند، یا مقصود این است که نافرمان بر امام نباشند یا از اندازه نیاز و ناچاری تجاوز نکنند و از آنچه شرع رخصت داده بیرون نروند و لذت نجویند، و سخن کامل در این باره در جای خود بیاید ان شاء اللّٰه.

و اگر برای مداوا ناچار شود آیا خوردن آن در این آیه وارد است یا نه و آیا درمان کردن درد با حرام در صورت ناچاری رواست یا نه؟ مورد اختلاف است و برخی اصحاب گفتند مداوای با حرام مطلقا جائز نیست و برخی عدم جواز را در باره می دانسته اند و هر خمری و مداوای با حرامهای دیگر را به ضرورت جائز دانسته و برخی مداوای با حرام را مطلقا در صورت ضرورت و نبودن دارویی جز آن جایز شمرده ند.

ص: 84

محقق. قدس الله روحه. در شرائع گفته: اگر ناچار است به می یا ادرار، باید ادرار را مقدّم دارد، و اگر جز می دوایی نباشد شیخ در مبسوط منع کرده و در نهایه تجویز کرده و منع درست تر است و مداوا با می و هر نوشیدنی مست کننده و هر داروی آلوده به مست کننده خوردنی باشد یا نوشیدنی جایز نیست و در ناچاری برای درد چشم جایز است.

شهید ثانی. رفع الله درجته. گفته این همان مشهور میان اصحاب است و در خلاف بر آن دعوی اجماع کرده، و ابن برای در ناچاری آن را تجویز کرده و ترکش را احوط دانسته، در دروس هم جواز معالجه را کلی آورده مانند معالجه با تریاک که اقوی جواز است در موقع ترس از مرگ و حرمت آن است بی آن، و آن مختار علامه

است در مختلف، و روایات منع حمل شوند بر پیشگیری از مرض برای جمع میان ادله. پایان. .

شهید. روَّح. در دروس گفته: نوشیدن مایع نجسی برای ناچاری از تشنگی مباح است گر چه می باشد در صورت نبودن آن، و آیا همه مست کننده ها برابرند یا می آخر آنها است؟ ظاهر این است که جز او بر او مقدم است چون حرمت می اجماعی است و حرمت جز آن در حال ضرورت مورد اختلاف است، و اگر می و ادرار و آب نجس دارد این دو مقدم بر می هستند چون مستی نمی آورند و فرقی میان ادرار خودش و دیگری نیست.

جعفی گفته: در ضرورت ادرار خود را نوشد نه از دیگری را، و همچنین تناول آن برای معالجه جایز است چون تریاک یا سرمه کشیدن با می که هارون بن حمزه آن را از امام صادق علیه السّلام روایت کرده، و روایات منع از ریختن آن را در چشم و مداوا به آن را به حال اختیار باید حمل کرد، و حسن استعمال مسکر را مطلقا منع کرده به خلاف اندکی از زهرهای حرام در صورت ضرورت برای آنکه حرمت می تعبدی است، در خلاف گفته: مداوا با می مطلقا جایز نیست و نه رفع عطش با آن، ابن ادریس هم در یک قولش در باره مداوا از او پیروی کرده، و نوشیدن به ناچاری را تجویز کرده و در قول دیگر هر دو را تجویز کرده است.

ص: 85

شیخ ابن فهد. قدس الله سره. در کنز العرفان: گفته: حرام است مداوا با می به اجماع بسیط و مرکب و اما دفع تلف به وسیله آن قولی است به منع نیز و حق جواز آن است برای حفظ جان و همچنین باشند مسکرات دیگر ولی باقی مسکرات بر خمر مقدم هستند.

در مهذب گفته است:

اما مداوا با می یا مسکرات دیگر یا محرمات جایز نیست، و نوشیدن می برای حفظ جان مباح است ولی برای پیشگیری از بیماری مباح نیست.

و آیا ریختن آن در چشم برای دواء جائز است؟ ابن ادریس و شیخ در قولی منع کردند

و شیخ در قول دیگرش تجویز کرده و محقق و علامه هم آن را اختیار کردند، و اگر ناچار باشد آن را در چشم بریزد، و همچنین بیمار برای حفظ جان به آن مداوا کند برای جلوگیری از تلف نه تحصیل تندرستی قاضی آن را گفته و علامه اختیار کرده و شیخ و ابن ادریس منع کردند، قاضی گفته و احوط ترک آن است، ولی مداوا با ادرار شتر به اجماع جایز است و به ادرارهای پاک دیگر بنا بر اصح. پایان..

مسأله در نهایت اشکال است، و اطمینان بانحصار دواء در حرام و خصوصا در می و مسکرات بعید است.

روایات:

1. علل و مجالس صدوق: از عذافر نقل شده که به ابی جعفر علیه السّلام گفتم: چرا خدا مردار و خون و گوشت خوک و می را حرام کرده است؟ فرمود: آنها را بر بنده اش حرام کرده و جز آنها را حلال، برای رغبت در آنچه حلال کرده و زهد در آنچه حرام کرده ولی خدا عزّ و جلّ مردم را آفریده و دانسته چه چیز مایه زیست تن و بهتر بودن است و آن را براشان حلال کرده و مباح نموده و دانسته آنچه براشان زیان دارد و از آن بازشان داشته و برای ناچار که مایه زیست تن او باشد به اندازه رفع ناچاری حلال کرده نه جز آن -الخبر.(1).

1- . العلل 2: 169

2. محاسن: از امام پنجم علیه السّلام نقل شده که فرمود: تقیه در هر چیزی است، و هر چه آدمی بدان ناچار شود خدا آن را برایش حلال کرده است(1).

3. کتاب المسائل: به سندش از علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه السّلام که از او پرسیدم دارو با می خرما مجاز است؟ فرمود: نه.

4. عیاشی: به سندش از یکی بزرگان از اصحاب که نقل کرده نزد امام ششم علیه السّلام بودیم و پیرمردی به او گفت: من دردی دارم و برایش می خرما می نوشم و آن را برای آن حضرت وصف کرد. فرمود: چه مانعی داری از آب که خدایش هر زنده را از آن ساخته؟ گفت به من سازگار نیست، فرمود: چه مانعی داری از عسل که خدا فرموده «فیه شفاء للناس»(2) گفت آن را نیابم، فرمود: چه مانعی داری از شیر که گوشتت از آن روئیده و استخوانت از آن سخت شده؟ گفت سازگارم نیست، امام فرمود: می خواهی فرمانت دهم به نوشیدن می؟ نه، به خدا سوگند فرمانت نمی دهم(3).

5. علل: به سندش از امام ششم علیه السّلام که ناچار می ننوشد زیرا جز بدی به او نیفزاید، و چون که اگرش بنوشد او را بکشد، و قطره ای از آن ننوشد(4)،

گفته: و در روایتی است که جز تشنگی برایش نیفزاید.

عیاشی: مانند آن را آورده تا فرموده: البته از آن قطره ای ننوشد(5).

6. مکارم: از امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود: شیر گاو دوا است(6).

7. و پرسیدند از او از ادرار گاو که کسی بنوشد؟ فرمود اگر برای درمان نیاز دارد باکی ندارد.

8. و از جعفری است که شنیدم ابوالحسن علیه السّلام می فرمود: ادرار شتر بهتر از شیر آن است و خدا شفا را در شیر آن نهاده است(7).

1- . المحاسن: 259

2- . النحل / 70
3- . العیاشی 2: 264
4- . العلل 2: 164
5- . العیاشی 1: 74
6- . المکارم: 230 و در کافی 6: 337
7- . المکارم: 220 و همچنین در الکافی 6: 338

بیان: بدا که ایرادی ندارد که ادرار حیوان حرام گوشت که خون جهنده دارد حرام است خواه نجس العین باشد یا نه پس چون نجس است حرام است، و در ادرار پرنده خلافی گذشت، و اما حیوان حلال گوشت در باره آن دو قول است:

اول اینکه حلال است که سید مرتضی و ابن ادریس و محقق در نافع گفته اند، برای اصل و برای اینکه پاک است و دلیلی بر حرمت ندارد و عموم قول خدا تعالی «قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرمّا علی طاعم یطعمه(1)» { بگو در آنچه به من وحی شده است بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم }

و دوم نظر مختار محقق است در شرائع و علامه و جمعی که حرام است مگر ادرار شتر برای آنکه خبیثه است و عموم آیه «و یحرم علیهم الخبائث(2)» { و از کار ناپسند باز می دارد } شامل آن است و پاکی دلیل حلال بودن نیست.

و شاید قول یکم اقوی است، چون مقصود از خبائث در آیه جهت قبحی است که شارع بیان کند و نفرت طبع نیست آنچنان که در جایش آن را بیان کنیم ان شاء اللّه. و همانا ادرار شتر را مستثنی کردند برای آنکه ثابت شده رسول خدا به مردمی که در مدینه بیمار شدند

فرمود ادرار شتر بنوشند و درمان با آن تجویز شده و برخی درمان جستن از همه ادرارهای پاک را جایز دانستند و خلاصه بنا بر قول به حرمت خلاف پیش در آنها آید و جوازش به حال ضرورت برگردد و بنا بر قول دیگر مطلقا جایز است و اللّه یعلم.

7. رجال کشی: به سندی تا ابن ابی یعفور که چون به دردی دچار می شد و سخت می شد جرعه ای شراب خرما می نوشید و آرام می شد، نزد امام صادق علیه السّلام رفت و از درد خود گزارش داد و گفت: وقتی شراب می نوشد آرام می شود، فرمود نباید بنوشی و چون به کوفه بازگشت دردش شدید شد، پس خانواده اش او را وادار به نوشیدن شراب کردند نوشید و آرام شد، و نزد امام ششم علیه السّلام برگشت و از درد و نوشیدن شراب گزارش داد و او فرمود: ای پسر ابی یعفور ننوش زیرا که

1- . الانعام / 145
2- . الاعراف / 157

آن حرام است و شیطان موکل تو است، و اگر از تو نومید شود برود، و چون به کوفه بر گشت دردش سخت تر شد و خاندانش به او گفتند که بنوشد و به آنها گفت بخدا قطره ای ننوشم هرگز و از او نومید شدند چون به هر چه متهم میشد سوگند نمیخورد، و چون سوگند خورد از او نومید شدند و چند روز درد کشید، و خدا دردش را از میان برد و به او باز نگشت تا مرد رحمه اللّٰه علیه(1).

بیان: این که گفته «کان یتهم» بیان این است که ممکن است از نوشیدن آن سهم میبرد و نتیجه این است که متهم شده بود و یعنی حتی برای دفع تهمت از خود هم سوگند نمی خورد و از سوگندش تصمیم او را فهمیدند و ناامید شدند.

8. خرائج: از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که حبابه والبیه به علی علیه السّلام گذشت که یک ماهی به همراه یک مار ماهی با خود داشت ، علی علیه السلام به او فرمود: این چیست با تو؟ گفت: یک ماهی

که برای همسرم خریده ام فرمود: این دیگر چیست با تو؟ گفت: پشت برادرم درد گرفته و به او گفتند مار ماهی بخورد، فرمود: ای حبابه البته خدا در آنچه حرام فرموده شفا ننهاده، بدان که کعبه را برپا داشته اگر بخواهی نام آن و نام پدرش را به تو گزارش کنم، و آن را به زمین زد و گفت: از خدا آمرزش خواهم برای حمل آن.

9. طب الائمه: از صیقل نقل شده است که نزد امام ششم علیه السّلام بودم و مردی به او گفت کسی بواسیر سختی دارد و به او نسخه شربتی دادند که شراب دارد و او قصد کامجوئی ندارد و صرفا قصد درمان دارد؟ فرمود: نه و حتی جرعه ای نیز نباید خورد، گفتم چرا؟ فرمود: برای آنکه حرام است و خدا دوا و شفا در حرام ننهاده است(2).

10. کافی: از عمر بن اذینه نقل شده که به امام ششم علیه السلام نوشتم کسی بواسیر سختی دارد و به او نسخه شربتی دادند که شراب دارد و او قصد کامجوئی

1- . رجال الکشی: 214

2- . طب الائمه: 32

ندارد و صرفا قصد درمان دارد؟ فرمود: نه و حتی جرعه ای نیز نباید خورد، گفتم چرا؟ فرمود: برای آنکه حرام است و خدا دوا و شفا در حرام ننهاده است(1).

11. طب: به سندی از سماعه نقل شده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: در باره مردی که دردی داشت و به او نوشیدن ادرار را توصیه کرده بودند فرمود که نباید آن را بنوشد گفتم: ناچار است بنوشد، فرمود: اگر چاره ای ندارد و دردش دوای دیگری ندارد ادرار خودش را بنوشد نه از دیگری را. (2)

12. طب: به سندش از فائد بن طلحه که از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از نوشیدن شراب برای درمان، فرمود: کسی را نشاید که از حرام شفا جوید، کافی:هم مانند آن را به سند خود آورده است.

13. طب: روایت شده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نهی کرده از داروی خبیث برای مداوا(3).

بیان: در نهایه است که در حدیث نهی شده از خوردن دوای خبیث، و آن از دو راه است یکم از نجاست آن است و حرمت مانند شراب و سرگین و ادرار که همه نجس هستند و خبیث و خوردنشان حرام است جز ادرار شتر که شرع اجازه داده در نظر بعضی و سرگین حیوان حلال گوشت به عقیده دیگران دوم: از راه مزه و چشایی، و دور نیست که آن را بد دارد چون در آن رنج به طبع است و عدم خواستن. پایان..

در شرح السنه گفته: از ابی هریره روایت شده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از دوای بد نهی کرده، و هر دو وجه پیش را ذکر کرده اند.

14. طب: از عبد الحمید بن عمر بن حرّ که چون امام صادق علیه السّلام از عراق بازگشت نزد او رفتم و به من فرمود: نزد اسماعیل بن جعفر برو که

بیمار است و ببین چه دردی دارد، می گوید نزد او رفتم و از درد او پرسیدم و نسخه دارویی به او دادم که در آن شراب بود، به من فرمود: ای پسر حرّ شراب حرام است و ما خاندانی هستیم که از حرام شفا نمی جوییم(4)،

1- . الكافى 6: 413
2- . الطب 61
3- . الطب: 62
4- . المصدر: 62

کافی:مانند این روایت نقل شده است(1).

15. طب: به سندی از حلبی نقل شده که از امام صادق علیه السلام درباره دارویی که با شراب خمیر می شود ، و نشود که جز با آن خمیر شود ، و چاره ای از آن نیست سوال کردم ، فرمود: به خدا که روا نیست مسلمان در آن نگاه کند و چگونه با آن مداوا کند؟ همانا مانند چربی خوک است که فلان و فلان دارو با آن کامل می شوند و آن دارو جز با آن درست نشود، خدا شفا ندهد به کسی که درمان آن شراب و چربی خوک است(2).

16. کافی: به سندی از ابی بصیر نقل شده است که ام خالد عبدیّه نزد امام ششم علیه السّلام آمد و من نزد او بودم، گفت: جانم به فدایت دچار قرقره شکم هستم و پزشکان عراق شراب و قاووت برایم تجویز کرده اند، و من می دانم شما آن را بد دارید و خواستم آن را از شما بپرسم(3).

به او فرمود: چرا از آن دوا نمی نوشی؟ گفت: من از شما تقلید کنم در دین خود، و خدا به دلم

انداخته که جعفر بن محمّد به من امر و نهی کند، فرمود: ای ابو محمّد نشنوی از این زن و از این مسائل نه بخدا، من به تو اجازه قطره ای از آن را ندهم، یک قطره از آن ننوش که البته وقتی جانت به اینجا رسید. اشاره به گلویش کرد. پشیمان شوی، سه بار به او فرمود: فهمیدی؟ گفت: آری، امام فرمود: آنچه از آن میل را تر کند خمره ای از آن را نجس کند، سه بار فرمود آن را.

بیان: گویا آغاز حدیث تقیه است، یا برای آزمایش پرسنده است، و مراد از نجاست یا معنی معروف است یا کنایه از حرمت، و دلیل است که هلاک شدن رفع حرمت نکند.

1- . الکافی 6: 414
2- . المصدر 62
3- . الکافی 6: 413

17. کافی: به سندی از علی بن اسباط نقل شده که پدرم به من گفت: نزد امام ششم علیه السّلام بودم و مردی به او گفت: قربانت، باد بواسیر دارم و جز نوشیدن شراب با من سازگار نیست، به او فرمود: تو را با آنچه خدا و رسولش حرام کردند چه کار؟. تا سه بار فرمود. تو آب خرما بخور که شب آن را در آب بیندازی و بامداد بنوشی و شام، گفت این مایه نفخ شکم است، فرمود: چیز بهتری به تو معرفی کنم، به دعا بچسب که درمان هر دردی است گوید: به او گفتم: کم و بیش آن همه حرام است؟ فرمود: آری کم و بیش آن همه حرام است(1).

18. کافی: از حلبی نقل شده که از امام ششم علیه السّلام درباره دارویی که با شراب خمیر می شود ، و نشود که جز با آن خمیر شود ، و چاره ای از آن نیست سوال کردم ، فرمود: به خدا که روا نیست مسلمان در آن نگاه کند و چگونه با آن مداوا کند؟ همانا مانند چربی خوک یا گوشت خوک است که فلان و فلان دارو با آن کامل می شوند و آن دارو جز با آن درست نشود، خدا شفا ندهد به کسی که درمان آن شراب و چربی خوک است(2).

19. در همان به سندی از حلبی که پرسش شد امام ششم علیه السّلام از داروئی که با شراب خمیر شده، فرمود: دوست ندارم به آن نگاه کنم و حتی آن را بو کنم، چگونه با آن درمان کنم؟

20. کافی: به سندی از معاویه بن عمار نقل شده است که مردی از امام ششم علیه السّلام پرسید از داروئی که با شراب خمیر شده، می توان سرمه کشید؟ فرمود: خدا عزّ و جلّ شفا در حرام ننهاده است(3).

21. در همان از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هر کس یک میل از مسکری به چشم کشد خدا میلی از آتش به چشم او کشد.

در ثواب الاعمال نیز مانند این حدیث نقل شده است.

1- . الکافی 6: 413
2- . الکافی 6: 414
3- . المصدر 6: 414

22. قرب الاسناد: به سندی از علی بن جعفر که از برادرش علیه السّلام پرسید آیا جایز است که سرمه با شراب خمیر شود؟ فرمود: نه

در کتاب المسائل: به سندی مانند آن را آورده است

در کافی: به سندی آن را نقل کرده است(1).

23. تهذیب: از امام صادق علیه السّلام پرسش شده است از مردی که چشم درد دارد و سرمه می آلود به او دهند؟ فرمود: خبیث است و چون مردار، و اگر ناچار است از آن به چشم کشد(2).

بیان: دانستی که اصحاب درباره مداوای چشم با مسکر اختلاف دارند، بیشتر آن را در ناچاری جایز می دانند به دلیل روایت اخیر، ابن ادریس مطلقا منع کرده به دلیل اطلاق نصّ و اجماع و به روایات پیش و جواب گفتند نص و اجماع در حرمت نوشیدن است و مانند آن و روایات با ضعف سند منافی با مقید نیستند که در ناچاری تجویز کرده.

24. عیون: به سندی از فضل بن شاذان نقل شده است که امام رضا علیه السّلام در ضمن آنچه برای مأمون نوشت، نوشت از دین اهل بیت است که ناچار می ننوشد که او را می کشد(3).

25. طب: به سندش نقل شده است که مردی از ابو الحسن علیه السّلام پرسید از تریاق فرمود: ایرادی ندارد گفت: یا ابن رسول اللّه در آن گوشت افعی نهند فرمود: آن را بر ما پلید مساز(4).

بیان: یعنی آن را به ما مگو تا مایه دل چرکینی شود، و مقصود این است که بررسی نباید کرد و اصل بر حلال بودن چیزی است که از دست مسلمانی گرفته شود، یا حکم به حلالی در آن تریاقی است که گوشت افعی ندارد یا مقصود این است که حرام نیست ولی موافق طبع نیست

1- .[1] الکافی 6: 414
2- .التهذیب 9: 114
3- .[3] العیون 2: 126
4- .[4] الطب: 63

و این خلاف مشهور است ولی برخی اخبار بدان اشاره دارد و گوشت افعی سبب پلیدی آن نیست، و بسا مقصود این است که مداوا به مالیدن به تن باشد و نه به خوردن و نوشیدن و اگر چه بعید است. و بنا به خطاب و غفلت مقصود این است که تو آن را به ما یا دنده که خود بهتر می دانیم و ظاهرش حلیت است و بسا مورد حلیت جز این بخش است که گوشت افعی دارد یا مقصود این است که پزشک اجزاء آن را برای ما بیان نکند و حکم به حلال بودنش مانعی ندارد، و خلاصه این حدیث از کتابی است که مؤلف آن ناشناس است و سندش معلوم نیست و متنش پریشان و نسخه ها اختلاف دارند و احتمالاتی در آن می رود و نمی تواند دلیل بر حلال بودن باشد با مخالفت مشهور و اخبار دیگر.

و از غرائب است که یکی از معاصران فاضل معجونهای دارای اجزای حرام را حلال شمرده به اعتماد بر گفته برخی حکما که صورت نوعیه به وسیله ترکیب عوض می شود و مزاج و صورت نوعیه دیگری پدید میگردد که حکم حرمت ندارد، و بر او لازم آید که اگر ده عین نجس را ترکیب کنیم که حرامند و نجس، معجونی که از آنها ساخته می شود حلال و پاک باشد، و هیچ مسلمانی چنین نمی گوید، و اگر پایه احکام شرعیه قواعد حکمت باشد بنا بر قول به هیولا باید گفت آب و هر مایع نجس که قطره ای از آن برداشته شود یا در دو ظرف پخش شود پاک می شود چون صورت آن عوض می شود، و این جز هذیان گوئی نیست و کسی هم نگفته.

26. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام در حدیثی دراز که در آن منکرات پدیدشونده در آخر الزمان را ذکر کرده. و ادامه داده تا فرموده. و می بینیم مال ذوی القربی به زور و ناحق تقسیم شود، و با آن قمار بازی شود، و می خواری گردد، و می بینم که با می دوا کنند و از آن نسخه به بیمار دهند و از آن درمان جویند(1).

1- روضه الکافی: 41

باب پنجاه و دوم : درمان تب و یرقان و پر خونی و نشانه آنها

روایات:

1. محاسن: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که سیب بخور برای آنکه حرارت را خاموش کند، شکم را خنک کند و تب را ببرد(1).

2. و از همان منبع آمده است که امام ششم علیه السلام چون تب را نزد او یاد کردند فرمود به راستی ما خاندانی هستیم که مداوا نکنیم جز با شستن تن با آب خنک و خوردن سیب.

3. و از همان که امام صادق علیه السّلام فرمود: به تب دارانتان سیب بخورانید که از آن چیزی سودمندتر نیست.

4. و از همان که فرمود: اگر مردم اثر سیب را می دانستند بیماران خود را جز با آن درمان نمی کردند.

5. و از همان: که درست می گوید مفضل بن عمر مرا نزد امام ششم علیه السّلام فرستاد در روزی بسیار گرم، و برابر آن حضرت طبقی از سیب سبز بود، به خدا قسم صبر نکردم و گفتم: قربانت، اینها را می خوری با اینکه مردم آن را بد دانند، فرمود:. گویا همیشه مرا می شناخته. من امشب تب سختی کردم و فرستادم آن را برایم آوردند که تب را می برد و حرارت را آرام میکند، و آمدم دیدم همه خاندانم تبدارند و به آنها خورانیدم و تبشان را ریشه کن کردم.

1- .[1] المحاسن: 551

در کافی: از درست ابن ابی منصور نقل شده که گفت مفضل بن عمر مرا با هدیه ای پیش امام صادق علیه السلام برد - که همانطور که آمد - تب آنها را خاموش کرد(1).

بیان: «بلطف» به ضمه لام و فتح طاء , جمع آن «لطفه» است با ضمه, به معنی هدیه همانطور که در قاموس آمده است, یا به ضم لام و سکون طاء به معنی طلب لطف و بر, و معنی اول به نظر روشن تر است.

اینکه گفته گویا همیشه مرا می شناخته، یعنی خودمانی با من گفتگو کرد در برابر بی ادبی من و بدان که بیشتر پزشکان پندارند سیب هر نوع باشد برای تب زیان دارد و آن را برانگیزد، و من به اهل مدینه برخوردم که در تبهای گرم خود با سیب ترش و ریختن آب سرد به سر و تن درمان می جستند و می گفتند که از آنها سود می برند، و احکام هر سرزمینی در این باره اختلاف دارد جدّا.

6. محاسن: از سلیمان بن درستویه واسطی نقل شده است می گوید مفضل بن عمر مرا نزد امام ششم علیه السّلام فرستاد در روزی بسیار گرم، و برابر آن حضرت طبقی از سیب سبز بود، به خدا قسم صبر نکردم و گفتم: قربانت، اینها چیستند؟، فرمود سلیمان من امشب تب سختی کردم و فرستادم آن را برایم آوردند که تب را می برد و حرارت را آرام میکند و شکم را سرد. (2)

7. طبّ: از عبد اللّه بن بکیر نقل شده که نزد امام ششم علیه السّلام بودم و تب داشت و کنیزش نزد آن حضرت آمد و گفت: قربانت چطور هستی؟ و حالش را پرسید، جامه کهنه ای بر تن آن حضرت بود که آن را روی دو ران خود انداخته بود، کنیز گفت: کاش آن را بر خود میانداختی تا عرق کنی تو تنت را بر آوردی برابر باد، فرمود: بار خدایا آنها را به مخالفت پیغمبرت حریص کردی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده: تب تفت دوزخ است، و بسا فرمود: از جوشش دوزخ است و آن را با آب سرد خاموش کنید(3).

1- .[1] الکافی 6 : 356

2- المحاسن: 552

3- الطب: 49

بیان: در نسخه ای به جای «آنها را حریص کردی»، لعنت کن آنها را آمده و به هر تقدیر مقصود از آنها مخالفین یا پزشکانند که کنیز قول آنها را گرفته در نهایه است که در حدیث است شدت گرما از فیح دوزخ است و فیح شعله کشیدن گرما است و جوشش آن و مقصود تشبیه است یعنی چون آتش دوزخ.

8. طب: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که تب از نفس دوزخ است و آن را با آب سرد خاموش کنید(1).

9. و از همان از محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل شده که چون تب می کرد دو جامه تر می کرد و یکی را بر خود می افکند و چون خشک می شد دیگری را می افکند.

و محمّد بن مسلم گفت شنیدم امام ششم می فرمود: ما داروئی برای تب چون آب سرد و دعا نیافتیم.

بیان: استشفاء به ریختن آب خنک بر تن و مرطوب کردن هوا آنجا که بیمار در آن است و دیوار و بته ها و گلها و جز آنها را که ذکر شده پزشکان در تبهای گرم و سوزان نسخه کرده اند.

10. طب: به سندی از ابی اسامه شحام که شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: جدّ ما صلی اللّه علیه و آله برای رفع تب دارویی برنگزیده جز به اندازه ده درهم شکر با آب سرد در ناشتا(2).

11. عیون: به سندی از امام حسین علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد و او تب داشت، پس رسول خدا او را به خوردن سنجد امر اکرد(3).

بیان: یکی از پزشکان گفته است سنجد خشک است در پایان درجه دو سرد است در درجه یک و کمتر از زالزالک قبض دارد، و صفرائی که به درون شکم ریخته را دفع می کند، و هر سیلانی را ببندد، و از سرفه گرم جلوگیری می کند و استفراغ را

1- الطب: 49.50

2- . الطب: 50
3- . العيون 2: 43

بند می آورد، و لیزی شکم را که از صفراء باشد درمان می کند، و شکم را جمع می کند و از فزونی ادرار جلوگیری می کند، و گفته اند برای معده و هضم غذا زیان دارد، و حلوا آن را اصلاح کند. پایان..

و فایده آن در درمان برخی تب ها بعید نیست.

12. خصال: به سندی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که نشانه های خون چهار است: خارش، جوش چرت [حالت خواب و بیداری] و سرگیجه(1).

13. و از همان به سندی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که هر دردی از از درون است جز زخم و تب که از بیرون آیند، داغی تب را با بنفشه و آب خنک بشکنید که سوز آن از داغی دوزخ است(2).

و فرمود در تابستان به فرد تب دار آب سرد ریزید که سوز آن را بنشاند(3).

فرمود: یاد خاندان ما ، درمان تب و دردها و وسوسه و دو دلی است(4).

فرمود: آب باران بنوشید که بدن را پاک می کند و هر درد را دفع می کند و خداوند تبارک و تعالی فرمود: و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام(5) {و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند، و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دلهایتان را محکم سازد و گامهایتان را بدان استوار دارد}(6)

بیان: «ورود کنند بر تن» یعنی مایه در تن ندارند مانند زخم از برون و تب از هوای سرد یا گرم «با بنفشه» یعنی شربتی که از آن می سازند دفع می شود زیرا که پزشکان برای اکثر تب ها به ویژه تبهای سوزان نوشیدنی بنفشه را نافع دانسته اند و در تب محرقه بو کردن آن را هم توصیه کرده اند: نزدیک او نهند گلهای نیلوفر و بنفشه.

1- . الخصال: 117
2- . الخصال: 161

3- . الخصال: 163
4- . الخصال: 165
5- . الانفال / 11
6- . الخصال: 171

14. مجالس ابن الشيخ: به سندی از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: شکم تب دار را با قاووت و عسل سه بار تر کنید، و در ظرفها بگردانید و به تب دار نوشانید که تب داغ را ببرد، و همانا به وحی عمل شده.

بیان: شاید مقصود از آن تب های بلغمی است که در بلاد حارّه غالب است.

15. محاسن: به سندی نقل شده است که امام صادق علیه السلام به ابی بشیر گفت: با چه بیماران خود را مداوا می کنید؟ گفت: با این داروهای تلخ، فرمود: نه، چون یکی از شماها بیمار شود، شکر سفید بگیر و بکوب و آب سرد بدان اضافه کن و به او بنوشان زیرا آن کس که درمان را در تلخها نهاده می تواند در شیرین نیز نهد(1).

بیان: گویا مقصود از شکر سفید همان قند است و چه بسا که منظور نبات سفید باشد و گویا در تبهای بلغمی است.

16. محاسن: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که کباب تب را می برد(2).

17. و از همان به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که دو سال و بیشتر بیمار شدم و خدا به من برنج را الهام کرد و فرمان دادم شسته شد و خشک شد و بو داده شد با آتش و کوبیده شد، و نیمی سفوف و نیمی شربت شد(3) .

18. محاسن: به سندی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود پیاز تب را می برد(4).

19. طب: به سندی از ابی اسامه نقل شده که شنیدم امام صادق علیه السّلام فرمود: تب فرزندان انبیاء دو چندان است. (5)

بیان: یعنی تب آنها از دیگران سخت تر است.

1- . المحاسن: 501
2- . المحاسن: 468

3- . المحاسن: 502
4- . المحاسن: 522
5- . الطب: 50

20. طب: به سندی از محمّد بن اسماعیل بن ابی زینب نقل شده که شنیدم امام باقر علیه السّلام می فرمود: بیرون کردن تب از تن به سه چیز است: استفراغ، عرق کردن و اسهال. (1)

21. و در همان: به همین سند از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که موسی بن جعفر علیه السّلام بیمار شد و پزشکان آمدند بالینش و عجائبی برایش وصف کردند و شنیدم فرمود: به کجا می روید؟ بر سیّد این داروها اکتفاء کنید که هلیله و رازیانه و شکر است، در سه ماه تابستان ماهی سه بار و در زمستان ماهی سه روز و هر روزی سه بار و به جای رازیانه از مصطکی استفاده کنید و [با این داروها] بیمار نشوید جز به مرض مرگ(2).

بیان: «و به جای رازیانه از مصطکی استفاده کنید»، یعنی در زمستان.

22. طب: به سندی از محمّد بن ابراهیم جعفی از پدرش نقل شده است که نزد امام صادق علیه السّلام رفتم به من فرمود: چرا رنگت پریده؟ گفتم تب ربع دارم، فرمود: چرا از داروی مبارک طیب دوری؟، شکر را بسا و به آب بزن و ناشتا که تشنه شوی بنوش گفت: عمل کردم و دیگر تب باز نگشت(3).

23. و از همان به سندی از ابی الحسن علیه السّلام که پرسش شد از تب نوبه غالب فرمود: عسل و شونیز را بگیرند و سه قاشق از آن بخورند که بریده شود، و آن دو مبارک باشند. خدای تعالی در باره عسل فرموده «یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس»(4) {[آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است}

1- . الطب: 50

2- . الطب: 50

3- . الطب: 51

4- . النحل / 69

و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در باره سیاه دانه فرمود(1): شفاء هر دردی است جز مرگ، فرمود: این دو نه گرم اند و نه سرد و نه دارای طبائع، همانا هر جا بیفتند درمان اند.

بیان: مقصود اینست که اثر آنها به طبع نیست بلکه به خاصیت است.

24. طب: به سندی از امام هادی علیه السّلام که بهترین درمان تب ربع این است که در روز نوبت تب فالوده عسل پر زعفران خورند و در جز آن روز نخورند(2).

25. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام که هیجان خون سه نشانه دارد جوش در پوست و خارش در تن و

مورچه زدگی.

بیان: جوش و خارش تن بیشتر از فزونی خون هستند و اگر چه از اخلاط دیگر هم می باشند و جنبش جانوران خیال آدمی است که مورچه یا جانور در میان پوست او است و اطباء آن را مورچه زدگی نامند.

26. طب: به سندی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که اگر مردم خاصیت سیب را می دانستند بیماران خود را جز با آن درمان نمی کردند(3).

27. و از همان به سندش از سماعه نقل شده است که از امام ششم علیه السّلام پرسیدم بیماری سیب می خواهد و بر او ممنوع شده که بخورد، فرمود به تبداران خود سیب بخورانید که چیزی برایشان از آن سودمندتر نیست(4).

28. و از همان از مهران بلخی نقل شده است که ما در خراسان نزد امام رضا علیه السّلام رفت و آمد داشتیم یک جوانی از ما روزی از یرقان به آن حضرت شکایت کرد، ایشان فرمود «خیار باذرنج» را بگیر و پوست بکن و پوستش را با آب

1- . الطب: 51

2- . الطب: 51
3- . الطب: 53
4- . المصدر: 63

پیز و سه روز ناشتا روزی یک رطل (91 مثقال) بنوش، و آن جوان پس از آن به ما گزارش داد که یار خود را دو بار با آن مداوا کرده و به فرمان خدا خوب شده است(1).

29. مکارم: از طب الائمه نقل شده که امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خون سه نشانه است، جوش در تن، خارش، جنبیدن جانور، و در حدیث دیگر چرت زدگی، و چون یکی از اهل خانه بیمار می شد می فرمود به چهره اش نگاه کنید، اگر می گفتند: زرد است می فرمود: از خلط صفراء است و می فرمود آبی باو نوشانند، و اگر می گفتند سرخ است، می فرمود از خون است و فرمان حجامت می داد(2).

30. کافی: به سندش از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که هیچ دردی نیست مگر راهی به تن دارد و منتظر است کی فرمان یابد و آن را دریابد و در روایت دیگر افزوده جز تب که یک باره وارد می شود(3).

بیان: بسا مقصود این است که بیشتر دردها مایه ای در تن دارند که خرده خرده آماده می شود تا فرمان خدا برسد جز تب که مایه ای در تن ندارد و از برون درآید به وسیله تصرف مواد گرم یا سرد یا بوی بد و یا زهرناک.

31. کافی: به سندی از علی بن ابی حمزه نقل شده که امام هفتم به من فرمود: هفت ماه تب کردم و پسرم دوازده ماه و بر ما دو چندان می شد(4).

چنان فهمیدم که تب همه تن را نگیرد، بسا بالا بگیرد و پائین تنه را نگیرد و بسا برعکس، گفتم: قربانت اگر اجازه دهی حدیثی از ابی بصیر برایت باز گویم از جدت علیه السّلام که چون تب می کرد با آب سرد مداوا می کرد و یاری می جست، دو جامه داشت یکی در آب سرد بود و یکی بر تنش و نوبه میکرد با آنها، سپس فریاد میزد تا آوازش از دم درب شنیده میشد که ای فاطمه دختر محمّد، گفتم قربانت شما داروئی برای تب ندارید؟ فرمود داروئی برایش نیافتم جز دعاء و آب سرد، من بیمار شدم و محمّد بن ابراهیم یک پزشکی آورد و او دوائی برایم آورد که باعث

1- . المصدر: 72

2- . المکارم: 81
3- . روضه الکافی: 88
4- . روضه الکافی: 109

استفراغ می شد، و من ننوشیدم، چون وقتی استفراغ کنم همه بندهای تنم از جا در روند.

شاید مقصود این است که اثر حرارت گاهی در بالا تنه پدید می شود و گاهی در پائین، فریاد می زد یا فاطمه بنت محمّد برای دادرسی و استغاثه و استشفاء، و «هر بندم در رود» یعنی از ناتوانی نمی توانم استفراغ کنم، و روایت دلالت دارد که بیان کیفیت بیماری و اندازه اش شکایت بدی نیست.

32. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام که تب با سه چیز از تن به در آید، از عرق کردن و از اسهال و از استفراغ(1).

بیان: در عرق با حرکت و یا کسر عین یعنی خون گرفتن از رگ و مقصود رگ زدن است یا اعم از آن و حجامت و اولی روشن تر است، و مقصود از بطن اسهال است.

33. کافی: به سندش از ابراهیم جعفی نقل شده که نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و به من فرمود: چرا رنگ چهره ات پریده و لاغرشده ای؟ گفتم تب ربع دارم فرمود چه چیز تورا از مبارک طیب بازداشته است؟ شکر را بکوب و با آب به هم بزن و ناشتا در بام و شام بنوش گفت: عمل کردم و تبم از بین رفت و برنگشت(2).

بیان: جوهری گفته است سهام با ضمه تایید و تغییر است, و در قد سهم وجهه هم سهم با ضمه است - پایان..

34. دعائم: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که فرمود: تب گرمای دوزخ است و آن را با آب خاموش کنید، و هر زمانی تب می کرد آب می خواست و دست در آن می گذاشت.

35. از علی علیه السلام نقل شده است که گفت حسین علیه السلام بیمار شد و بیماریش شدید شد پس فاطمه سلام الله علیها او را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برد در حالی که مدد می طلبید و ناآرام بود و گفت یا رسول الله باید فرزندت را شفا دهی و او را در دستان پیامبر قرار داد. پس رسول خدا برخواست و کنار سر او

1- . المصدر 8: 273
2- . روضه الكافى: 265

نشست و فرمود یا فاطمه, دخترم, همانا خداوند کسی است که او را به تو داده است و میتواند او را شفا دهد. پس جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد, خداوند عز و جل سورهای نازل نکرده است مگر اینکه در آن فاء است و هر فایی از آفت است الا محمد. ظرفی آب بیاور و در آن چهل بار حمد بخوان و سپس آن را به او بنوشان, که خداوند او را شفا خواهد داد. پس این کار را کرد و چنان بود که انگار عقال از او باز کرده اند.

35. الشهاب: تب پیک مرگ است، تب گرمای دوزخ است، تب بهره مؤمن است از دوزخ.

الضوء: تب شعله وری تن است و محموم به معنی تبدار از حمّ گرفته شده است و بر خلاف قاعده صرفی است مانند مزکوم از زکام، و مرگ بی زندگی شدن تن است و نزد محققان هستی ندارد بلکه نبودن زندگی است و مقصود آگهی است برای آماده بودن کار سرای دیگر تا نابه هنگام مرگش در نگیرد و در افسوس بی سود دچار شود و باید بداند تب که آمد او را از اهل و فرزند بازستاند و نیرو و چابکی او را ببرد،

سود حدیث در نظر آوردن مرگ است و حذر کردن از آن، و توقع رسیدن آن و بی اعتمادی به زندگی جهان گذرا، و بدبینی به کمترین بیماری و پندار آن که بیماری مرگ آور است، راوی حدیث حسن است و دنباله اش این است که تب زندان خدا است در زمین که هر گاه خواهد بنده اش را در آن کشاند و هر گاه خواهد آزادش کند.

و گفت: فیح برافروختن سوزش است و جوشیدن دیگ، یعنی تب و جوشش آن گناه را از آدمی بریزد و کفاره بزهکاری است و گویا حضرت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرا گرفتن تب تن را پرداخت عذابی دانسته که سزدش از راه نمونه آوردن و مانند کردن، و چون کیفر ضروری را پرداخت ثواب دائم برایش بماند

این حدیث در معنا نزدیک است بدان که در ادامه اش آید و برای دلداری دادن بمؤمن و کشاندن او است به تحمل آنچه خدای تعالی به وی رساند برای پاک کردن او از گناه.

و از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله روایت است که هر که سه ساعت تب کند و بر آن شکیبا باشد خدا بر فرشته هاش به خاطر او مباهات کند و فرماید: فرشته هایم بنگرید به بنده ام و شکیبایی او بر بلایم، برای بنده ام برات آزادی از دوزخ نویسید، و برایش نوشته شود:

«بنام خداوند بخشاینده مهربان، این نامه ای است از خدای عزیز حکیم برائتی است از خدا برای بنده اش فلان پسر فلان که من از عذابم آسوده ات کردم و بهشتم را بر تو ضروری نمودم، بسلامت در آن درآ».

و از ابی درداء نقل شده است که من از رنج یک شب درد، به شتران سرخ مو شاد نشوم، بیماری مؤمن کفاره گناه او است.

و از حسن بصری نقل شده است که خدا تعالی مؤمن را با تب یک شب کفاره کند و ببخشد

فایده حدیث امر به شکیبائی و پذیرائی از خداست در آنچه از بیماری که وسیله تأدیب است و آگاهی به اینکه هر دردی وسیله پاک شدن از گناه است به علاوه عوض و ثوابی که صبر دارد، راویه حدیث عایشه است و دنبالش این است که خنکش سازید با آب.

و در حدیث سومی که در معنا با آنها که پیش از آن است نزدیک است گفته است ، و حظّ به معنی بهره است و جمع قلیل آن احظّ است و کثیر آن حظوظ، و حظاظ گفته است:

و لیس الغنی و الفقر من حیله الفتی

و لکن احاظ اقسمت وجدود

و «احاظ» جمع قلت حظ است - به قلب یکی از دو «ظ» به «ی» مانند «قصیت اظفاری» و «خاب من دسیها» و آن وقتی است که به جمع قلت جمع بسته شود. معنی حدیث این است که خدا تعالی گناهانش را بریزد، و در برابر بیماری که بدو داده و صبر کرده او را بیامرزد و به دوزخ کیفر نکند و گویا تب همان بهره دوزخ اوست

و در حدیث دیگر روایت است که حضرت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود هیچ آدمی نباشد جز که بهره ای از دوزخ دارد و بهره مؤمن همان تب است.

و از مجاهد است در تفسیر قول خدا تعالی « ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیّا»(1) {و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است} که هر مسلمانی تب کرد البته واردش شده، و بهره مؤمن از آن همان است، فایده حدیث دلداری و خوش کردن دل است از رنجی که آدمی از دردها و بیماریها می کشد به خاطر ریختن گناهان و بارها از او، و آگاهی از اینکه در کیفرش به همان اکتفاء شود و سزایش تقریبا همان است راوی حدیث عبد اللّٰه بن مسعود است و دنباله حدیث است تب یک شب کفاره گناه یک سال است تمام.

36. کافی: به سندش که امام صادق علیه السلام به مردی فرمود: با چه تب دارانتان را مداوا می کنید؟ گفت اصلحک اللّٰه با این داروهای تلخ، با سفائج، غافث، و مانند آن، فرمود: سبحان اللّٰه آن کسی که به تلخ درمان می کند میتواند به شیرین هم به می کند. سپس فرمود: چون یکی از شما تب کرد ظرف پاکی بگیرد و در آن یک حبه و نیم قند بنهد و آنچه از قرآن حاضر داند بدان بخواند و آن را شب در برابر ستارگان نهد و روی آن آهنی نهد، بامداد آب بر آن ریزد و آن را با دست بمالد و بنوشد،

در شب دوم یک حبه دیگر قند بر آن فزاید که دو حبه و نیم شود، و در شب سوّم یکی دیگر که سه حبه و نیم شود(2).

بیان: دلالت دارد که حبه قند اندازه مشخص داشته و گویا همان است که در شیشه و قالب دیگر ریزند و حبه های خرد و درشت مانند از آن ببندد و در عرف آن را نبات خوانند، و بسا جز آن است چنانچه در باب خود آید ان شاء اللّٰه. و جوهری گفت خرما و جز آن را له کن و در آب بینداز تا زمانی که خیس بخورد و با دستت له شود – تمام..

-1 . مریم / 71
-2 . روضه الکافی: 265

بسفايج چنانچه برخی اطباء گفتند: چوب تیره ای است که به سیاهی و سرخی اندک زند، نازک است و پهن و دندانه دار مانند کرم چند پا، مزه شیرین با گرفتگی دارد، و با شکر نوشیده شود، یکی از آنها گفته: بر درخت جنگل و نی زار روید، و یکی گفته بر سنگ روید، گرم است به درجه 2 و خشک به درجه 3 و پر اثر در خشک کردن، رطوبات را بخشکاند، و سه درهم (در حدود دو مثقال) آن مسهل است بی فشار بر روده ها برای سوداء و بلغم و کیموس آبی، و مانند آن در قانون گفته است.

و گفته غافث از گیاهان خاردار است و برگش چون برگ شاهدانه است و گلش چون گل نیلوفر که یا خود آن یا شیره اش را به کار برند، گرم است به درجه 1. و خشک به درجه 2. لطیف است و بُرنده است بدون کشش و حرارتی در ظاهر، اندکی کرف است و بدمزه و بسیار تلخ است

چون تلخی صبر برای بیماری داء الثعلب و داء الحیه، [این گیاه را باید] با پیه کهنه بر زخمهای سخت و خوب نشدنی ضماد کنند.

شیره اش برای جرب و کچلی و خارش نافع است که با آب شاهتره و سکنجبین بنوشند و گلش برای دردهای کبد و ورم معده خوب است چه بوته آن باشد و چه شیره آن و برای سوء هاضمه و استسقاء خوب است، و برای تبهای پاگیر و کهنه نافع است به خصوص شیره آن، به ویژه با شیره افسنتین.

می گویم: به زودی بسیاری از اخبار درباره داروها و گلها و دانه ها بیاید ان شاء اللّٰه تعالی.

ص: 107

باب پنجاه و سوم: حجامت و اماله و سعوط و استفراغ

روایات:

1. خصال: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که دارو چهار است: حجامت، سعوط(1)، اماله و استفراغ(2).

بیان: فیروز آبادی گفته است: سعط بر وزن نصر و منع است و اسعطه به معنای بر کشیدن دواء در بینی است و سعوط بر وزن صبور نام دارویی است که به بینی در می کشند.

2. خصال: به سندی از امام صادق علیه السّلام که گذر کرد به قومی که حجامت می کردند فرمود: چه می شد شما را اگر به شام یک شنبه عقب می انداختید که درد کمتر می شد(3).

در مکارم نیز مانند این روایت شده است(4).

3. خصال: به سندی از یونس بن یعقوب نقل شده است که شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: روز دوشنبه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله حجامت کرد و گندم به حجامت کننده داد(5).

4. خصال: به سندی تا امام صادق علیه السّلام نقل شده است که همیشه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روز دوشنبه پس از عصر حجامت می کرد(6).

1- . دارویی است که در بینی کشند.م
2- . الخصال: 117
3- . المصدر: 26
4- . المكارم: 82
5- . الخصال: 27
6- . الخصال: 27

5. خصال: به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده که حجامت آخر روز دوشنبه درد را به خوبی از تن دفع می کند(1).

بیان: دور نیست اخبار روز دوشنبه از تقیه باشد چون اخبار شوم بودن آن بسیار است و بسا که بدان اخبار تخصیص خورند، و نکته ای هم دارد که شومی آن برای مصیبت زدگی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام است در آن روز و حجامت که درد و مصیبتی است خود همدردی با آنها است ولی آزمودیم که حجامت در آن و در چهار شنبه بیشتر سودی ندارد.

6. خصال: به سندی از محمّد بن رباح قلّاء نقل شده است که دیدم امام هفتم علیه السّلام روز جمعه حجامت می کرد، گفتم: قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود: آیه الکرسی میخوانم، چون خونت در شب یا روز به جوش آمد آیه الکرسی بخوان و حجامت کن(2).

7. خصال: به سندی از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده که هر کس سه شنبه هفدهم یا چهاردهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند درمان همه دردهای سال را دارد، و در غیر از آن همان درمان درد سر و دندان و جنون و خوره و پیسی است(3).

بیان: «در غیر از آن» یعنی حجامت در غیر از آن سه روز، اما یا در سه شنبه یا مطلقا.

8. خصال: به سندی تا یکی اصحاب ما که نزد امام دهم علیه السّلام رفتم روز چهارشنبه بود و او حجامت می کرد، گفتم مردم حرمین از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کنند که فرمود: هر که روز چهار شنبه حجامت کند و پیس شود جز خود را سرزنش نکند فرمود: دروغ گویند، همانا پیسی از تخم در حیض است(4).

1- . الخصال: 27
2- . الخصال: 30
3- . الخصال: 28
4- . الخصال: 28

9. خصال: به سندش از معتب بن مبارک که روز پنجشنبه رفتم حضور امام صادق علیه السّلام و حجامت می کرد، گفتم: ای پسر رسول خدا روز پنجشنبه حجامت می کنی؟ فرمود: آری، هر که روز پنجشنبه که شامگاه جمعه است حجامت کند خونش از ترس قیامت پیش آید و تا بامداد پنجشنبه به آشیانه خود برنگردد، سپس رو به غلامش زنیج کرد

و فرمود: ای زنیج شاخ حجامت را سخت ببند و خون گیرت را نرم دار و تیغت را تیز کن و تند بکش.

بیان: ممکن است مراد از ملازم محاجم باشد, زیرا ملازم بدن است و بر آن قرار داده شده است و به اتکای آن است که سر ایستاده است و کشش آن به کشش پوست است. و اطراف دهان است و خونی که خارج می شود داخل آن می شود و و شل شدن آن باعث شل شدن بدن می شود. و ممکن است در اصل «مصک» باشد با تشدید صاد بدون باء یعنی لمس کردن با تانی و بدون شدت و سرعت. و ممکن است به معنی ظرفی بزرگ باشد که خون در آن قرار می گیرد و میتوان کیفیت خون را مشاهده کرد. و «اجعل ظرطک زحفا» یعنی در بضع شتاب کن و بعید نیست که در کلام تحیف بسیار باشد.

10. طب: امام صادق علیه السلام فرمود هر که آغاز روز پنجشنبه آخر ماه حجامت کند درد به خوبی از او بیرون آید(1).

11. معانی الاخبار: به سندی از امام صادق علیه السّلام که به یکی از یارانش فرمود چون حجامت خواهی و خون از حجامتگاهت برآید پیش از آنکه فارغ شوی و خون سرازیر شود بگو: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم پناه می برم به خدای کریم در این حجامت از چشم زخم در خون و از هر بدی، سپس فرمود: ای فلانی چه دانی که چون این را گفتی البته همه چیز را فراهم کردی، که خدا تبارک و تعالی می فرماید(2):

1- . روایت در طب الائمه یافت نشد
2- . معانی الاخبار: 172

«و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء»(1) { و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید }یعنی فقر.

و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «و کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء»(2) { چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم }یعنی از زناکاری،

و به موسی فرمود: «ادخل یدک فی جیبک تخرج البیضاء من غیر سوء»(3) {و دستت را در گریبانت کن تا سپیدِ بی عیب بیرون آید }یعنی بدون بیماری.

طب:به سندی همین روایت را از جابر جعفی از قول امام باقر علیه السلام آورده تا کلمه بدون بیماری، سپس فرموده همه اینها را در حجامت خود جمع کن و خون بدین عوذه مقدم روان گردد(4).

مکارم: مانند این از امام صادق علیه السّلام نقل شده است(5).

بیان: «من العین فی الدم» به معنی صدمه ی چشم در هنگام خروج خون استی یا عین به معنی عیب است. از اینکه فرمود چه دانی؟ مقصود این است که بدان که «از هر بدی» شامل استعاذه از همه آفات دین و دنیا است از بیماریهای تن و احوال دین و از آیات گواه آورد که سوء بهمه این معانی آمده.

12. معانی الاخبار: به سندی تا امام باقر علیه السّلام نقل شده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در سر و میان دو شانه و در پشت هر سه حجامت کرده و یکی را سودمند و دیگری را فریادرس و سومی را نجات بخش نامیده(6).

13. معانی الاخبار: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که محل حجامت در سر یک وجب از سر بینی بالاتر است به اندازه میان سر انگشت بزرگ و سبابه بالای دو ابرو، و رسول خدا آن را نجات بخش می نامید

1- . الاعراف / 188

2- . يوسف / 24
3- . النمل / 12
4- . الطب: 55.56
5- . المكارم: 82
6- . المعانى: 247

و در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در سر حجامت می کرد و آن را فریادرس یا نجات بخش می نامید.

بیان: فضیلت حجامت سر و فایده اش در روایات خاصه و عامه وارد است، و برخی پزشکان گفته اند حجامت میان سر البته سودمند است، و روایت شده که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آن را انجام می داده است.

برخی از آنان گفته اند رگ زدن باسلیق برای حرارت کبد و طحال و ریه سودمند است، و هم برای شوصه و سینه پهلو و بیماریهای خونی دیگر که در زیر زانو تا ران رخ دهند و زدن رگ أکحل برای امتلاء و فزونی خون در همه تن خوب است به ویژه اگر فاسد باشد، و زدن رگ قیفال برای بیماری سر و گردن از فزونی خون یا فسادش سودمند است و خون گرفتن از دو رگ زننده زیر گلو برای درد طحال و نفخ شکم و تنگ نفس و درد جنین خوب است.

حجامت بر شانه خوب است برای بیماریهای سر و رو چون گوش و چشم و دندان و بینی و گلو، و به جای رگ زدن قیفال، حجامت زیر چانه خوب است برای درد دندان و چهره و گلو و سر را پاک کند، حجامت بر پشت پاها بجای زدن رگ صافن است که زیر کعب است و خوب است برای رگهای رانها و ساقها و مایه بریدن خون حیض است و خارش تخمها، حجامت زیر سینه خوب است برای دملهای ران و کچلی آن و جوشهای آن و برای درد نقرس و بواسیر و داء الفیل و خارش پشت و محلّ همه آنها هنگام جوشش خون و نیاز به آن است، حجامت بر معده خوب است برای روده ها و فساد حیض.

14. خصال: از عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم نقل شده است که گفت امام موسی ابن جعفر علیه السلام را دیدم روز چهارشنبه که تب دار بود و حجامت می کرد و تبش نبرید و روز جمعه حجامت کرد و تبش برید(1).

15. خصال: به سندی از محمّد بن احمد دقاق نقل شده که به امام هادی علیه السلام نوشتم و پرسیدم از حجامت در روز چهارشنبه آخر ماه پاسخ نوشت هر کس

1- . الخصال: 28

که روز چهارشنبه آخر ماه بر خلاف بدفالان حجامت کند، از هر آفتی عافیت یابد و از هر ناگواری نگهداری شود و حجامتگاههایش سبز و زخم نشوند(1).

16. خصال: به سندی از حذیفه بن منصور که دیدم امام صادق علیه السّلام پس از عصر چهارشنبه حجامت کرد(2).

17. خصال: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام که از حجامت در روز چهارشنبه و نوره خودداری کنید که روز نحس مستمر است و دوزخ در آن آفریده شده(3).

18. خصال: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که حجامت تن را درست و خرد را محکم سازد(4).

19. و فرمود علیه السّلام اماله از چهار چیز است، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود بهترین درمان شما اماله است که شکم را فربه کند و درد درون را جلو گیرد و تن را نیرو دهد، با بنفشه سعوط کنید، و بر شما باد حجامت کردن.

و فرمود علیه السّلام از حجامت و نوره در چهارشنبه خودداری کنید که روز نحس مستمرّ است و دوزخ در آن آفریده شده، و در جمعه ساعتی است که هر که در آن حجامت کند بمیرد.

بیان: از چهار است، گویا سه دیگرش حجامت است و سعوط و استفراغ، یا بجای سه و چهار عسل است یا داغ کردن یا پرهیز یا راه رفتن و برای هر کدام گواهی است در اخبار.

در نهایه است که در حدیث آمده «دارو نوشید و سعوط کرد» یعنی دارو در بینی کشید،

ابن حجر گفته: سعوط این است که به پشت بخوابد و میان دو کتفش چیزی نهد تا برایند و سرش فرو شود و قطره را در بینی چکاند از آب یا روغن که داروی

1- . الخصال: 29
2- المصدر: 29
3- . الخصال: 29
4- . المصدر: 156

تنها یا چند داروی همراه دارند تا بدین وسیله به مغزش رسد و عطسه درد را بر اورد، و از ابن عباس روایت است که بهترین دارو که درمان کنید سعوط است.

20. مجالس صدوق: در مناهی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم که از حجامت در روز چهارشنبه نهی فرموده اند.

21. علل و عیون: به سندی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که روز سه شنبه روز جنگ و خونست. (1)

22. عیون: به سندی از سلیمان جعفری نقل شده است که شنیدم امام علی علیه السّلام می فرمود: روز سه شنبه ناخنها را بگیرید و روز چهارشنبه به حمام روید، روز پنجشنبه نیاز حجامت خود را برآورید و روز جمعه بهترین عطر خود را به کار برید(2).

23. عیون: به سندی از مقاتل بن مقاتل نقل شده که دیدم امام صادق علیه السّلام روز جمعه هنگام ظهر بر سر راه در حال احرام حجامت می کرد(3).

صدوق. رحمه الله علیه. گفته: در این حدیث چند فائده است: یکی از آنها تجویز حجامت در روز جمعه برای ناچاری تا دانسته شود که بدی آن در حال اختیار است. دوم تجویز حجامت هنگام زوال ظهر. سوم برای محرم ناچار حجامت رواست، ولی باید محل حجامت را نتراشد و لا قوه الا باللَّه.

24. عیون: به اسنادی تا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که فرمود اگر در چیزی درمانی باشد در نیش حجامت گر است و در نوش عسل(4).

جوهری گفته: مشرط تیغ حجّامت است و مشراط مانند آن است. و حجامت کننده با استفاده از آن حجامت خواهد کرد, یعنی قطع خواهد کرد. و در قاموس آمده است شرط وسیله حجامت است.

1- . علل الشرایع 2: 285 و العیون 1: 248 و در آن آمده است" دوشنبه روز جنگ و خون است

2- . العیون 1: 279

3- . العيون 2: 16
4- . المصدر 2: 35

25. معانی الاخبار: به سندی تا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله که چه خوب شیوه ای است شیوه حجامت کردن، دیده را روشن کند و درد را ببرد(1).

26. محاسن: نقل شده است که که امام صادق علیه السّلام فرمود مسواک و خلال و حجامت با جبرئیل نازل شد(2).

27. فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: چون خواهی حجامت کنی چهار زانو برابر حجامت گر بنشین و بگو: «بسم اللّٰه الرحمن الرحیم، پناه می برم به خدای کریم در این حجامت از چشم زخم در خون، و از هر بدی و علت و بیماری و دردها و امراض، و از تو عافیت و تندرستی و درمان هر درد را خواهم».

28. از امام صادق علیه السلام روایت است که آیه الکرسی بخوان و هر روزی خواهی حجامت کن، و صدقه بده و هر روزی خواهی سفر کن.

29. طب:به سندی از سماعه نقل شده است که شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: اماله هم از داروها است، و پندارند شکم را بزرگ کند، و نیکانش به کار بستند(3).

30. و از همان به سندی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که بهترین دارو حجامت است و سعوط و حمام و اماله.

تأیید: عامه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: بهتر داروی شما حجامت است، برخی گفتند خطاب به مردم حجاز است و همگنان آنها از مردم گرمسیر که خونشان به سطح بدن گراید و از این برآید که طرف خطاب جز پیرانند که حرارت بدنشان اندک است، ابن سیرین گفته: چون چهل سالش شد حجامت نکند.

طبری گفته است برای آنکه عمر در کاستی است و تن به کاهش می رود و نشاید با ریختن خون سست ترش سازد،. پایان. و مقصودش کسی است که نیاز او به

1- . المعانی: 247
2- . المحاسن: 558

3- . الطب: 54

حجامت مشخص نیست و کسی که بدان اعتماد ندارد و ابن سینا در ارجوزه خود گفته است:

هر که

را رگ زدن به عادت شد

نبرد عادتش به یکباره.

بلکه آن را خرده خرده کم کند تا در دهه هشتادم عمر به پایان رسد.

31. طب: به سندی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که دارو چهار است: حجامت، طلی، استفراغ و اماله(1).

بیان: مراد از طلی نوره است یا اعم از آن و همین طور طلی ادویه

32. طب: به سندی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که طب عرب در سه چیز است تیغ حجامت، اماله و آخرین درمان داغ کردن است(2).

33. و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که طبّ عرب در پنج چیز است: تیغ حجامت، اماله، سعوط، استفراغ، حمام و آخرین درمان داغ کردن است.

34. و در روایت دیگر از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که طب عرب هفت تا است، تیغ حجامت، اماله، سعوط، استفراغ، حمام، شربت عسل و آخرین درمان داغ کردن است؛ و به آن نوره را افزوده است.

35. و از همان به سندی از طلحه بن زید که پرسیدم از امام صادق علیه السلام از حجامت در روز شنبه و چهارشنبه و حدیثی که عامه از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله باز گویند به او گفتم آن را منکر شد و فرمود: آنچه درست است از قول رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله این است که چون خون یکی از شما جوشید باید حجامت کند تا مبادا او را بکشد، سپس فرمود: کسی از خاندان خود را ندانم که در آن عیبی بیند(3).

36. و نیز از امام ششم علیه السّلام روایت شده است که در نخست سه شنبه ماه آذار رومی حجامت کردن یک سال تندرستی می آورد به اذن

خدای تعالی.(4).

ص: 116

1- . الطب: 55
2- . المصدر: 55
3- . المصدر: 56
4- . المصدر: 56

37. و از آنان علیهم السّلام روایت است(1) که حجامت روز سه شنبه هفدهم ماه هلالی تندرستی یک سال است.

بیان: در نهایه گفته است «لا یتبیغ باحدکم الدم فیقتله» به معنای غلبه خون بر انسان است و و اینکه میگوید تبیغ به الدم یعنی اگر در آن حرکت کند. و همین طور است تبیغ الماء اگر در مجرای خود حرکت کند. و گفته شده در آن «تبوغ» است با واو. و گفته شده است از مقلوب است, یعنی خون بر او باقی نمی ماند و او را می کشد به خاطر خارج شدن ازحد. و اولی اوج آن است - پایان.

و اکثر «المصحه» را به فتح میم و صاد تصحیح کرده اند, اما صاد کسره می گیرد و از صحه است به معنی عافیت. و می توان به کسر میم خواند که اسم آلت خواهد بود و یا با ضمه که اسم فاعل خواهد بود و آخری بعید است.

38. طب: به سندی از امام باقر علیه السّلام که هرگز رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از دردی نناليد جز اینکه به حجامت مداوا کرد،

ابو طیبه گفته: من رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را حجامت کردم و یک اشرفی به من داد و خون او را نوشیدم، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: آن را نوشیدی؟ گفتم: آری، فرمود: چه تو را بر آن واداشت؟ گفتم بدان تبرک جستم، فرمود: از همه دردها و بیماریها و فقر و فاقه در امان شدی، به خدا هرگز آتش بتو نرسد(2)

بیان: ابو طیبه به طاء فتحه دار و یاء ساکن دو نقطه به زیر از صحابه است نامش نافع است، حجامت گر بوده مولای محیّصه بن مسعود انصاری است. در یکی از رجال عامه چنین آمده.

39. طب: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که از داروی پیغمبران است حجامت، نوره و سعوط (3).

1- 1: 105 . در النهایه «الوجه»
2- . الطب: 56

3- . المصدر: 57

40. و از همان از احمد بن عبد اللَّه بن زریق نقل شده است که امام صادق علیه السّلام به مردمی گذشت که حجامت می کردند، فرمود: کاش به شام یک شنبه عقب انداخته بودید که درد را بهتر درمان کند(1).

41. و از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که چون خون شما جوشید حجامت کنید زیرا بسا خون بجوشد و صاحبش را بکشد(2).

42. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که بهترین داروی شما اماله، سعوط، حجامت و حمام است(3).

43. و از همان به سندی تا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل شده که حجامت در سر درمان هر دردی است جز مرگ. (4)

44. و از همان به سندی از امام صادق علیه السلام که رسول خدا سه نوع حجامت می کرد یکی در سر و آن را متقدمه می نامید و یکی میان دو شانه و آن را نافعه می نامید، و یکی میان دوران و آن را مغیثه می نامید. (5)

45. و از همان ب سندی از ام احمد نقل شده که آقایم علیه السّلام فرمود هر که در نخست خون شاخ حجامت خود نگاه کند از واهنه در امان است تا حجامت دیگر، من پرسیدم واهنه چیست؟ فرمود: درد گردن.

بیان در نهایه گفته است در حدیث عمران بن حصین است که کسی نزد او آمد و در بازویش حلقه مس زردی بود. و در روایت دیگر. به دستش انگشتر مسی زرد رنگی بود، فرمود: این چیست؟ گفت از برای واهنه است، فرمود: اما آن برایت جز فزون سستی ندارد، واهنه رگی است در شانه که همه دست را فرا گیرد و از آن رقیه گیرند، و گفته اند: مرضی است در بازو، و بسا تکه سفالی بدان آویزند به نام خزر

1- . المصدر: 57
2- . المصدر: 57
3- . المصدر: 57
4- . المصدر: 57

5- . المصدر: 57

واهنه و آن دچار مرد است نه زن، و او را از آن نهی کرد چون به قصد نگهداری از درد برگرفته بود و در حکم تمائم(1) بود نزد او که از آنها نهی شده. پایان.

و در قاموس است که واهنه بادی است که دچار شانه ها می شود یا بازو یا دو رگ درون گردن و به قصیراء و به یکی از مهره های گردن، و در نسخه ای است واهیه به یاء دو نقطه به زیر و نخست اظهر است و دلالت دارد که به درد گردن هم گفته شود، یا بدان تفسیر شده برای آنکه ملازم آن است غالبا.

46. طب: به سندی از امام باقر علیه السّلام که هر که به نخست خون حجامت خود نگاه کند از درد چشم تا حجامت دیگر در امان باشد(2).

47. طب: به سندی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که چون حجامت می کرد یا حمام می رفت غسل می کرد. شعیب گوید من آن را به امام صادق علیه السّلام گفتم: فرمود راستش چون پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله حجامت میکرد خونش به جوش می آمد و جنبش می کرد و با آب سرد غسل می کرد تا آرام شود، و چون امیر المؤمنین علیه السّلام به حمام می رفت گرما زده می شد و آب سرد به خود می ریخت تا آرام شود (3).

48. طب: به سندی از امام صادق علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه در اخدعین (دو رگ درون گردن) حجامت می کرد و جبرئیل از طرف خدای تبارک و تعالی آمد و حجامت شانه را دستور آورد(4).

بیان در قاموس آمده است کاهل بر وزن صاحب یک سوم بالای پشت گرده است که شش مهره دارد، و میان دو کتف و بند گردن و پشت را هم گویند.

1- . و می گوید: تمائم منجوق هایی بودند که اعراب برای چشم زخم از آنها استفاده می کردند که اسلام آن را باطل کرد

2- . الطب: 58

3- . الطب: 58

4- . الطب: 58

49. طب: به سندی از ابو بصیر نقل شده که از امام صادق علیه السّلام در مورد حجامت روز چهارشنبه پرسیدم فرمود: هر که روز چهارشنبه آخر ماه بر خلاف مردم بدبین حجامت کند از هر دردی عافیت یابد و از هر آفتی محفوظ گردد(1).

50. و از همان به سندی از زراره نقل شده است که امام صادق علیه السّلام حجامت کرد و فرمود ای کنیز سه دانه قند بیاور و آنگاه فرمود: شکر پس از حجامت خون پاک در آورد و حرارت را ببرد. (2)

51 . و از امام حسن عسکری علیه السّلام نقل شده که پس از حجامت انار شیرین بخور که خون را آرام کند و در درون پاکش کند(3).

52 و از همان به سندی از امام باقر علیه السّلام نقل شده که هر که استفراغ عمدی کند بهتر از هفتاد دارو باشد، و استفراغ از این راه هر درد و علتی را بیرون آورد(4).

53. طب:از امام رضا علیه السّلام نقل شده که حجامت دوشنبه از ما و در سه شنبه از بنی امیه است(5).

54. و از همان به سندی از طلحه بن زید که حجامت روز شنبه را از امام صادق علیه السّلام پرسیدم فرمود ناتوان سازد(6).

55. مکارم: انصاری روایت کرده که خون امام رضا علیه السّلام جوشید و در دل شب حجامت کرد(7).

56. از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که روزه دار در جز ماه رمضان هر گاه خواهد حجامت کند و اما در ماه رمضان خود را به خطر نیندازد و خون

1- . الطب: 58
2- . المصدر: 59
3- . المصدر: 67
4- . المصدر: 129
5- . المصدر: 129

6- . الطب: 136
7- . المكارم: 81

نگیرد مگر آنکه بر او بجوشد، و اما ما در رمضان شب حجامت کنیم، و روز حجامت ما یک شنبه است و روز حجامت دوستان ما دوشنبه.

57. و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که مبادا ناشتا حجامت کنی(1).

58. و همین طور امام صادق علیه السلام در حمام فرمود با شکم پر به حمام مرو و ناشتا حجامت مکن که روی غذا رگها را بهتر گشاید و بهتر خون درآید و تن را نیرومندتر کند.

59. و روایت است از عالم علیه السّلام که حجامت پس از خوراک است زیرا چون اگر کسی که سیر است حجامت کند خون فراهم گردد و درد را بر آورد، و چون ناشتا باشد و چیزی نخورده خون برآید و درد بماند(2).

60. و از زید شحام نقل شده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم و حجامت گر خواست و به او فرمود ابزار حجامت را بشوی و بیاویز و اناری خواست و خورد و چون از حجامت فارغ شد انار دیگر خواست و خورد و فرمود این حرارت را آرام کند.

61. مکارم: از ابی بصیر نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: پس از حجامت چه میخورید؟ گفتم کاسنی و سرکه، فرمود ایرادی ندارد(3).

62. مکارم: و از امام صادق علیه السلام روایت است که حجامت کرد و سه دانه قند خواست و فرمود: شکر پس از حجامت خون تازه برگرداند، و نیرو بیفزاید(4).

63. مکارم: از امام کاظم علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود هر که از شما حجامت گر است روز شنبه حجامت کند(5).

64. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود حجامت روز یک شنبه درمان هر دردی است(6).

1- . المكارم: 81
2- . المكارم: 82
3- . المكارم: 82
4- . المكارم: 82
5- . المكارم: 82
6- . المكارم:82

.65 مکارم: و از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود روز دوشنبه پس از عصر حجامت کنید(1).

.66 مکارم: و از ابی سعید خدری نقل است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود هر که سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم حجامت کند درمان درد سال باشد(2).

.67 مکارم: و نیز فرمود پانزدهم، هفدهم و بیست و یکم ماه حجامت کنید مبادا خونتان بجوشد و شما را بکشد(3).

.68 مکارم: در حدیث است که از حجامت چهارشنبه نهی کرد اگر خورشید در عقرب باشد(4) .

.69 مکارم: به سندی نقل است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود هر که روز چهار شنبه حجامت کند و پیس شود جز خود را سرزنش نکند(5).

.70 امام صادق علیه السلام از اجدادش نقل کرده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود جبرئیل فرمان حجامت و سوگند را با گواه برایم فرو آورد و چهار شنبه همیشه روزی نحس است(6).

.71 و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که هر که پنجشنبه آخر ماه در پایان روز حجامت کند به خوبی درد را از تن بیرون کند(7).

.72 و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که خون روز پنجشنبه در جای حجامت فراهم شودو چون ظهر شود پراکنده گردد و تو بهره خود را از حجامت پیش از ظهر برگیر.

-1 . المکارم: 13
-2 . المکارم: 13
-3 . المکارم: 13
-4 . المکارم: 13
-5 . المکارم: 13

6- . المصدر: 83
7- . المصدر: 83

73. از مفضل بن عمر نقل شده است که نزد امام صادق علیه السلام رفتم در حالی که در روز جمعه حجامت می کرد. گفت آیه الکرسی نخوانده ای؟ و نهی کرد از حجامت کردن مرتب در روز جمعه.

74. مکارم: از ابی الحسن علیه السّلام نقل شده است که حجامت در هفتم حزیران را وامگذار، و اگرت از دست رفت چهاردهم آن(1).

75. از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که آیه الکرسی بخوان و هر گاه خواهی حجامت کن(2).

76. از شعیب عقرقوفی نقل شده است که نزد ابی الحسن علیه السّلام آمدم و روز چهارشنبه در زندان حجامت می کرد گفتم: مردم گویند هر که در این روز حجامت کند پیس شود، فرمود: این نگرانی برای کسی است که نطفه او در زمان حیض مادرش بسته شده باشد(3).

77. مکارم: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که چون خون یکی از شما شورید حجامت کند مبادا خونش بجوشد و او را بکشد، و هر که خواست از شما در آخر روز باشد(4).

78. مکارم: از انس نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود حجامت ناشتا درمان است و در سیری درد و در هفدهم ماه درمان و روز سه شنبه تندرستی، و جبرئیل مرا به حجامت سفارش کرد تا پنداشتم باید حجامت کرد(5).

79. مکارم: و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حجامت سه شنبه هفدهم ماه درمان درد یک سال است(6).

80. مکارم: و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حجامت در سر درمان هفت درد است: دیوانگی، خوره، پیسی، چرتک، درد دندان، تیرگی چشم و سر درد(7).

1- . المکارم: 83
2- . المصدر: 84
3- . المصدر: 84

4- . المكارم: 84
5- . المكارم: 84
6- . المكارم: 84
7- . المكارم: 84

81. مکارم: و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حجامت خرد را فزاید و حافظه را نیرو بخشد(1).

82. مکارم: و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حجامت در گودی سر مایه فراموشی است(2).

83. مکارم: و فرمود که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم سر و میان دو شانه و پشت خود را حجامت کرد و یکی را نافعه می نامید و دیگری را مغیثه و سوّمی را منقذه(3).

و در جز این حدیث است که در سر را منقذه نامیده، و آنکه در گودی پشت سر است مغیثه و آنکه در شانه است نافعه یا. مغیثه(4).

84. مکارم: و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله اشاره به سر خود کرد و فرمود بر شما باد به مغیثه که نافع است برای دیوانگی، خوره، پیسی و خارش تن و درد دندانها(5).

85. مکارم: و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که چون کودک چهار ماهه شود هر ماه یک بار در گودی پشتش حجامت کنید که لعابش را بخشکاند و حرارت سر و تنش را فرو کشد(6).

86. مکارم: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود درد سه، دارو سه تا است؛ درد: صفراء، بلغم، خون. داروی خون حجامت، داروی صفراء مسهل خوردن و داروی بلغم حمام است(7).

87. مکارم: از معاویه بن حکیم نقل است که ابو جعفر علیه السّلام پزشکی را خواست و در کف مشتش رگ زد(8).

1- . المکارم: 84
2- . المکارم: 84
3- . المکارم: 84
4- . المکارم: 84
5- . المکارم: 85
6- . المکارم: 85

7- . المكارم: 85
8- . المكارم: 85

88. مکارم: از محسن وشّاء نقل است که که از درد کبد به امام صادق علیه السلام شکایت کردم، رگ زنی خواست و پایم را رگ زد و فرمود: برای درد پهلو کاشم بنوشید(1).

89. مکارم: روایت است که مردی به امام صادق علیه السّلام از خارش نالید، فرمود: سه بار هر دو پا را میان مچ و کعب حجامت کن، و او انجام داد و درد رفت، و دیگری نالید و فرمود: یکی از دو پاشنه یا هر دو پا را سه بار حجامت کن و بهتر شوی ان شاء اللّه، گفت: یکی از فزونی خشکی به ابی الحسن علیه السّلام شکایت کرد فرمود: خشکی تن از بخار کبد است، برو و پای راستت را رگ بزن، و دو درهم روغن بادام شیرین بگیر و با آش جو همیشه ملازم باش و از گوشت ماهی و سرکه پرهیز کن و آن مرد انجام داد و خوب شد به فرمان خدا(2).

90. از مفضل بن عمر نقل شده است که به امام صادق علیه السّلام از خشکی تن و حرارت نالیدم فرمود بر شما باد که اکحل را رگ بزنید، و انجام دادم و از من رفت و الحمد للّه شکرا(3).

91. روایت است که مردی به امام صادق علیه السّلام از خارش شکایت کرد، فرمود دارو نوشیدی؟ گفت: آری فرمود: رگ زدی؟ گفت: آری ولی سودی نبردم فرمود سه بار در هر دو پا میان پاشنه و کعب حجامت کن، و انجام داد و درد از او رفت(4).

بیان: خیانت کرد به نفس خود خیانتی و تغره - مانند تحله.

یعنی خود را در معرض هلاکت قرار داد. و گفته نقره بریده شده از پشت است و گفته اکله - به کسره - حکه, مانند اکل و اکله کلاغ است و لذت. و مانند فرحه مرضی است در عضوی که از آن می خورد. - پایان..

و مره - با کسره و تشدید راء. شامل سودا و صفرا است. در نهایه گفته است در آن خیری است که تا زمانی که راه می روی با توست. این که گفته است مشیا و

1- . المکارم: 85

2- . المكارم: 85
3- . المصدر: 86
4- . المصدر: 86

مشوا نوشیدم دارویی مسهل است که شارب آن را حفظ می کند در رفتن به توالت. و در قاموس آمده است که عرقوب عصبی است فلیظ بالای پشت انسان – پایان.. و مراد از کعب جایی است نزدیک ساق و پایین پا, یا جایی بین کنار و جلوی پا و نه پشت آن.

این که گفته در جایی از پشت خود شاید به این معنی است که به تناوب حجامت کن. یکبار در اینجا و بار دیگر در جایی دیگر. و مراد از عقب کعب مجازا به معنی بار دوم است. در قاموس آمده است کشک به معنی آب جو است.

92. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که حجامت در سر که همان مغیثه است برای هر دردی جز مرگ نافع است و آن یک وجب است از دو ابرو تا آنجا که انگشت بزرگش برسد، سپس فرمود: اینجا. (1)

بیان: هی المغیثه به معنی آن است که به انسان کمک می کندو یک وجب است تا دو ابرو یعنی از بین دو ابرو تا آنجایی که به انتهای سر می رسد همانگونه که گذشت.

93. کافی: به سندی از حمران نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: مردم در چه اختلاف دارند؟ گفتم: پندارند حجامت در روز سه شنبه بهتر است، فرمود: به چه دلیل می گویند؟ گفتم: پندارند روز خون است، فرمود: راست گویند و سزاوار است که آن را پریشان نکنند در روز خودش، آیا ندانند در روز سه شنبه ساعتی است که هر که بدان برخورد، خونش آرام نگردد جز آنکه بمیرد یا هر چه خدا خواهد. (2)

بیان: روز خون یعنی روز جنبش یا ریختن آن برای آنچه گذشت که منجمین آن را وابسته به مریخ دانند و مناسب خونریزی شمارند، و اخبار در این باره مختلف هستند و در باب سعد و نحس ایام گذشت به نقل از دیوان امیر المؤمنین علیه السّلام.

هرکه

خواهد حجامتی به سه شنبه

که به هر

ساعتش بریزد خون

و آنکه

نوشیدن دواء خواهد

چارشنبه

است روز خوب فزون

ص: 126

1- . روضه الکافی: 160
2- . روضه الکافی: 191

و ممکن است بدی در همان ساعت وابسته به مریخ باشد که نهی شده و آن ساعت هشتم روز است و اگر چه ظاهر خبر نهی از همه ساعات آن است که مبادا آن ساعت باشد برای اینکه آن ساعت معینی نیست، یا بیانش مصلحت نیست.

و اینکه فرمود «خونش بند نیاید» تا بمیرد یعنی از بس خونش برود بمیرد یا آنکه در میان حجامت مرگش در رسد و مقصود از آنچه خدا خواهد، بلاء بزرگ یا بیماری سخت است که علاجش دشوار است و ممکن است این خبر تقیه باشد زیرا مضمونش در روایات عامه وارد است چنانچه بیاید ان شاء اللّٰه.

94. کافی: به سندی از شعیب عقرقوفی نقل شده است که نزد ابا الحسن علیه السلام رفتم و روز چهارشنبه در زندان حجامت می کرد. گفتم: مردم گویند هر که در این روز حجامت کند پیس شود، فرمود: این نگرانی برای کسی است که نطفه او در زمان حیض مادرش بسته شده باشد(1).

95. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که در روز جمعه هنگام ظهر حجامت نکنید که هر که در زوال روز جمعه حجامت کند و بدو بلائی رسد جز خود را سرزنش نکند(2).

96. کافی: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که دارو چهار چیز است: سعوط حجامت، نوره و حقنه(3).

97. کافی: به سندی از عمار ساباطی نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود آنان که نزد شمایند در باره حجامت چه گویند؟ گفتم می گویند در ناشتا بهتر است از روی طعام، فرمود: نه، روی طعام رگ روانکن تر است و برای تن نیرو بخش تر(4).

98. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که آیه الکرسی بخوان و هر گاه خواهی حجامت کن، صدقه بده و هر روز خواهی سفر کن(5).

1- . روضه الکافی: 192
2- . روضه الکافی: 192
3- . روضه الکافی: 192
4- . المصدر: 273
5- . روضه الکافی: 273

99. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که چون کودک چهار ماهه شود هر ماه یک بار در گودی پشتش حجامت کنید که لعابش را بخشکاند و حرارت سر و تنش را فرو کشد(1).

100. کافی: به سندی از حجامت گر قشون که امام هادی علیه السّلام نقل شده است که یک روز هنگام نماز ظهر مرا خواست و فرمود این رگ را بزن, در حالی که من آن را در شمار رگهایی که میزنند نمیدانستم با خود گفتم: کاری از این عجیبتر ندیدم رگ زدن بی وقت و رگ نامناسب سپس فرمود: در خانه به انتظار باش، و چون شب شد مرا خواست و گفت: خون را باز کن و باز کردم و فرمود ببند، بستم، باز هم فرمود در خانه باش و نیمه شب مرا خواست و فرمود خون را باز کن و در نخست بیشتر در شگفت شدم و نخواستم از او پرسشی کنم و خون را باز کردم سفید در آمد مانند نمک و آنگاه به من فرمود آن را ببند، بستم و فرمود در خانه باش، و در بامداد سرکارش را فرمود سه دینار به من داد و آن را گرفتم و بیرون شدم تا نزد ابن بختیشوع نصرانی رفتم و به او گزارش دادم، گفت: به خدا آنچه میگوئی را نمی فهمم و طب:نمیدانم و در کتابی نخواندم و در این دوره کسی کتب نصرانیها را از فلان پارسی بهتر نمیداند نزد او برو، گوید: سوار کشتی به بصره آمدم و از آنجا به اهواز رفتم و از آنجا به فارس نزد آن استاد رفتم و به او گزارش دادم گفت چند روز به من مهلت بده، مهلتش دادم و سپس نزد او رفتم و پاسخ خواستم: گفت این که تو گزارش میکنی مسیح یک بار در عمرش انجام داده است(2).

101. خرائج: نقل شده است که یک پزشک نصرانی که بیش از صد سال عمر داشت به من باز گفت که شاگرد بختیشوع پزشک متوکل است و مرا گزیده میداشت، و امام حسن عسکری علیه السّلام نزد او فرستاد که ویژه ترین یارانش را نزد او فرستد تا او را رگ زند، و او مرا برگزید و گفت: ابن الرضا از من یک حجامتگر خواسته، تو نزد او برو که امروزه داناترین مردم روی زمین است، و حذر کن که به هر چه فرمانت دهد به او اعتراض نکنی، من نزد او رفتم و فرمان داد در اتاقی باشم تا

1- . الکافی 6: 53

2- . الکافی 1: 512. 513

مرا بخواند، و آن وقت که نزد او رفتم برای رگ زدن مناسب و خوب بود، و مرا در وقت نامناسبی خواست و طشت بزرگی آورد و رگ اکحلش را زدم و پیوسته خون آمد تا طشت پر شد، وانگه گفت خون را ببند و بستم و دستش را شست و بست و مرا به اتاق بازگردانید، و خوراک گرم و سرد فراوانی فراهم آورد و تا عصر ماندم و مرا خواست و فرمود خون را باز کن و طشت را خواست و خون را باز کردم و طشت پر شد و فرمود ببند، و بستم و دستش را بست و مرا به آن اتاق بازگردانید و در آنجا شب را گذرانیدم و چون بامداد آفتاب برآمد مرا خواست و همان طشت را حاضر کردم و فرمود باز کن و باز کردم و از دستش مانند شیر برآمد تا طشت را پر کرد و سپس فرمود ببند، بستم و دستش را بست، و یک دست جامه و پنجاه دینار به من داد و عذر خواست و گفت برو، و من آن را گرفتم و گفتم: آقایم بمن خدمتی دارد؟ فرمود: آری با کسی که در دیر عاقول همنشین تو گردد خوشرفتاری کن.

من نزد بختیشوع آمدم و گزارش دادم. گفت: حکما اتفاق دارند که بیشتر خون تن یک آدمی هفت من است و اینکه تو گفتی اگر از چشمه آب هم در آید عجب است و عجبتر از آن همان طشت شیر است، و ساعتی فکر کرد و سه روز و شب کتابها را خواندیم تا از این قصه در عالم چیزی بفهمیم و نیافتیم، سپس گفت: امروز در جهان طب:کسی از راهب دیر عاقول داناتر نیست، و نامه ای به او نوشت و گزارش این پیشامد را داد.

من نزد دیر او رفتم و فریاد زدم و به من نگاه کرد و گفت: تو کیستی؟ گفتم: شاگرد بختیشوع، گفت: نامه او را همراه داری؟ گفتم: آری، زنبیلی برای من پائین فرستاد و نامه را در آن نهادم و بالا کشید و خواند و فورا پائین آمد و گفتم تو آن مرد را رگ زدی؟ گفتم: آری، گفت: خوشا به حال مادرت و سوار استری شد یک سوم از شب مانده بود که به سرمن رأی رسیدیم و گفتم: کجا را دوست داری خانه استاد ما را یا خانه آن مرد را؟ گفت: خانه آن مرد را و پیش از اذان نخست به خانه آن حضرت رسیدیم.

در گشوده شد و خدمتکار سیاهپوستی بیرون آمد و گفت: کدامیک از شما راهب دیر عاقولید؟ گفت: قربانت منم، گفت فرو آی، و آن خادم به من گفت: تو هر دو استر را نگهدار و دست او را گرفت و در آمدند و من ماندم تا صبح شد و روز

بالا گرفت, آنگاه راهب درآمد و جامه های ترسائی را کنده بود و جامه سفیدی پوشیده و مسلمان شده بود، و به من گفت مرا به خانه استادت ببر و رفتم خانه بختیشوع و چون او را دید به سوی او دویده و گفت چه تو را از دینت بدر برد؟ گفت: من مسیح را دریافتم، گفت: مسیح را یافتی؟ گفت مانند او را، این رگ را در عالم کسی نزده جز مسیح و این هم مانند او است در آیات و براهین. و نزد او بازگشت و ملازم خدمتش شد تا مرد.

102. دعائم: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل شده است که تزریق ایرادی ندارد جز آنکه شکم را بزرگ میکند.

103. و از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که هر که روز چهار شنبه یا شنبه حجامت کند و دچار پیسی شود جز خود را سرزنش نکند، حجامت در سر درمان هر درد است دارو چهار چیز است: حجامت، تزریق، نوره و استفراغ و چون خون یکی از شماها جوشید در هر روزی باشد حجامت کند، و آیه الکرسی بخواند و از خدا خوبی خواهد و بر پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم صلوات فرستد.

104. فرمود: با روزها دشمنی نکنید تا با شما دشمنی کنند، و چون خون کسی از شما جوشید آن را بریزد گرچه با تیغی باشد.

و اینکه میگوید «تبیغ» به معنی آن است که از جوشیدن فراتر رود.

105. فردوس: از حسین بن علی علیه السّلام نقل شده است که در جمعه ساعتی است که اگر کسی در آن حجامت کند بمیرد.

106. از جابر بن عبد اللّٰه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که فرمود: در حجامت درمان است.

فواید

1. خطابی در کتاب «اعلام الحدیث» به سندی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت کرده که شفا در سه چیز است: نوشیدن عسل، تیغ حجامت، داغ کردن با آتش، و من داغ کردن را بر امتم ممنوع میکنم، و گفته: این بخش ها همه آنچه را مردم با آن درمان کنند در برمیگیرد.

ص: 130

زیرا حجامت نمونه گرفتن خون است که بزرگترین خلط و اثربخشترین درمان است نزد نیاز بدان، و عسل مسهل است و در معجونهای معجونهای مسهل وارد میشود تا نیرو به داروها بدهد و اخلاط تن را بیرون ریزد و داغ کردن برای دردهای دشوار و خلط سرکشی است که جز بدان مایه برطرف نشود، و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آن را شرح داد و از آن نهی کرد، چون درد بسیار و خطر بزرگ دارد، و از این رو عرب در ضرب المثل خود گفته اند «و آخر دارو داغ کردن است» و سعد بن معاذ بر رگ اکحل داغ شد و پس از او بسیاری از صحابه داغ شدند.

ابن حجر در فتح الباری گفته است پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم قصد نکرده است که دارو همین است و بس زیرا درمان بسا در جز آنها است و همانا اشاره به اصول کلی درمان کرده زیرا بیماریهای امتلائی، خونی و صفراوی و بلغمی و سودایی هستند، و درمان خونی به بیرون کردن خون است و حجامت که شیوه عرب بوده نمونه آن است به خلاف رگزدن که در عرب معروف نبوده، به علاوه تعبیر به تیغ حجامت رگ زدن را هم فرا می گیرد، حجامت در بلاد گرمسیر سودمندتر است و رگ زدن در بلاد سردسیر.

اما امتلاء صفراوی و آنچه با آن ذکر شود دارویش مسهل است و عسل را رمز آن آورده, و اما داغ کردن که در آخر است برای اخراج آنچه است از فضولات که دشوار است و با اینکه درمان بخش است از آن نهی کرده برای اینکه آن را به طبع خود درمان میدانستند و از این رو آن را بد دانسته، و از این رو پیش از بروز درد برای پیشگیری داغ میکردند و به آتش عذاب میدادند برای گمانی که بسا آن بیماری نیامدی که برای پیشگیریش داغ می کردند، و جمع میان نهی از داغ کردن و به کار بردن این است که به کار بردن آن مقید باشد به ناچاری و با اعتقاد به اینکه شفا به اذن خدا است.

و بسا گفته اند: مقصود از درمان در این حدیث درمان از یک بخش بیماری است زیرا همه بیماریها یا مادی باشند یا نه، و ماده چنانچه گذشت گرم است یا سرد، و هر کدام گرچه پخش شوند به تر و خشک و در هم ولی اصل همان گرمی و سردی است و گرم با خون گرفتن درمان شود که ماده را برآورد و مزاج را خنک کند، و هر ماده سردی را عسل فرا گیرد چون گرم کند و بپزد و لطیف سازد و نرم

کند، و به همین دلیل ماده به همواری بیرون آید، و اما داغ کردن از آن بیماری سخت است که ماده سردی دارد و مزاج عضو را دگرگون کرده و چون داغ شد از آن برآید، و اما بیماریهای بی ماده رمز معالجه شان این است که فرمود: «تب از تف دوزخ است و آن را با آب خنک کنید». پایان..

جزری در نهایه گفته است داغ کردن با آتش درمان معروفی است در بسیاری از بیماریها و احادیث بسیاری در نهی از آن رسیده، و گفته اند: نهی برای آنست که آن را بزرگ میشمردند و مایه بر درد، و چون عضوی را داغ نمیکردند تباه و بیهوده میشد و نهی بر این وجه بوده، و مباح ساخته که سبب درمان باشد نه قلت آن: چون خداست که شفا بخش حقیقی است نه داغ کردن و نه دارو. و در اینجا است که مردم دچار تردید شوند، و میگویند اگر دارو میخورد نمیمرد، و اگر در شهر خود مانده بود کشته نمیشد، و گفته اند نهی از داغ کردن برای پیشگیری است و همانا برای درمان دردی که بدان نیاز است روا است، و رواست که نهی از آن برای مزید توکل باشد که فرمود «آنانند که رقیه نبندند و داغ نشوند و به خدای خود توکل کنند» و توکل مقامی است جز جواز درمان.

2. خطابی همچنین از جابر بن عبد اللَّه روایت کرده که شنیدم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله میفرمود اگر در برخی داروهای شما خیری باشد، در تیغ حجامت است، و جرعه ای از عسل و یا گزشی است با آتش که سازگار درد باشد و من دوست ندارم که داغ شوم.

سپس گفته: طبّ دو نوع است، قیاسی که طب یونان است و بیشتر مردم در اواسط بلدان اقالیم به کار برند و طب عرب و هند که طبّ آزمایشی است.

و چون در بیشتر داروهایی که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله وصف کرده تامل کنی، همانا بشیوه طب عرب است جز آنچه از راه وحی بیان کرده که برتر از درک پزشکان و حکمت حکیمان است، و بسا درمان که از راه تبرک به دعا و اثر نفس او بوده، و هر آنچه در این باره فرموده و انجام داده درست و زیبا است و خدایش از اینکه جز راست گوید و جز درست کاری کند نگاه داشته است. پایان..

و البته اشاره کردیم چرا در بیشتر اخبار حجامت ذکر شده و رگزدن نیامده است، زیرا حجامت در این بلاد سودمندتر و اثر بخش تر است، و ذکر رگزدن در

پاره اخبار پس از نقل از مکان بلاد حجاز است به بلادی که رگزدن در آنها سازگارتر و سزاوارتر است.

موفق بغدادی گفته است حجامت سطح تن را بهتر کند و رگزدن درون تن را، حجامت برای کودکان و در بلاد گرمسیر بهتر و بی خطرتر از رگزدن است، و بسا از بسیاری داروها بی نیاز کند. و از این رو در اخبار رسیده و نامی از رگزدن نیست، زیرا عرب غالبا جز حجامت را نمیدانستند.

مؤلف هدایه گفته است تحقیق در باره رگزدن و حجامت این است که به اختلاف زمان و مکان و مزاجها اثر مختلف دارند، حجامت از آن زمان گرم و جای گرم و تن گرم است که خون خوب پخته است و سودمندتر است و رگزدن برعکس است، از این رو حجامت برای کودکان سودمندتر است و برای کسی که توانائی رگزدن ندارد.

3. از اخبار گذشته برآید که حجامت در پنجشنبه و یکشنبه برتر است و معارضی هم ندارند و بیشتر اخبار دلالت دارند بر بهتری آن در روز سه شنبه که مصادف روزهای مخصوصی باشد از ماههای عربی و یا رومی و برخی اخبار با آنها معارض هستند، و از برخی اخبار برآید برتری حجامت در روز دوشنبه، و اخباری که آن را مطلقا شوم دانند، معارض آن هستند. و یا برای تقیه باشند چون مخالفان در بسیاری کارها آن را مبارک دانند، و اما چهار شنبه را بیشتر اخبار برای حجامت بد شمردند، و برخی خوب که ممکن است حمل به ضرورت شود.

در شنبه هم اخبار تعارض دارند و بسا رجحان اقوی است، و همچنین در باره جمعه و منع در آن اقوی است، و همه اینها در صورت چاره داشتن است و در ناچاری در هر وقت جائز است به ویژه با خواندن آیه الکرسی.

و آیا رگزدن هم در حکم حجامت است؟ محتمل است، ولی ظاهر اختصاص به حجامت است.

شهید. رحمه اللَّه. در دروس گفته: حجامت در سر مستحب است زیرا درمان هر دردی است، و حجامت در چهار شنبه و شنبه بد است از ترس پیسی، مگر خونش به جوش آمده باشد که هر روزی خواهد حجامت کند و آیت الکرسی بخواند و از خدا خیر خواهد و صلوات بر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرستد و روایت

است که درمان در حجامت است و نوره و تزریق و استفراغ، و روایت است که درمان تب به ریختن آب است بر تن و اگر دشوار باشد دستش در آب سرد نهد. پایان..

در فتح الباری گفته است سودمند ترین ساعت برای حجامت دومین یا سومین ساعت روز است که دنبال فراغت از حمام و جماع و جز آنها نباشد و نه در سیری و نه در گرسنگی. و در تعیین روزهای حجامت حدیثی از ابن عمر در ضمن حدیثی آمده که حجامت کنید به برکت خدا روز پنجشنبه، حجامت کنید روز دوشنبه و سه شنبه و کناره کنید از آن روز چهارشنبه و جمعه و شنبه و یک شنبه، و حلّال از احمد نقل کرده که حجامت در این روزها بد است گرچه حدیث قطعی نیست.

و حکایت است که مردی روز چهار شنبه از بی اعتنائی به حدیث حجامت کرد و دچار پیسی شد، و ابو داود از حدیث ابی بکره در آورده که حجامت روز سه شنبه بد است، و گفته: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرموده: روز سه شنبه روز خون است و در آن ساعتی است که خون بند نمیآید.

و در شمار روزهای ماه هم احادیثی رسیده چون حدیث ابو داود از ابی هریره که هر که در 17، 19، و 21 حجامت کند درمان هر درد باشد، و پزشکان اتفاق دارند که حجامت در نیمه دوم ماه و سپس در ربع سوّم آن سودمندتر است از حجامت در آغاز و پایان آن موفق بغدادی گفته برای آنکه اخلاط در آغاز ماه هیجان دارند.

ص: 134

باب پنجاه و چهارم : پرهیز کردن و خودداری

روایات:

1. معانی الاخبار و عیون: به سندی از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که پرهیز کردن ترک چیزی به کلی نیست، همانا پرهیز کم به کار بردن چیزی است. (1)

2. علل: به سندی از محمّد بن فیض نقل شده است که گفتم: قربانت، بیمار داریم و پزشکانش به پرهیز وادارند، فرمود: نه، ولی ما خاندانی هستیم که پرهیز نکنیم جز از خرما و مداوا کنیم به سیب و آب خنک، گفتم: چرا از خرما پرهیز میکنید؟ فرمود: چون پیغمبر صلی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را در بیماریش از آن پرهیز داد. (2)

در کافی(3) به سندی مانند آن نقل شده است.

در طب(4) مانند آن آمده و در دنبالش افزوده: زیان نکند به بیمار هر آنچه پرهیزش دهی از خوراک جز همان خرما.

بیان: بسا مقصود از پرهیز همان کم خوردن باشد چنان که در اخبار دیگر است و پرهیزی که نفی کرده ترک به کلی باشد.

3. معانی: به سندی از مردی نقل شده است که پرسیدم از امام صادق علیه السّلام، چند روز بیمار پرهیز کند؟ فرمود: 10 روز، و در حدیث دیگر 11 روز. (5)

-1 . معانی الاخبار: 238
-2 . علل الشرائع 2: 149
-3 روضه الکافی: 291
-4 . الطب: 59
-5 . معانی الاخبار: 238

4. فقه الرضا: نقل شده است که عالم علیه السلام فرمود: پرهیز آرامش تن است.

5. و از او علیه السّلام روایت است که دو کس همیشه بیمارند: تندرستی که پرهیز میکند و بیماری که پرهیز نمیکند.

6. روایت دارم که: پایان پرهیز 14 روز است، و آن ترک کلی چیزی نیست بلکه ترک فزون آن است.

7. طب: به سندی از حلبی نقل شده است که شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود: پرهیز پس از 7 روز سود ندارد. (1)

کافی:مانندش نقل شده است(2).

بیان: یک پزشکی آن را تفسیر کرده بدان جا که بیمار پس از 7 یا 11 روز بهتر شده باشد و این بعید است و ممکن است تفسیر شود به پرهیز سخت یا به هوا و مزاج مناسب آن.

8. طب الائمه: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که پرهیز 11 دین است به رومی یعنی 11 صبح(3).

9. مکارم: از امام هشتم علیه السّلام نقل شده است که اگر مردم در خوراک کوتاه می آمدند تنهایشان درست بود(4).

10. و از عالم علیه السّلام نقل شده است که: پرهیز سر درمان است، معده خانه درد است، و هر تنی را بدان چه عادت دارد وادار

11. کافی: به سندی از امام هفتم علیه السّلام نقل شده است که پرهیز ترک به کلی چیزی نیست ولی سبک خوردن از چیزی است(5).

1- . طب الائمه: 59
2- . الکافی 8: 291
3- . الطب: 59
4- . المکارم: 419

5- . روضه الکافی: 291

12. نوادر راوندی: به سندی نقل شده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود ما خاندانی هستیم که پرهیز و خودداری نکنیم جز از خرما.

13. دعائم: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که: وادار نکنید بیمارانتان را به خوردن غذا زیرا خدا آنها را بخوراند و بنوشاند.

ص: 137

باب پنجاه و پنجم : پرهیز کردن و خودداری

روایات:

1. قرب الاسناد: به سندی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روغن کنجد به بینی میچکاند وقتی سردرد داشت(1).

2. طب: به سندی از داود رقی نقل شده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم و یک حاجی خراسانی بر او وارد شد و سلام کرد و مسأله دینی پرسید و امام برایش تفسیر میکرد، وانگه گفت: یا ابن رسول اللّٰه از روزی که از خانه ام بیرون آمدم پیوسته از درد سر مینالم، فرمود: هم اکنون برخیز و به حمام برو و پیش از کار هفت مشت آب گرم به سرت بریز و در هر بار نام خدا را ببر که پس از آن ناله نداری ان شاء اللّٰه(2).

و از همان به سندی از علی بن یقطین نقل شده است که به امام هشتم نوشتم در سرم سرمای سختی یابم که چون باد بدان خورد نزدیک است بیهوش شوم، در پاسخم نگاشت: پس از خوراک سعوط عنبر و زنبق به کار بر تا خوب شوی باذن الله تعالی(3).

بیان: در قاموس است که زنبق چون جعفر روغن و گل یاسمین است و ابن بیطار گفته: روغن هل و یاسمین باهم است.

1- . قرب الاسناد: 71
2- . الطب: 71
3- . الطب: 87

میگویم: از سخن پزشکان برآید که زنبق سفید معروف نزد عجم است، و گفته اند سوسن سفید است و آن خطاء است، و بیاید که به گل رازقی تفسیر شده و ابن بیطار گفته است رازقی سوسن سفید است و روغنش همان روغن رازقی است، و ابو سهل مسیحی هم آن را گفته، و برخی بیخبران گفتند که روغن رازقی از گل تاک انگور رازقی گرفته شود، برخی مدعی شدند که روغن بذر کتان است پایان.. و شاید مقصود از سوسن سفید همان زنبق سفید باشد.

ص: 139

باب پنجاه و ششم : مداوای چشم و گوش

روایات:

1. خصال: به سندی از امام هفتم علیه السّلام نقل شده است که سه چیز چشم را روشن کنند: نگاه به سبزه، نگاه به آب روان، نگاه به روی زیبا(1).

2. محاسن: به سندی تا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل شده است که سداب (گیاهی چون سعتر که بدبو است) برای درد گوش خوب است(2).

تأیید: در قانون گفته است سداب تر گرم و خشک است در درجه 2، و خشکش گرم و خشک در درجه 3 و خشک دشتی آن گرم و خشک است در درجه 4، شیره اش که با پوست انار جوشانند و در گوش چکانند آن را پاک کند، و درد و طنین و آوای گوش را آرام کند و کرم را بکشد، و به زخمهای سر بمالند، و دیده را تیز کند خصوص با شیره رازیانه و عسل به سرمه کشیدن و خوردن، و بسا که با قاووت خمیر کنند و برای زدن چشم ضماد کنند.

3. محاسن: به سندی تا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل شده است که کما از گیاه بهشت است و آبش برای درد چشم خوب است(3).

4. محاسن: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که مسواک کردن چشم را روشن کند(4).

1- . الخصال: 42
2- . المحاسن: 515
3- . المحاسن: 526
4- . المحاسن: 563

5. محاسن: به سندی تا امام صادق علیه السّلام نقل شده است که مسواک کردن اشک ریزی را ببرد و چشم را روشن کند(1).

6. محاسن: نقل شده است که فرمود بر شما باد مسواک کردن که چشم را روشن کند(2).

7. طب: داروی درد گوش: کنجد پوست نکنده یک مشت، خردل یک مشت هر کدام را جدا بکوبند و آنگاه بیامیزند و روغنش را بگیرند و در شیشه کنند و مهر آهن بر آن زنند، چون خواهی به کار بری دو قطره از آن در گوش چکانند و پنبه رویش بندند تا سه روز که باذن خدا خوب شود(3).

8. و از همان: داروی گوش که میزند به درد، سداب را با روغن زیت بپزند و چند قطره در آن چکانند و به اذن خدا خوب شود(4).

9. طب: به سندی از ابراهیم بن محمّد پزشک که یکی از اولیاء به دیگری علیه السّلام از درد گوش نالید که خون و چرک از آن برآید به او گفت پنیر هر چه کهنه بگیر و خوب بکوب و با شیر زن بیامیز و به آتش نرمی گرم کن و چند قطره از آن در گوش چکان که خون از آن روان است که به اذن خدا عزّ و جلّ بهبود یابد(5).

10. طب: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که چشم سلمان و اباذر. رضی. درد گرفت و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به دیدن آنها آمد، و چون آنها را دید به هر یک فرمود: بر پهلوی چپ مخواب تا چشمت درد میکند و نزدیک خرما مرو تا خدا عز و جل عافیتت دهد(6).

1- . المحاسن: 563
2- . المحاسن: 563
3- . الطب: 22
4- . المصدر: 73
5- . الطب: 73
6- . المصدر: 85

11. طب: به سندی تا امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هر کس در هر پنجشنبه ناخن خود گیرد چشمش درد نگیرد، و هر که در هر جمعه گیرد از زیر هر ناخنش دردی به درآید، و سرمه در روشنی چشم افزاید و مژگانها را رویاند(1).

12. طب: نقل شده است که فرمود علیه السّلام هر که هر پنجشنبه ناخن گیرد از انگشت کوچک دست راست آغاز کند و سپس از دست چپ، فرمود: هر که چنین کند گویا امانی از چشم درد گرفته(2).

13. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که ماهی پیه چشم را آب میکند(3).

14. و امام باقر علیه السّلام فرمود این ماهی برای پرده چشم بد است، و این گوشت تازه گوشت رویاند(4).

15. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که موزه و کفش وسیله صحت چشم هستند(5).

16. و از همان نقل شده است که مردی به امام صادق علیه السّلام شکایت کرد از سفیدی در چشم، درد دندان و باد مفاصل، به او فرمود: فلفل سفید و دار فلفل از هر کدام به وزن دو درهم بگیرد و یک درهم نشادر خوب پاک، و همه را خوب بساید و به هم بیامیزد و در هر چشمی سه میل از آن بکشد و ساعتی صبر کند که سفیده چشم برود و گوشت چشم پاک شود و درد آرام گیرد، به خواست خدا و چشمانت را با آب سرد بشو و دنبالش سرمه سنگ در آن بکش(6).

بیان: المرود المیل

17. طب: به سندی نقل شده است که مردی به امام باقر علیه السّلام از سفیدی در چشم خود نالید فرمود توتیای هندی و اقلیمیای طلا و اثمد خوب بگیر و هلیله

1- . المصدر: 84
2- . المصدر: 84

3- . المصدر: 84
4- . المصدر: 84
5- . المصدر: 84
6- . الطب: 87

زرد و اندرانی همه به میزان مساوی و هر کدام را جدا با آب باران سائیده کن و آنها را که سائیده شدند با هم فراهم ساز و به چشم بکش که سفیدی را برطرف کند و گوشت چشم را پاک کند به خواست خدا عزّ و جلّ(1).

18. طب: بسندی از بزیع مؤذن نقل شده است که به امام صادق علیه السّلام گفتم میخواهم چشمم را عمل کنم، حضرت فرمود: از خدا خیر جو و بکن، گفتم آنها پندارند که باید مرد چندین روز به پشت بخوابد و نشسته هم نماز نخواند؟ فرمود: بکن(2).

19. کشف الغمه: از جمیل بن دراج نقل شده است که نزد امام صادق علیه السّلام بودم و بکیر بن اعین که چشم درد داشت وارد شد و امام علیه السّلام فرمود: ظریف چشم درد داری؟ گفت چه کند؟. فرمود: چون پس از غذا دست از چربی شوید بر چشم کشد، گفت چنین کردم و چشمم درد نیامد(3).

بیان: ظریف یعنی زیرک و استفهام برای انکار است. و ظریف یعنی فردی که تیزبین است و به معنی این است که بر هر کاری توانا است و دلی با ذکاوت دارد و حاذق است و این را فیروز آبادی گفته است.

20. کافی: به سندی نقل شده است که مردی نزد امام ششم علیه السّلام آمد و از چشم نالید، فرمود: تو کجائی از این سه جزء: صبر، کافور، مرّ، مرد چنین کرد و درد رفت(4).

طب:هم مانند آن نقل شده است(5).

بیان: صبر از داروهای معروف نزد پزشکان است برای چشم درد چه برای خوردن چه به چشم کشیدن در قانون گفته: فضول صفراوی سر را پاک کند و برای قروح و خشکی و دردهای چشم خوب است و هم برای خارش گوشه های چشم

1- . طب الائمه: 87
2- . طب الائمه: 87
3- کشف الغمه 2: 376

4- . الكافى 8: 383
5- . الطب: 83

و رطوبت را خشک کند. در باره کافور گفته: جزء داروهای چشم درد گرم است و مرّ زخمهای دیده را بر کند و سفیدیش را جلا دهد، و زبری پلکها را ببرد، و ماده ای که در چشم است بی سوزش آب کند، و بسا آب چشم را در آغاز نزول که رقیق است از میان ببرد.

21. کافی: به سندی از جمیل بن صالح نقل شده است که به امام ششم گفتم: ما یک دختر بچه داریم که ستاره را چون سبو بیند، فرمود: آری، و مانند خمره بیند گفتم چشمش ناتوان است، فرمود با صبر و مرّ و کافور اجزاء برابر سرمه اش بکش، و با آن سرمه اش کشیدیم و خوب بود برایش(1).

بیان: و تراه یعنی بعد از آن اگر معالجه نشد و یعنی اگر در آن حال او را دیدی

22. کافی: از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که نزد منصور دوانقی بودم و بسته ای نزد او آوردند و آن را گشود و در آن نگاه کرد و چیزی از آن درآورد و گفت: ای ابا عبد اللّٰه میدانی این چیست؟ گفتم: چیست؟ گفت: چیزی که از آنور افریقا آوردند از طنجه یا طینه. تردید از راوی است.، گفتم: چه باشد؟ گفت آنجا کوهی است که در سال چند قطره از آن چکد و خشک شود و برای سفیده چشم خوب است که بدان کشند و برود به خواست خدا عزّ و جلّ گفتم: آری، آن را شناسم و اگر خواهی به نامش و وصفش بتو خبر دهم، فرمود: از نامش نپرسید.

گفت: وصفش چیست؟ گفتم: این کوهی است که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل از قومش در آن گریخته بود و خدا را عبادت میکرد، و قومش او را دانستند و کشتند و آن کوه بر آن پیغمبر گریه کرد، و این قطره های اشک او است و در سوی دیگر آن کوه چشمه ای است که شبانه روز از آن آب جوشد، و دسترسی به آن چشمه نیست(2).

توضیح: فیروزآبادی گفته: افریقا بلاد پهناوری است برابر اندلس، طنجه شهری است در کناره دریای مغرب، طینه شهری است نزدیک دمیاط.

میگویم: گویا همان است که به دهنج معروف است و به فرنگ منسوب است، دربرخی کتابها: دهنج چند نوع است، بسیار سبز که تیغ دلاکی را با آن تیز کنند، و به

1- . روضه الکافی: 383

2- . روضه الکافی: 383

رنگ پر طاوس و کمد و نسبت آن به مس چون نسبت زبرجد است به طلا و آن سنگی است که بر اثر پاکی فضا پاک نماید و بر اثر تیرگی آن تیره نماید و از خواص عجیب آن این است که اگر سائیده اش به کسی نوشانند زهری است کشنده و اگر به زهر نوشنده دهند برایش خوب است، و اگر آدمی گزیده شود و جایش را با آن بمالند درد آرام گیرد، با سرکه اش بسایند و به کزاز و ترکیده تن بمالند آن را ببرد، گفته اند و برای تپش قلب خوب است و جزء داروهای چشم است و اعصابش را نیرو دهد، و چون سائیده اش را به برص بمالند دفع شود و اگر به آدمی آویزند نیروی باه بر او غلبه کند.

23. کافی: به سندی از سلیم مولا علی بن یقطین که از چشمش آزار میکشید و ابو الحسن علیه السّلام از پیش خود به او نوشت، تو را چه مانعی است از سرمه ابی جعفر علیه السّلام جزئی از کافور رباحی و جزئی از صبر اسقوطری برابر هر. دو نرم کوبیده شوند و از حریر بگذرند و با آن مانند اثمد سرمه کشند یک بارش در یک ماه هر دردی را از سر فرو کشد و از تن برآورد، گفت با آن سرمه کشید و تا مرد از چشمش نناليد(1).

بیان: در قاموس است که رباحی یک نوع کافور است، و قول جوهری که رباح جانورکی است و کافور از آن کشند خلاف است و کسی که نسخه را اصلاح کرده و بجای دویبه بلد نهاده

هر دو غلط است، زیرا کافور صمغ درختی است درون چوب آن که چون بجنبد خش خش کند و آن را بشکافند و از آنش برآورند، و گفته: اسقوطر جزیره ای است در دریای هند در چپ کسی که از بلاد زنج آید، و عامه آن را سقوطره خوانند و از آن صبر و خون دو برادران آورند، اثمد سنگ سرمه است.

من گویم: پزشکان پندارند صبر چند صنف است، قیصوری، رباحی، آزاد اسفرک سبز و بهترش قیصوری است و پس از آن رباحی سفید درشت و بهترین صبر، سقوطری است.

1- . الکافی 8: 384

24. دعوات راوندی: نقل شده است امام صادق علیه السّلام فرمود: سرمه کشیدن هنگام خواب امان از آب آوردن چشم است و فرمود: چون مرد روزه دارد دو چشمش بروند و جایشان بماند و چون افطار کند به جای خود برگردند.

بیان: بسا مقصود این است که روزه چشم را ناتوان کند ولی به دید او زیان نرساند و با افطار برگردد.

25. دعائم: از رسول خدا نقل شده است که نهی کرد از پرهیز دادن بیمار مگر از خرما برای چشم درد که به سلمان نگریست در حالی که چشم درد داشت و خرما میخورد، فرمود: ای سلمان با چشم درد خرما میخوری؟ اگر ناچاری با دندان راستت بخور اگر چشم چپت درد دارد و با دندان چپت اگر چشم راستت درد دارد.

24. و از ایشان صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل است که نهی کرد از سرمه کشیدن جز به شماره طاق، و فرمان داد به سرمه هنگام خوابیدن، و به سرمه کشیدن از سنگ سرمه فرمود: آن را باشید که خاشاک را ببرد و دیده را پاک کند.

27. و از علی علیه السّلام نقل است که کما از منّ است و آبش درمان چشم است.

زید بن علی بن الحسین گفت: باید کما را بگیرد و بشوید تا پاک شود و آن را در پارچه ای بفشارد و آبش را بگیرد، و بجوشاند تا بر آتش بسته شود، و قیراطی مشک در آن اندازد، و در شیشه ای نهد و از آن به چشم کشد برای هر درد چشم و چون خشک شود با آب باران یا جز آن آن را بساید و به چشم کشد.

28. محاسن: به سندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است کما از منّ است و من از بهشت است و آبش درمان چشم است(1).

کافی:به سندی مانند آن روایت شده است(2).

و طب:الائمه نیز مانند آن روایت شده است(3).

1- . المحاسن: 527
2- . الكافى 6 : 370
3- . طب الائمه: 82

بیان: مضمون این خبر در روایات صحاح و جز صحاح عامه به چند سند روایت شده است، چون روایت سعید بن زید از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله که کما از منّ است و آبش درمان چشم است، و در بعضی است که کما از منّی است که خدا به بنی اسرائیل فرو آورد و آبش درمان چشم است.

و از ابی هریره است که ما در عهد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله باز میگفتیم که کما آبله زمین است و این حدیث به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رسید و فرمود: کما از منّ است و آبش درمان چشم است و عجوه از بهشت است و درمان زهر است و از ابی هریره است که سه دانه کما یا پنج و یا هفت شماره گرفتم و فشردم و آبش را در شیشه کردم و کنیزم از آن به چشم کشید و خوب شد.

جزری گفته: از منّ است یعنی خدا بدان بر بنده هاش منت نهاده، و گفته اند: آن را به من مانند کرده که عسل شیرینی است و از آسمان ساخته فرو می آید، و کما هم رنجی برای کشتن و آب دادن ندارد.

و در قاموس آمده است که کموء گیاه معروفی است و جمع آن اکموء و کمأه است یا اسم جمع است یا واحد است و کموء برای جمع است. و یا میتوان مفرد و جمع باشد - پایان.. و گفته شده است کما، چیز سفیدی است که از زمین روید مانند پیه و به آن پیه زمین گویند.

نووی در شرح حدیث ابی هریره گفته: کما را به آبله مانند کردهاند زیرا دانه ای است که در تن کودک برآید چون کما هم در درون زمین مانند آبله بر آن برآید، و مقصود از این تعبیر نکوهش آن بوده و پیغمبرش ستوده که از منّ است یعنی از منت و فضل خدا بر بنده ها، و گفته اند: مانند شده به منّ بنی اسرائیل که بی رنج و کار و زرع و تخم و آب دادن و جز آن بر آنها فرود می آمد.

و گفته اند در حقیقت از همان منّ بنی اسرائیل است به حکم ظاهر لفظ.

و اینکه فرمود: آبش درمان چشم است یعنی تنها همان درمان است و گفته اند:

یعنی با داروی چشم آمیخته شود، و گفته اند اگر منظور خنک کردن حرارت چشم است خود آبش درمان است و اگر درد دیگر باشد با داروی دیگر

درمان است و درست این است که آبش تنها درمان است مطلقا، و فشرده شود و آبش به چشم

نهاده شود، و البته من و جز من در زمان خود دیدیم کسی که کور و نابینا بوده و آب کما را سرمه چشم کرده تنها و درمان شده و دیده اش برگشته. پایان..

و گویم: شیخ در قانون گفته: آب کما چشم را روشن کند به روایت از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و اعتراف مسیح پزشک و جز او. پایان.

و ابن حجر از قول خطابی گفته: این فضیلت ویژه کما است چون حلال بی شبهه ای است و از آن فهم شود که هر حلالی مایه روشنی چشم است و غیر حلال مایه تیرگی آن.

ابن جوزی گفته: در اینکه درمان چشم است دو قول است: یکم اینکه آبش به خودی خود

درمان است ولی اتفاق دارند که تنها به چشم نریزند ولی بعضی گفتند با دوای سرمه آمیزند و به چشم کشند، این را ابو عبیده حکایت کرده و گفته: مؤید آن است قول برخی طبیبان که خوردن کما چشم را روشن کند دوم: اینکه شکافته شود و روی آتش سوخته نهند تا جوش آید و میل را در شقه ای که آب انداخته فرو کنند و آب آن را به چشم کشند زیرا آتش آن را لطیف کند و فضولات بد آن را ببرد و سودمندش بماند، و میل در آب سرد و خشگ آن ننهند که سودی ندارد.

و ابراهیم جرفی از صالح و عبد اللّٰه دو پسر احمد حنبل حکایت کرده که چشمشان درد گرفت و یک دانه کما گرفتند و فشردند و آبش را به چشم ریختند و چشمشان پریشان شد و به درد آمد.

ابن جوزی گفته: استاد ما ابو بکر بن عبد الباقی حکایت کرد که یکی آب فشرده کما را به چشم کشید و کور شد.

قول دوم اینکه مقصود از آب کما آب بارانی است که بدان روید زیرا نخست باران زمین است و سرمه با آن پرورش یابد، ابن تمیم گفته: این سست ترین وجوه است.

گویم: دعوی اتفاق ابن جوزی که تنها به کار نرود مورد اعتراض است زیرا عیاض از برخی اهل طب تفصیل نقل کرده که اگر برای تبرید چشم باشد

تنها به کار رود و اگر برای جز آن با دارو ترکیب شود، و ابن عربی هم بدان معتقد شده و گفته

ص: 148

درست این است که خودش سودمند است و با چیز دیگر هم سودمند است و تجربه شده و درست بوده آری خطابی معتقد به همان سخن ابن جوزی است و گفته با آن توتیا و سرمه های دیگر را پرورند و تنها به کار نبرند که آزار دهد.

غافقی در مفردات گفته:، آب کما بهترین مصلح داروهای چشم است چون خمیر شود با سنگ و سرمه و به چشم کشند که پلک را نیرو دهد و روح دید را تیزی و نیرو بخشد و نوازل را از آن دور کند، سپس سخن نووی را ذکر کرده و گفته باید آن را مقید کرد به کسی که معتقد به صحت حدیث و عمل بدان است.

ابن تمیم گفته: اطباء فاضل معترفند که آب کما چشم را روشن کند چون مسیحی و ابن سینا و جز آنها و آنچه ریشه کن این اختلاف است این است که کما و آفریده های دیگر در اصل خلقت بی زیانند و از مجاورت یا آمیزش و اسباب دیگر که خدا خواهد آفت گیر شوند، و کما در اصل سودمند است چون به خصوص وصف شده که منّ است از خدا، و همانا زیانباری از مجاورت بدان رخ داده، و به کار بردن هر چه سنت پیغمبر است با اعتقاد سود بخش است، و مایه دفع ضرر به وسیله نیت و اگر برعکس باشد برعکس است، و اللّٰه العالم.

ص: 149

باب پنجاه و هفتم : درمان دیوانگی، غش، اختلال مغز

روایات:

1. طب: به سندی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که بخور مریم را برای ام ولد خود وصف کرد(1) و فرمود: برای هر آفت روحی از مسّ شیاطین و پریشانی مغز و دیوانگی و غش، جن زدگی و جز آن خوب است و مجرّب به خواست خدا تعالی، فرمود: لبان، سندروس، بزاق فم، کورسندی، پوست هندوانه ابی جهل، حزاء دشتی، کبریت سفید، کسره درون مقل، و سعد یمانی، با مرّ فراوان و موی خارپشت آلوده به سه قطره قطران شامی بگیر و همه را در هم کن و بخوری بساز که خوب است و سودمند ان شاء اللّٰه(2).

بیان: لبان یعنی کندر، سندروس چون کهربا است صمغی است گرم و خشک در درجه 2. و قابض، خون را بند می آورد به خاصیت خود، و مانند کهرباء برای خفقان خوب است و دودش برای بواسیر خوب است.

و در نسخه ای «و سندا» آمده و به عود هندی تفسیر شده، و آنچه من در کتب یافتم این است که «سندهان» عود هندی است. «بزاق الفم» و در نسخه ای «بزاق القمر» که مقصود بصاق القمر است، ابن بیطار گفته: بصاق القمر که آن را رغوه القمر نامند و زبد القمر سنگی است مهتابی، و جمعی پندارند که آن را بزاق القمر گویند برای آنکه در شب پر مهتاب به دست آید، و بسا که در بلاد مغرب باشد سنگی است

1- . پزشکان بخور مریم را در داروهای مفرد آوردند، و گفتند همان خبز المشایخ است که به یونانی بقلامس خوانند و نام اصلیش غرطینثا است گیاهی است که در ساق خود گل سرخ دارد و بیخ آن چون لفت است.
2- . الطب: 112

سفید و تابنده و از گرد آن به غشی بنوشانند، و بسا زنها به جای تعویذ آن را به خود پوشند. و گفته اند: اگرش به درخت آویزند میوه به خود گیرد.

و کور: مقل است و در نسخه ای «کور سندی» است و مقصود جوز هندی است که جوز بوّا باشد یا نارگیل که آن را هم جوز هندی نامند، یا جوز جندم که داروی معروفی است.

حزاء بری، ابن بیطار گفته: گیاهی است که از بن برگی رو به سفیدی دارد و ریشه ای پیازی و سفید و دراز.

غافقی گفته: برگش همانند برگ سداب است و گفته اند سداب دشتی است، طبری گفته: در شکل و نیرو مانند سداب است، ابن درید گفته: تره ای است که برگش چون کرفس است، و ریشه دارد چون زردک. پایان..

و در نسخه ای «مرّ ابریّا» آمده، مرّ صمغی است معروف نزد پزشکها که خوردن و مالیدن و دود کردنش منافع بسیار دارد، و همچنین مقل «کسرت درون مقل» یعنی از میان آن برگیر و در نسخه ای است که «بشکن آن را در درون مقل» یعنی کبریت را یا همه آنچه ذکر شده و آن بعید است.

ابن بیطار گفته: سعد برگی دارد مانند تره جز اینکه از آن درازتر و باریکتر و سخت تر است، و ساقی دارد به درازای یک ذراع (50 سانت) یا بیشتر، و ریشه اش مانند زیتون است، بلند دارد و گرد که درهم رفته اند،

سیاه و خوشبو و اندکی تلخ، بهترین سعد آن ست که سنگین و درهم و سفت باشد و به دشواری کوبیده شود و زبر و خوشبو باشد با اندکی تیزی. پایان..

برخی گفته اند، خون را میسوزاند، و بو را خوش کند و زخمها را به هم آورد، و گند بینی و دهان را سود بخشد و لثه را محکم کند، و در حافظه بیفزاید، و معده و کبد را گرم کند، و سنگ مثانه را به در آورد، و برای بواسیر و تبهای با عفونت نافع است.

«مرّی در آن افزاید» و در نسخه ای بشکند و آن روشنتر است، و گویا مقصود از موی خارپشت همان خار آن است، فیروزآبادی گفته: قطران: شیره ابهل است، و برخی پزشکان گفتهاند: جوشیده از درختی است به نام «شربین» گرم و خشک در

درجه 4، گوشت سست را محکم کند، و تن مرده را نگهدارد، و خودش و به خصوص روغنش برای کچلی حتی کچلی چهارپایان و سگها و شتران خوب است و پشه را میکشد. پایان..

گویم: در خبر تصحیف و تحریف فراوانی بود، و از نسخه های چندی آن را درست کردیم و باز هم به جا است.

2. تفسیر امام: در ضمن حدیث یونانی که نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و از او معجزات غریبی دید تا آنجا که غش کرد و امام علیه السّلام فرمود: آب به او بریزند، و آب به او ریختند و به هوش آمد.

ص: 152

روایات:

1. عیون: به سندی از صفوانی نقل شده است که کاروانی از خراسان به کرمان میرفت و دزدان راه بر آن بستند و مردی را که متهم به داشتن مال فراوان بود گرفتند، و مدتی در دست آنها ماند و او را شکنجه میدادند تا خود را از آنها باز خرد، او را در برف واداشتند و دهانش را از برف انباشتند. زنی از آنان بر او مهر ورزید و او را آزاد کرد و از دست آنها گریخت ولی دهان و زبانش تباه شد و نیروی سخن نداشت، و به خراسان برگشت و شنید امام هشتم به نیشابور آمده و در خواب دید گویا کسی میگوید: زاده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به خراسان آمده درمان دردت را از او بپرس که سودمند است.

گفت: در خواب دیدم که نزد آن حضرت آمدم و بدو نالیدم از دردم و مرضم را گزارش دادم به من فرمود: کمون و سعتر و نمک را بگیر و بکوب و دو بار سه بار دهانت را با آن بشوی که خوب میشوی.

آن مرد از خواب بیدار شد و اعتمادی بدان چه در خواب دیده بود نکرد تا به دروازه نیشابور رسید و به او گفتند امام رضا از نیشابور کوچ کرد و در رباط سعد است و در دل او افتاد که بدان جا رود، و در آنجا نزد آن حضرت رفت و گزارش خود را به او گفت: و از او داروی درد خود را خواست.

امام فرمود: مگر من بتو آن را نیاموختم، برو همان که در خواب برایت وصف کردم به کار بزن، گفت یا ابن رسول اللّٰه، اگر میفرمائید آن را باز گوئید، فرمود: مقداری کمون و سعتر و نمک

برگیر و بکوب و 2 یا 3 بار در دهانت گذار که خوب میشوی، آن مرد گفت: نسخه ای که داد به کار بستم و خوب شدم(1).

ابو حامد ثعالبی گوید از صفوانی شنیدم میگفت: من این مرد را دیدم و این حکایت را از خودش شنیدم.

توصیف: در قانون گوید: کمون (زیره) کرمانی دارد و فارسی و شامی و نبطی، کرمانی سیاه است و فارسی زرد و فارسی پرنیروتر است از شامی، نبطی آن است که جاهای دیگر است و در همه جا دشتی دارد و کشتی و دشتی اثر بخش تر است از کشتی، و نوعی از دشتی است که تخمش به تخم سوسن ماند، گرم است در درجه 2 و خشک در درجه 3 و بادها را براند و تحلیل برد، برندگی و خشکی دارد، و قابض است، زخم را بهم آرد به ویژه دشتی آن که هم تخم سوسن است و زخم از آن پر شود.

گفته: سعتر گرم و خشک است از درجه 3 محلل است و پدید آور و لطیف کن، بجوند و درد دندان را آرام کند.

گفته: نمک گرم و خشک است از درجه 2 گوشتهای فزون را خوب میخورد، و لثه سست را محکم میکند، خصوص نمک اندرانی که به بلور ماند.

2. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هر که به نخست لقمه خوراکش نمک پاشد لکه های چهره اش ببرد(2).

بیان: در قاموس آمده است که نمش نقطه ای در پوست است که رنگش متفاوت است.

3. کافی: به سندی از امام هفتم علیه السّلام نقل شده است که هر کس پس از غائط با سعد خود را بشوید، و پس از خوراک با آن دهانش را بشوید، دردی در دهانش نگیرد و از بادهای بواسیر نگرانی ندارد(3).

1- . العیون 2: 211
2- . الکافی 6: 326
3- . الکافی 6: 378

4. کافی: به سندی از ابراهیم بن ابی البلاد نقل شده است که عباس بن موسی مرا دستگیر کرد و فرمود تا دهنم را کوبیدند و دندانهایم همه لرزان شدند و نمیتوانستم خوراک بجوم پدرم را در خواب دیدم که شیخی همراهش بود که نمیشناختم پدرم گفت: به او سلام کن گفتم: پدر این کیست؟ گفت: ابو شیبه خراسانی گوید به او سلام کردم و به من گفت: چرا چنینی؟ گفتم این نابکار عباس بن موسی فرمان داده دهنم را کوفتند و دندانهایم جا کن شدند، به من گفت: آنها را با سعد محکم کن، بامداد سعد در دهن گرداندم و دندانهایم بر جا و آرام شدند(1).

بیان: در قاموس آمده است وجاه بالید و السکین یعنی ضربه, و زعزعه تحریک باد درختان و مانند آن را گویند یا به طور کلی تحریک شدید را.

5. کافی: به سندی از ابی ولّاد نقل شده است که ابا الحسن علیه السّلام را دیدم در حجر نشسته و شماری از خاندانش گرد اویند و شنیدم میفرمود: بر دندانهایم زدند و سعد گرفتم و به دندانهایم مالیدم و برایم خوب بود، و آرام شدم(2).

6. علل: به سندی از امام علی ابن ابی طالب علیه السّلام نقل شده است در مدینه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برادرم عیسی علیه السّلام به شهری گذر کرد و همه مردمش زرد چهره و چشم کبود بودند، بدو بانگ برداشتند و از بیماریهای خود نالیدند، بدانها فرمود: داروی آن با خود شما است، چون گوشت خورید آن را نشسته میپزید. و هیچ چیز از جهان نرود جز به سزای جنایتی، پس از آن گوشتهای خود را شستند و بیماریشان رفت.

و فرمود: برادرم عیسی به شهری گذر کرد و ناگاه دندانهای مردمش پراکنده و چهره هاشان باد کرده بود و به او نالیدند، فرمود: شما عادت کردید دهان خود را ببندید و باد دل شما برآید تا به لب شما رسد و راه بیرون شدن ندارد و به روی شما رسد و آن را فاسد کند لبها را باز کنید و آن را شیوه خود سازید، چنان کردند آن بیماری از آنها برفت(3).

1- . الکافی 6: 379

2- . الکافی 6: 379

3- . علل الشرايع 2: 262

7. طب: از امام هفتم علیه السّلام نقل شده است که فرمود: بر دندانهای من زدند و من سعد بر آنها نهادم و فرمود: سرکه شراب لثه را سخت کند، فرمود یک هندوانه ابوجهل بگیر و بشکاف و روغن آن را درآور و اگر دندان خورده شده و توخالی است، دو قطره در آن بریز از آن روغن و پنبه بدان بیالا، و سه شب در گوشت که پهلوی همان دندان است بگذار که مایه آن بریده شود ان شاء اللّٰه(1).

بیان: در قانون است که سعد ریشه گیاهی است مانند تره و زرع جز اینکه باریکتر و درازتر است در بیشتر بلاد، و بهترین نوع آن از کوفه است، برای گند بینی و دهن و سستی لثه خوب است و گفته اند مقصود از سرکه می آن است که به معالجه سرکه شده یا هر سرکه که اصلش خمر بوده، در صورتی که ممکن باشد انگور خمر نشده سرکه شود چنانچه بسیار دعوی شده. در قاموس گفته: سرکه ترشیده شیره انگور و جز آن است، و بهترش سرکه می است، مرکب است از دو جوهر گرم و سرد، خوب است برای معده، لثه و قرحه های بدن و خارش آن، و گزش خزنده ها و تریاک خوردن، و سوزش با آتش و همه دردهای دندان، و بخار داغش خوب است برای استسقاء و سنگینی گوش و صدا کردن گوش و طنین آن. پایان..

و ظاهر از سرکه می همان سرکه می انگور است که لفظ خمر غالبا بر آن گویند، صاحب بحر الجواهر گفته: سرکه می این است که می فشرده شود و پاک گردد، و بر هر ده رطل آن تقریبا صد رطل سرکه خوب نهند و در سفالی کنند و سرش را با قیر بندند و در برابر خورشید نهند. پایان..

و این امر غریبی است و بکار بردن حنظل مفصّل بیاید، و گویا چیزی از آن افتاده است.

8. کافی: از حمزه بن طیار نقل شده است که نزد امام هفتم علیه السّلام بودم و دید من آه میکشم، فرمود تو را چه می شود؟ گفتم: از دندانم، فرمود: حجامت کن حجامت کردم و آرام شد و به او خبر دادم، فرمود: مردم هیچ دارو به کار نبرند بهتر

1- . الطب: 24

از یک خون گرفتن یا یک نوش عسل گفتم: قربانت نوش عسل چیست؟ فرمود: یک قاشق، یک انگشت(1).

بیان: در کتب رجال ذکر شده که حمزه بن طیار در زندگی امام صادق علیه السّلام مرده است و حضرت بر او رحمت فرستاده، و روایتش از امام هفتم بسا در زمان پدرش علیه السّلام بوده.

و جوهری گفته: مزعه به ضمّ و کسر یک تکه گوشت است و گویند: بر او تیکه گوشتی نیست.

9. کافی: از سلیمان بن جعفر جعفری نقل شده است که شنیدم امام هفتم میفرمود:

داروی دندان: یک هندوانه ابو جهل را برگیر و پوست کن و روغنش را در آور اگر دندان خورده و تو خالی است چند قطره بر آن چکانند و پنبه ای بدان آلوده کنند و در درون دندان نهند، و بر پشت خوابد و این کار را سه شب کند، و اگر دندان خوردگی ندارد از باد است. آن روغن را در گوشی که به سمت دندان دردکن است بچکاند تا سه شب هر شبی 2 تا 3 قطره و بهتر شود به خواست خدا

گفت و شنیدمش میفرمود: برای علاج درد دهن و خون آمدن دندان و تپش قلب و سرخی لب یک شماره هندوانه ابی جهل که زرد شده و تر است بگیرند و در قالبی از گل نهند وانگه سرش را سوراخ کنند، و کاردی به درونش برند و به آرامی اطرافش را بتراشند و سرکه انگور بسیار ترش بر آن بریزند، و بر سر آتش نهند و بسیار بجوشانند، و یک ناخن کامل از آن بگیرند و درون دهن بمالد و با سرکه دهن را بشوید، و اگر بخواهد آنچه در درون هندوانه است میان شیشه یا بستوئی ریزد بکند و هر وقت سرکه اش تمام شود سرکه بر آن ریزد و هر چه کهنه شود بهتر است ان شاء اللّه تعالی(2).

بیان: در قانون گفته: بهترین حنظل آن است که خوب سفید است و سزا است آن را از بته نگیرند تا زرد شود و همه سبزی آن برود، و گر نه زیانبخش و بد باشد،

1- . روضه الکافی: 194
2- . روضه الکافی: 195

در درجه 3 گرم است و خشک، برای دردهای عصب و مفاصل و عرق النساء و نقرس سرد خوب است و برای مغز نافع است و آن را پاک کند، و ریشه اش را با سرکه بپزند و برای درد دندان در دهن بچرخانند و یا درونش را درآورند و سرکه را با آن در خاکستر داغ بپزند، و چون با زیت پخته شود و آن زیت سطبر گردد برای بانگ کردن گوش خوب است و کشیدن دندان را آسان کند.

ص: 158

باب پنجاه و نهم: درمان کرم شکم

روایات:

1. عیون: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که سرکه انگور بخورید، زیرا کرمهای شکم را می(1)کشد.

2. و با همین اسناد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که: خرما را ناشتا بخورید، زیرا کرمهای شکم را میکشد(2).

صدوق رحمه اللّٰه گفته: مقصود همه خرماها است جز برنی که ناشتا خوردنش فلج می آورد.

در صحیفه امام رضا علیه السّلام هم مانند این دو خبر آمده است(3).

3. محاسن: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هر که هفت دانه خرمای عجوه در بستر خوابش خورد کرمهای شکمش را بکشند(4).

4. طب: به سندی از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده است که هر که هفت دانه خرمای عجوه در بستر خوابش خورد کرمهای شکمش را بکشند(5).

5. طب: و از او علیه السّلام نقل شده است که سرکه انگور به او بنوشان زیرا جانوران شکم را بکشد(6).

6. و از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که: عجوه بخور، که خرمای عجوه اش بمیراند و باید ناشتا باشد(7).

ص: 159

1- . العیون 2: 40
2- . المصدر: 42
3- . صحیفه الرضا: 10
4- . المحاسن: 533
5- . طب الائمه: 65
6- . الطب: 65

7- . الطب: 65

باب شصتم : درمان کرمی که به سوراخهای بدن در آمده

روایات:

1. خرائج: روایت شده است که 9 یا 10 برادر بودند در یکی از قبائل عرب و یک خواهر داشتند، به او گفتند هر چه خدا به ما روزی داد زیر دست تو بریزیم تو شوهر مکن که غیرت ما اجازه نمیدهد، با آنها سازش کرد و بدان راضی شد و به خدمت آنها پرداخت و آنها هم او را گرامی داشتند، روزی حیض شد و چون پاک شد در چشمه ای نزدیک قبیله غسل کرد و یک زالو در آب که نشسته بود بدرون او رفت و چند روزی گذشت و زالو بزرگ شد و شکمش برآمد، و برادرها گمان بردند آبستن است و خیانت کرده و خواستند او را بکشند.

و یکی از آنها گفت او را نزد امیر المؤمنین علی علیه السّلام ببریم تا او متصدی او شود و او را نزد آن حضرت آوردند و آنچه گمان داشتند گفتند، علی علیه السّلام طشتی آورد و پر از لجن کرد و فرمود: تا آن زن بر آن نشست و چون زالو بوی لجن شنید از شکم او بیرون آمد.

گویم: بسیار از علمای ما چون شاذان بن جبرئیل و مخالفین چون اسعد بن ابراهیم اردبیلی مالکی به سندهای خود از عمار بن یاسر و زید بن ارقم روایت کردند که ما در برابر امیر المؤمنین علیه السّلام بودیم: ناگاه جنجال بزرگی شد و آن حضرت بر دکه القضاء بود و فرمود: ای عمار هر که بر در دادگستری است بیاور من بیرون شدم و بر در زنی بود در هودجی بالای شتری و فریاد میزد یا غیاث المستغیثین من به تو رو آوردم و به ولیّ تو متوسل شدم، رویم را سفید کن و گرفتاریم برگشا، عمّار

گفت در گردش هزار سوار بودند با شمشیرهای کشیده و جمعی با او بودند و جمعی بر ضدّ او گفتم: امیر المؤمنین را پاسخ دهید، زن فرود آمد و همه با او به مسجد در آمدند، و اهل کوفه گرد آمدند امیر المؤمنین علیه السّلام بر خاست و فرمود: ای اهل شام هر چه خواهید از من بپرسید یک پیره مردی از میان آنها برخاست و گفت: ای آقای من:

این دختر من است و البته پادشاهان عرب خواستگار او بودند ولی مرا در میان عشیره ام سر به زیر کرده، چون دوشیزه است و آبستن شده، شما این مشکل را حلّ کنید، علی رو بدان دختر کرد که ای دختر تو چه گوئی؟ گفت: ای آقایم: هرگز خیانتی به خود راه نبرم، علی علیه السّلام به منبر برآمد و فرمود: قابله کوفه را حاضر کنید، زنی به نام «لبناء» که قابله زنان کوفه بود آمد حضرت بدو فرمود: پرده ای برابر مردم بکش و این دختر را معاینه کن که آیا دوشیزه و آبستن است یا نه آن زن فرمان را انجام داد و بیرون آمد و گفت: ای آقایم دوشیزه است و آبستن فرمود: کدام شما هم اکنون میتواند یک تکه برف بیاورد:

ابو الجاریه گفت: برف در بلاد ما فراوان است ولی در اینجا بدان دسترسی نداریم.

عمّار گفت آن حضرت دست دراز کرد از بالای منبر کوفه و برگردانید و ناگاه در آن تکه برفی بود که از آن آب میچکید و سپس قابله را خواست و فرمود: این تکه برف را بگیر و دختر را از مسجد بیرون بر و طشتی زیرش بگذار و این برف را نزد فرج او بنه و البته یک زالو به وزن 750 درهم بینی و همان را کرد و با دختر و آن زالو نزد آن حضرت علیه السّلام برگشت و چنان بود که فرموده بود، سپس به پدر دختر فرمود: دخترت را برگیر که به خدا زنا نکرده ولی در آبی رفته و این زالو به درونش خزیده و او بیست سال دارد و تا کنون در شکمش بزرگ شده.

روایات طولانی و با الفاظ گوناگونند و ما به همان موضع اتفاق و نیاز آن اکتفاء کردیم و این دو روایت دلالت دارند که اگر زالو در یکی از سوراخهای تن خزند ممکن است به وسیله لجن و یا برفش بیرون کشید.

باب شصت و یکم : درمان ورم کبد، دردهای درون و پهلو

روایات:

1. طب: از عبد اللّٰه و حسین دو پسر بسطام نقل شده است که احمد بن ریاح پزشک این داروها را به ما دیکته کرد و گفت: آنها را به امام علیه السّلام نموده و او پسندیده برای درد پهلو: فلفل 4 مثقال، زنجبیل، دار فلفل، بربخ، بسباسه، دارچینی از هر کدام 4 مثقال، کره پاک خوب 45 مثقال، شکر سفید 36 مثقال بکوبند و از پارچه یا الک تنگ درآرند و باو دو برابر وزن همه عسل بی کف معجون کنند، و هر که برای درد پهلو خواهد 3 مثقال بنوشد، و برای سر قدم رفتن 7 تا 8 مثقال با آب نیم گرم بنوشد که هر دردی را با خواست خدا بیرون کند، و با این دارو نیازی به داروی دیگر نیست، و چون برای سر قدم رفتن نوشید و بریده شد رویش عسل بنوشد که خوب است و مجرّب(1).

بیان: برنج . مانند هرقل . داروئی است معروف برای اسهال از بلغم و اینکه میگوید «للمشی» یعنی اسهال.

2. کافی: به سندی نقل شده است که غلامی نزد ابی الحسن علیه السّلام شکوه کرد و از حالش پرسید گفتند: درد طحال دارد فرمود: سه روز تره به او بخورانید، و بدو خورانیدند و خون ایستاد و خوب شد(2).

بیان: در قاموس گفته: قعد الدم یعنی آرام شد، و گویا درد طحالش از طغیان خون بوده که بسا از آن می شود، و آنها گمان کردند از طحال است و اشتباه کردند، یا

ص: 162

1- . الطب: 76

2- . روضه الکافی: 190, فروع الکافی 6: 365

مقصود این است که در حال بیرون رفتن خون برآورده چون در نهایه گوید: «نهی ان یقعد علی القبر» یعنی بر قبر قضای حاجت نکند.

3. مکارم: نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود برای درد پهلو کاشم بنوشید(1).

4. قصص: به سندی از عبد اللّٰه بن سنان نقل شده است که از امام صادق علیه السّلام پرسید آیا به عیسی میرسید آنچه به آدمیزاده ها رسد؟ فرمود: آری: البته درد سالمندان در خردسالیش دچار او میشد و درد خردسالان در سالمندیش و بیمار میشد، و چون درد پهلو گرفت در خردسالی با اینکه آن درد سالمندان است به مادرش گفت: عسل و شونیز (سیاه دانه) و زیت بیاور و خمیر کن و نزد من آور، برایش آورد و بد میداشت مادرش گفت: چرا بد میداری و خود آن را خواستی؟ گفت: به دانش پیغمبری نسخه گرفتم و برای بیتابی کودکی آن را بد دارم، و دارو را میبوئید و آنگاه مینوشید.

5. محاسن: به سندی از عبید اللّٰه بن صالح خثعمی نقل شده است که به امام صادق علیه السّلام از درد پهلو نالیدم فرمود، بر تو باد خوردن ریزه سفره، و خوردم و درد رفت(2).

ابراهیم مکی گوید من در پهلوی راست و چپ درد یافتم و آن را بر گرفتم و از آن سود بردم.

6. محاسن: به سندی نقل شده است که مردی به امام صادق علیه السلام از درد پهلو شکوه کرد، فرمود: چه بازت دارد از خوردن ریزه سفره(3).

7. محاسن: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که گلابی بخورید که دل را روشن کند، و دردهای درون را به خواست خدا آرام کند(4).

1- . مکارم الاخلاق: 85
2- . المحاسن: 444
3- . المحاسن: 444
4- . المصدر: 553

8. طب: به سندی تا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل شده است که کاشم بنوشید زیرا برای درد پهلو خوب است(1).

9. طب: نقل شده است که مردی به امام باقر علیه السلام از درد طحال شکوه کرد و از اینکه به هر درمانی دست زده و هر روز بدتر شده تا به هلاکت کشانده فرمود: با تکه ای نقره تره بخر و خوبش با روغن عربی بجوشان، و سه روز این درد را با آن درمان کن که چون چنین کند خوب شود ان شاء اللَّه.

ص: 164

1- . الطب: 60

باب شصت و دوم : درمان شکم، زحیر، درد معده، سردی و سستی آن

روایات:

1. محاسن: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که شکم رفتن گرفتم و گوشتم ریخت و به سختی از آن ناتوان شدم و در خاطرم افتاد که برنج بگیرم و بشویم و بو دهم و نرمش سازم و کف کنم، و گوشتم برجا شد و استخوانم سخت شد بر آن، و پیوسته مردم مدینه می آمدند و میگفتند یا ابا عبد اللّٰه از آنچه عراقیها برایت میفرستند به ما بده، و از آن برایشان فرستادم(1).

بیان: بطن به معنی داء البطن است. و قلاه یعنی در ظرفی آن را بپز و حسا المرق یعنی آن را بنوش مانند تحساء و احتساه و آن آن چیزی است که با آن چیزی را نرم می کنند. این را فیروز آبادی گفته و جوهری گفته حسو - بر وزن فعول - غذای معروفی است و مانند آن است حساء با فتح و مد.

2. محاسن: به سندی از محمّد بن مروان نقل شده است که نزد امام صادق علیه السّلام بودم و شکم رفتن شتابانی داشت، و شام از نزد او برگشتم و از همه بر او نگرانتر بودم، فردا نزد او رفتم و آرام شده بود گفتم؟ قربانت: دیروز که از برت رفتم و چه درد سختی داشتی، فرمود: گفتم: اندازه ای برنج شسته شد و خشک شد و کوفته شد و از آن کف کردم و شکمم بسته شد(2).

1- . المحاسن: 502

2- . المحاسن: 503

3. محاسن: به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که شکمم درد آمد، یکی به من گفت: برنج را بشو و در سایه خشک کن و نرم کن و در هر بامداد کفی از آن برگیر، اسحاق حریری در آن افزوده که کمی آن را بو بده(1).

بیان: کافی:آن را به سندی از امام صادق علیه السلام آورده و از قول اسحاق جریری افزوده که کمی آن را بو بده و به وزن اوقیه باشد و آن را بنوش(2).

در صحاح گفته: اوقیه در زبان حدیث 40 درهم است و در گذشته چنین بوده ولی در عرف امروزه و اندازه پزشکان 10 و پنج هفتم درهم است.

4. محاسن: به سندی از محمّد بن فیض نقل شده است که نزد امام ششم علیه السّلام بودم، مردی آمد و به او گفت دخترم لاغر شده، شکم رفتن دارد، فرمود: چه بازت دارد از برنج با پیه، 4 یا 5 سنگ برگیر و بینداز در آتش و برنج در دیگ بریز و بپز، و پیه قلوه تازه بگیر و چون برنج پخته شد، پیه را با سنگهای داغ در کاسه انداز کاسه دیگر سرپوش آن کن، و سخت بجنبان و ضبط کن که بخار آن بیرون نیاید و چون پیه آب شد روی برنج نه تا آن را کف کند(3).

بیان: در بحر الجواهر گفته: در منافع برنج که چون از آردش آب برنج رقیقی بسازند و در پختش بهمراه پیه قلوه بز خوب دقت کنند برای اسهال(4) خوب است، و این آزموده است.

5. محاسن: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که سخت بیمار شدم و شکم رفتن گرفتم و تنم از میان رفت و گفتم: برنج بو دادند و آن را قاووت کردم و از آن نوش کردم و تنم بازگشت(5).

1- . المحاسن: 503
2- . الکافی 6: 342
3- . المحاسن: 503
4- . السجج (با دو جیم) یعنی اسهال
5- . المحاسن: 503

6. طب: به سندی از امام پنجم علیه السّلام نقل شده است که مردی از درد زحیر به او نالید، فرمود: گل ارمنی بگیر و با آتش نرم آن را بو بده، و از آن سفوف کن که درد آرام شود(1).

7. طب: و از او علیه السّلام نقل شده است که برای زحیر فرمود: یک جزء خربق(2) سفید، یک جزء بذر قطونا، و یک جزء صمغ عربی و جزئی هم گل ارمنی را با آتش نرم بو ده و از آن سفوف کن(3).

بیان: دلالت دارد به جواز مداوا با گل ارمنی، و مشهور حرمت آن است مگر از ناچاری و انحصار دارو بدان که مشهور جواز است در آن بلکه قولی است که مطلقا حرام است مداوای به حرام و مسأله خالی از اشکال نیست.

8. مصباح: امام صادق علیه السلام پرسیدند از گرفتن گل ارمنی برای شکسته آیا رواست؟ فرمود: باکی بدان نیست، هلا که آن از خاک گور ذی القرنین است و تربت قبر امام حسین به از آن است(4).

طبرسی هم مکارم: بی سندش آورده و مبطون را به کسیر افزوده(5).

9. طب: از امامی علیهم السّلام نقل شده است که برای درد معده و سردی و ناتوانی آن فرمود: یک رطل خیار چنبر بگیرند و پوست کنند و بکوبند و یک شبانه روز در یک رطل آب بخیسانند و آن را از صافی بگذرانند و سفلش را بریزند و یک رطل عسل با صافی آن و دو رطل افشرده به و 40 مثقال روغن گل بیامیزند و با آتش نرمی بپزند تا سفت شوند، و آنگاه دیگ را از سر آتش فرو آرند و بنهند تا سرد شود و چون سرد شد از فلفل، دار فلفل، قرفه قرنفل، قرنفل، قاقله زنجبیل، دارچین و جوز بوّا هر کدام سه مثقال بکوبند و بیامیزند و بر آن ریزند و با هم خمیر کنند و در

1- . الطب: 65
2- . خربق مانند جعفر گیاهی است که برگ آن مانند لسان الحمل است
3- . الطب: 65
4- المصباح: 510

5- . المكارم: 190

کوزه سبزی نهند، و هر بار ناشتا دو مثقال بخورند که معده را گرم کند و طعام را هضم کند و بادهای مفاصل همه را بخواست خدا ببرد(1).

10. طب: به سندی از محمّد بن اسحاق بن فیض نقل شده است که من نزد امام ششم علیه السّلام بودم، مردی از شیعه برش آمد و گفت: یا ابن رسول اللَّه دخترم آب شد و لاغر شد. بیماریش به درازا کشید، و دچار شکم رفتن پی در هم شده. فرمودش چه ات بازداشته از این برنج با پیه با برکت، همانا پیه را خدا بر بنی اسرائیل غدقن کرد برای بزرگی برکتش، چه مانع است که به او بخورانی تا خدا دردش را ببرد، شاید تو هم کنی که نپذیرد از بس که او را درمان کردی و دارو دادی.

گفت: یا ابن رسول اللَّه، چه کنم با آن؟ فرمود: چهار سنگ بگیر و در آتش گذار و برنج را در دیگ بریز و بپز، و پیه قلوه تازه بگیر و چون برنج پخته شد، پیه را با سنگهای داغ

در کاسه انداز کاسه دیگر سرپوش آن کن، و سخت بجنبان و ضبط کن که بخار آن بیرون نیاید و چون پیه آب شد روی برنج نه تا آن را کف کند

مرد معالج گفت: بخدا که نیست شایان پرستش جز او، یک بار بیشتر به او نخوراندم که خوب شد.

11. و از همان به سندی از یونس بن یعقوب نقل شده است که امام صادق علیه السلام به من فرمود: آنگاه که در بیماری زحیرش او را پرستاری میکردم، وای بر تو ای یونس میدانی من در این بیماری الهام یافتم که برنج بخورم، و فرمان دادم تا شسته شد و خشک کرده شد و بو داده شد و کوبیده شده و پخته شد و با پیه آن را خوردم و خدا درد را از من برد(2).

12. طب: به سندی از محمّد بن ابراهیم جعفی نقل شده است که مردی نزد امام هشتم علیه السّلام نالید از اینکه شکمدرد کشنده ای دارد و از او خواست به درگاه خدا عزّ و جلّ برایش دعا کند که از بس دارو گرفته درمانده شد و سودی نبرده بلکه غلبه و سختی آن افزوده،

1- . الطب: 71
2- . الطب 100

گفت: امام لبخندى زد و فرمود: واى بر تو، البته دعاى ما به درگاه خدا مقامى دارد، و من از خدا خواهم به حول و قوتش به تو تخفيف دهد و چون كارت سخت شد و به تو پيچيد يک دانه گردو بگير و به آتش انداز تا چون بدانى كه مغزش برشته شده و آتش آن را دگرگون كرده پوستش كن و بخور كه فورا آرام مى شود.

گفت: به خدا يک بار بيشتر اين كار را نكردم كه شكمدردم به خواست خدا عزّ و جلّ آرام شد(1).

13. طب: به سندى نقل شده است كه ذريح محاربى قرقر شكمش را به امام ششم عليه السّلام شكوه كرد فرمود: دردت آورد؟ گفت: آرى، فرمود: چه بازت ميدارد از سياه دانه و عسل براى درمان آن(2).

14. عياشى: به سندى نقل كرده است كه مردى نزد امير المؤمنين عليه السّلام آمد و گفت: يا امير المؤمنين دردى در دل دارم فرمودش همسر دارى؟ گفت: آرى، فرمود: با رضاى دلش چيزى از مال او در خواست كن كه به تو ببخشد و با آن عسلى بخر و آب باران بر آن بريز و بنوش كه من شنيدم خدا در كتابش ميفرمايد:

«و فرو فرستاديم از آسمان آب با بركت 9. ق» و فرموده «بر آيد از شكمشان نوشى چند رنگ در آن درمانست براى مردم 49. النحل» و فرموده: «اگر دل خوش دارند كه چيزى از مهر به شما دهند بخوريد گوارا و خوش 4. النساء» درمان شوى ان شاء اللّٰه گويد انجام دادم و شفا يافتم(3).

15. كافى: به سندى از محمّد بن عمرو بن ابراهيم نقل شده است كه پرسيدم از ابى جعفر عليه السّلام و ناليدم به او از سستى معده ام فرمود: حزائه را با آب سرد بنوش، انجام دادم و آنچه دوست داشتم يافتم(4).

بيان: حزائه يک گياه دشتى است مانند كرفس جز اينكه برگش پهنتر است و به فارسى آن را بيوزا گويند.

1- . الطب: 101

2- . الطب: 100
3- . تفسیر العیاشی 1: 118
4- . روضه الکافی: 191

16. کافی: به سندی از حمران نقل شده است که امام صادق علیه السلام دلدردی داشت و فرمود: تا برنج را پختند و سماق بر آن نهاد و خورد و خوب شد(1).

17. و از همان به سندی از عبد الرحمن بن کثیر نقل شده است که در مدینه بیمار شدم و شکم رفتن گرفتم امام ششم علیه السّلام به من فرمود قاووت گاورس بگیرم و با آب زیره بنوشم و عمل کردم و شکمم بسته شد و خوب شدم(2).

بیان: ابن بیطار گفته: رازی گوید: گاورس و دخن و ذرت طبع را بندند و تن را خشک کنند، و هر جا خواهند طبع بسته شود از آنها سود برده شود، دیسفوریدس گفته: غذا بودن آنها از دانه های دیگری که نان شوند کمتر است و چون آنها نان شوند شکم را بندند و بول را گشایند و چون بو داده شود و گرم به شکم بندند برای درد دل خوب است و دردهای دیگر. پایان..

و گویم: شاید پیوست زیره برای دفع ضرر جاورس است و ثقل آن و برای تقویت معده و تحلیل باد آن، با اینکه یکی از اطباء گفته جاورس بسا مزاج را نرم کند و برخی دانه ها آن را دفع کنند.

18. کافی: به سندی از حمران نقل شده است که امام صادق علیه السّلام دلدردی داشت و فرمود: برنج برایش پختند و سماق بر آن نهادند و آن را خورد و خوب شد(3).

گویم: آنچه مناسب این باب است در باب برنج بیاید.

1- . الکافی 6: 342
2- . الکافی 6: 345
3- . الکافی 6: 342

باب شصت و سوم: درمان دردهای گلو و ریه و درمان سرفه و سل

روایات:

1. طب: به سندی از احمد بن بشّاره نقل شده است که در سالی به حج رفتم و به مسجد رسول صلی اللّه علیه و آله در آمدم و ناگاه امام هفتم علیه السّلام در سوی چاه نشسته، نزدش رفتم و سر و دستش را بوسه زدم و بر او سلام دادم و به من پاسخ داد و فرمود:

بیماریت چگونه است؟ گفتم: هنوز گرفتارم، من دچار سل بودم، فرمود: این دارو را از مدینه بگیر پیش از آنکه به مکه بروی و بدان برسی که خوب شوی به خواست خدا.

دوات و کاغذ در آوردم و به ما دیکته کرد: سنبل. قاقله زعفران عاقر قرحا، بنج، خربق، فلفل سفید، اجزاء برابر، ابرقیون دو برابر، کوبیده شوند با پارچه حریر بیخته شوند و با عسل آب کرده خمیر شوند، مسلول هنگام خواب به اندازه یک نخود با آب گرم بخورد، و تو بیش از سه شب نخوری که خوب شوی به خواست خدا تعالی من چنین کردم و خوب شدم به خواست خدا(1).

بیان: مقصود از بنج (بنگ) تخم یا برگ آن است پیش از آنکه ساخته و مست کننده شود، بسا گفته اند نوعی دیگر است جز آنکه از آن مست کننده سازند، ابن بیطار در جامع خود گفته: بنج در عربی سیکران است، دیسقوریدس گفته: شاخه های کلفت و برگ پهن دارد و درازی را شاید، در اطراف پراکنده شود

ص: 171

1- . الطب: 85

و به سیاهی زند، ساقش ریش دارد و شاخه اش بر میدهد، مانند گلنار است در شکل و در طول شاخه ها پراکنده است یکی پس از دیگری، و هر کدام طبقی مانند سپر دارند و بر آن است و پر از تخم است شبیه به تخم خشخاش و آن سه صنف است.

1. روغن دار که به رنگ فرفیر زند و برگش مانند گیاه عین لوبیا است و سیاه است و گلش مانند گلنار است و تیغ دارد.

2. گلش به رنگ گل سیب است و برگ و گلش از صنف یکم نرمتر و تخمش به سرخی زند مانند تخم گیاهی است بنام «اروسمین» که همان تو زری است، و این دو صنف جنون آور و خواب آورند و پستند و سودی طب:ندارند.

3. که در طب سودمند است که از همه نرمتر و روانتر است و رطوبتی دارد که به دست چسبد، و گرد مانندی که ریش نشده بر او است گلش زرد و تخمش زرد است و نزدیک دریا روید و در خرابه ها، و اگر این صنف نباشد به جایش آن صنفی که گل سرخ دارد به کار میرود.

و اما آن صنفی که تخمش سیاه است باید دور ریخته شود چون بدتر از همه است، و بسا میوه و برگ و شاخه همه را تر بکوبند و شیره اش را بگیرند و با خورشید بخشکانند، و همانا تا یک سال به کار رود چون به زودی بگندد و فاسد شود، و گاهی تخم را جدا گیرند که خشک است و بکوبند و آب گرم بر آن ریزند تا شیره اش درآید، و شیره این گیاه بهتر از صمغ آن است و درد را زودتر آرام کند، و بسا این گیاه را بکوبند و با آرد گندم بیامیزند و از آن قرصه ها سازند و انبار کنند، گفته است چون بنگ را بخورند بیهوشی آورد و فکر را پریشان کند مانند شوکران از طلا.

رازی گفته هر که بنگ نوشد به سختی مست شود و اندامش سست گردد و کفی از دهنش برآید و چشمش سرخ شود.

عیسی بن علی گفته: هر که مقدار دو درهم از تخم بنگ سیاه نوشد او را بکشد و دیوانه شود و همه تنش سرد شود و رنگش زرد شود، و زبانش خشک و چشمش تاریک گردد و تنگی نفس سختی گیرد، و مانند دیوانه باشد، و سخن نگوید.

ص: 172

جالینوس گفته: بنگ تخم سیاه دیوانگی یا بیهو شی آورد، و تخم سرخ معتدل در نیرو نزدیک به آنست و برای آدمی سزد که از هر دو خودداری کند و حذر نماید و کناره کند که سودی ندارند، و اما بنگ سفید تخم و سفید گل سودمندترین چیزها است در طب، و در درجه سوم چیزها است که خنک کنند. پایان..

ابر قیون معرّب «فربیون» است که آن را «فرفیون» هم گویند، گفتند: صمغ مازربون است گرم و خشک است از درجه 4 و گفته اند خشک است از درجه 3 نوش یک قیراط تا یک دانگش بلغم را از دو ران و پشت و روده ها بکشد. و برای عرق النساء و قولنج سودمند است.

2. طب: به سندی از محمّد بن عبد السّلام نقل شده است که با گروهی از مردم خراسان نزد امام رضا علیه السّلام رفتیم و سلام دادیم و جواب داد. و هر کدام خواهشی کردند و آن را برآورد. و آنگاه به من نگاه کرد و فرمود: تو هم نیاز خود را بخواه. گفتم یا ابن رسول اللّه من به تو از سرفه سخت شکایت دارم. فرمود: تازه است یا کهنه؟ گفتم: هر دو. فرمود: فلفل سفید یک جزء و ابرقیون دو جزء. خربق سفید یک جزء سنبل یک جزء. قاقله یک جزء زعفران یک جزء بنگ یک جزء بگیر و بکوب و

از پارچه حریر بگذران و با دو برابر وزن همه با عسل آب کرده خمیر کن، و برای سرفه کهنه و نو یک قرص با آب رازیانه هنگام خواب خورده شود و آبش نیم گرم باشد نه سرد، و این دارو ریشه آن را بکند(1).

3. کافی: به سندی از ابن اذینه نقل شده است که مردی در حضور من از امام صادق علیه السّلام در باره سرفه شکوه کرد به او فرمود: در کف مشتت مقداری کاشم و برابرش شکر بریز و یکی دو روز سفوف کن، ابن اذینه گفت من آن مرد را پس از آن برخورد کردم، گفت: جز یک بار عمل نکردم و از من برفت(2).

بیان: کاشم «انجدان رومی» است فیروزآبادی آن را ذکر کرده اطباء گفتند: گرم و خشک است به درجه سه و گویا این سرفه از بلغم و سردی بوده با اینکه

1- . الطب: 86
2- . روضه الکافی: 262

ممکن است بر اثر خشکی مانع ریختن اخلاط به شش گردد در قانون گفته: برای دبیلات درونی خوب است.

4. طب: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که نیافته برای درد گلو مانند نوشیدن جرعه شیر(1).

5. و از همان به سندی از مفضّل نقل شده است که پرسیدم از امام صادق علیه السّلام که یا ابن رسول اللّه در راه رفتن نفسم به شماره افتد تا بسا در فاصله میانه خانه ام و خانه ات دو جا بنشینم فرمود: ای مفضّل از شاش شتران بنوش گفت: نوشیدم و خدا دردم را زدود(2).

بیان: جوهری گفته است ربو نفس عالی است و گفته است لقاح با کسر شتر است با اعیانش, و مفرد آن لقوح است و به معنای دوشا است.

1- الطب: 89
2- . الطب: 103

باب شصت و چهارم : زکام

روایات:

1. طب: به سندی از ابراهیم بن ابی یحیی نقل شده است که به امام صادق علیه السلام شکوه کردم از زکام فرمود: از کار خداست و سپاه خداست که فرستاده تا دردی را از تنت ریشه کن کند و چون ریشه کن کرد باید یک دانگ سیاه دانه و نیم دانگ کندش بگیری و کوبیده شود و در بینی دمیده شود که زکام را ببرد و اگرت شود که آن را هیچ درمان نکنی به جا آور که در آن منافع بسیاری است(1).

بیان: کندش را در قاموس گفته: ریشه های گیاهی است که درونش زرد و بیرونش سیاه است استفراغ آور و مسهل و برطرف کننده بهق است و کوبیده اش که در بینی دمند عطسه آرد و دیده تار را روشن کند و شب کوری را ببرد. پایان..

ابن بیطار گفته: درختش در آنچه گفتند: مانند کسکراست دیفورس گفته اثرش قطع بلغم و خلط سیاه سفت است و بادها را از سوراخهای بینی دور کند.

حبیش بن حسن گفته: در نخست درجه سه گرمی است و در خشکی پایان درجه سه است داروئی است پر گرم و نوشیدنش خطر بزرگی دارد.

ماسرجویه گوید: کندش مزه تیزی دارد، و سائیده اش در بینی عطسه خیز است، و نوش به اندازه از آن به خوبی استفراغ آورد.

کندی گفته: ابو نصر ماه و ستاره را نمیدید در شب و به اندازه یک عدس کندس با روغن بنفشه سعوط کرد و در شب نخست یک خرده ستاره را دید، و در

1- . الطب: 64

شب سوّم به خوبی آن را دید، و دیگری هم آزمود و چنین بود، و آن برای شب کوری به خوبی سودمند است.

2. طب: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که به مؤدب فرزندانش فرمود: چون یکی از آنها زکام شوند به من خبر ده، و او به وی گزارش میداد و او چیزی نمیگفت، مؤدب میگفت: به من فرمودی تو را خبر دهم و من خبر دادم چیزی پاسخ ندادی، فرمود: کسی نیست جز آنکه در او رگی از خوره است و چون بجنبد خدا آن را به وسیله زکام دفع کند(1).

3. مکارم: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت است که زکام سپاهی است از سپاههای خدا عزّ و جلّ آن را در برابر دردی فرستد و به خوبی آن را فرود آورد و دفع کند(2).

4. و از امام ششم علیه السّلام در باره زکام روایت است که پنبه ای به روغن بنفشه آلوده کن و هنگام خواب در نشیمن خود بردار که برای زکام سودمند است ان شاء اللّه تعالی(3).

5. کافی: به سندی از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که زکام سپاهی است از خدا عزّ و جلّ که برای درد فرستد تا آن را از میان ببرد(4).

6. و از همان به سندی تا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت شده است که هیچ آدمیزاده نیست جز دو نوع رگ دارد یکی در سر که خوره را بجنباند و یکی در تن که پیسی آورد(5)

و چون رگ سر جنبد خدا زکام را بدان مسلّط کند تا هر دردی در آن است بیرون روانه کند، و چون رگی که در تن است بجنبد خدا دمل را بر آن مسلّط کند تا

1- . الطب: 107
2- . المکارم: 435
3- . المکارم 435
4- . روضه الکافی: 382

5- . روضه الکافی: 382

درد آن را روان کند بیرون، و چون یکی از شماها در خود زکام یا دمل بیند خدا عزّ و جلّ را به عافیت سپاس کند فرمود: زکام فضولی است در سر.

8. دعوات راوندی: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ آدمی نیست جز اینکه در سرش رگی است

از خوره و خدا زکام را فرستد تا آن را آب کند، هر کدام زکام شدید بگذاریدش و درمانش نکنید تا خدا خود درمانش کند.

8. کافی: به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله زکام را درمان نمیکرد و میفرمود: کسی نیست جز اینکه رگی از خوره دارد، و چون زکام شود آن را از بین میبرد(1).

9. خصال: به سندی تا پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت شده است که بد ندارید چهار چیز را که برای چهار چیزند: زکام امان است از خوره، بد ندارید دمل ها که امانند از پیسی، بد ندارید چشم درد را که امان است از کوری، بد ندارید سرفه را که امان است از فلج(2).

گویم: در نهایه گفته: زنان زیرک حزائه نوشند برای طشّه، و آن دردی است برای مردم چون زکام آن را طشه نامند برای آنکه چون به دردمند در آویزد عرق نرمی ریزد چون باران نرم.

1- . روضه الکافی: 382
2- . الخصال: 97

باب شصت و پنجم : درمان بادهای دردناک

روایات:

1. طب: به سندی از جابر بن حیان(1) صوفی نقل شده است که به امام صادق علیه السّلام نوشت: یا ابن رسول اللّٰه بادی پیچان در سر تا پایم پیچیده و مرا باز داشته به درگاه خدا برایم دعا کن، دعا کرد و به او نوشت: از سعوط عنبر و زنبق در ناشتا استفاده کن تا خوب شوی ان شاء اللّٰه و انجام داد و گویا از بند رها شد(2).

2. و از همان به سندی از صباح بن محارب نقل شده است که نزد امام هادی علیه السلام بودیم و یاد شد که شبیب بن جابر دچار باد بدی شده و چهره و چشمش هر دو کج شدند فرمود: 5 مثقال قرنفل بگیرند و در بطری شیشه خشکی کنند و سرش را سخت ببندند و آن را در گل گیرند و در تابستان یک روز و در زمستان دو روز در آفتاب نهند و آنگاه آن را برآرند و نرم بسایند و با آب باران بیامیزند تا چون خمیر نرمی شود و به پشت بخوابد و آن گرد قرنقل را بر شقّ کج شده بمالد و به همان حال بماند تا قرنفل خشک شود، و چون خشک شود خدا دردش را بردارد و به بهترین حال خود برگردد به خواست خدا، و یاران ما زود بر او رفتند و او را بدان مژده دادند و بدان چه فرموده بود درمان کرد و به بهترین حالی که بود باز گردید

به یاری خدا تعالی(3).

3. کافی: به سندی از بکر بن صالح نقل شده است که شنیدم امام هفتم علیه السّلام میفرمود: برای درمان باد پیچان و حام و ابرده در مفاصل، مشتی حلبه و

1- . در برخی نسخ جابر این حسان
2- . الطب: 70
3- . الطب: 70

مشتی انجیر خشک را در آب فرو بر و آنها را در دیگی که گنجند بپز و صاف کن و سرد کن و یک روز نه یک روز بنوش تا در همه روزها پر یک قدح رومی نوشیده باشی(1).

توضیح: گویا مقصود از باد پیچان آن است که میان پوست و گوشت باشد و آنها را از هم جدا کند یا بادی که در پشت افتد و مانند آن مانند قولنج و آدمی نتواند بجنبد، حام را برایش معنائی نیافتیم و شاید خام به خاء نقطه دار باشد یعنی بلغم نپخته یا مقصود باد ملازمی است، و ابرده را فیروزآبادی گفته: سردی در درون است و در نهایه گفته به همزه کسره دار و راء درد معروفی است از غلبه سردی و رطوبت که از جماع بیندازد.

در قانون گفته: حلبه گرم است در پایان درجه یک و خشک است در درجه یک و دارای رطوبت غریب، پخته نرم کنی است، ورمهای بلغمی و سخت را تحلیل برد، و جوشهای درون را نرم کند و بپزد، و آواز را صاف کند، و سینه و گلو را نرم کند، و سرفه را آرام کند به ویژه اگر با عسل یا خرما یا انجیر پخته شود و بهتر این است که با خرمای لجیم همراه شود، و شیره آنها گرفته شود، و با عسل بسیار آمیخته گردد و روی آتش پخته به اندازه اعتدال سفت گردد، و به فاصله درازی پیش از خوراک مصرف شود پخته آن با سرکه برای ناتوانی معده خوب است و پخته اش با آب خوب است برای زحیر و اسهال.

1- . روضه الکافی: 191

باب شصت و ششم : درمان چکیدن ادرار و درد مثانه و سنگ مثانه

روایات:

1. طب: به سندی که عمرو افرق نقل شده است که به امام باقر علیه السّلام از چکیدن ادرار شکوه کرد، فرمود: اسفند را بگیر و شش بار با آب سرد بشو و یک بار با آب گرم وانگه در سایه خشک شود و با روغن کنجد خالص خیس شود، و ناشتا سفوف شود که چکیدن را به خواست خدا ببرد.

بیان: ابن بیطار گفته: اسفند سفید است و سرخ، سفیدش عربی است، جالینوس گفته: نیرویش لطیف است و گرم است در درجه سه و از این رو اخلاط چسبنده را برطرف کند و با بول برآورد، مسیح دمشقی گفته: کرم کدو را از شکم برآورد، و مالیدن آبش برای قولنج، عرق النساء، درد رانها خوب است و سینه را پاک کند و بلغم چسبنده شش را دفع کند، بادی که در روده ها رخ دهد تحلیل برد، رازی گفته: خون حیض و بول را بگشاید.

حبیش گفته: قی آور و مست کننده است مانند می یا نزدیک به آن، از دانه اش 25 درهم بگیرند و با آب شیرین چند بار بشویند، سپس خشک کنند و در هاون بکوبند و با الک بویزند، و 6 وقیه آب جوشانده بر آن بریزند، و در هاون

با چوبی زیر و رو کنند و در پارچه حریر مانندی صاف کنند و سفلش به دور اندازند و بر آن شیره کشیده 3 وقیه عسل و دو وقیه روغن کنجد بریزند که قی فراوان آورد و جز او گفته: اگر یک و نیم مثقال از نسائیده اش را 12 شب سفوف کنند عرق النساء را درمان کند و مجرّبست. پایان..

2. طب: به سندی از خرازینی(1) که نزد یکی از از ائمه علیهم السّلام رفتم و سلام دادم و از او خواستم برای برادرم که دچار سنگ است و خواب ندارد دعا کند، فرمود: برگرد، و هلیله سیاه، بلیله، املج، کور، فلفل، دارفلفل، دارچینی، زنجبیل، شقاقل، وج، انیسون، خولنجان، اجزاء برابر بگیر، کوبیده شوند و بیخته شوند و با روغن تازه گاو خیس شوند و با عسل آب کرده دو برابر وزن همه یا با فانید خوب معجون شوند، و شربتی از آن معجون باندازه فندق یا دانه مازو باشد(2).

بیان: کور براء بی نقطه همان مقل است که صمغ درختی است در بلاد عرب.

ابن بیطار از جالینوس نقل کرده: پندارند که مقل عربی بنوشند، سنگ کلیه را پخش کند و بول را بگشاید و بادهای درهم نپخته را ببرد و دور کند، در قاموس گفته: شقاقل ریشه درختی است هندی که پرورش دهند و نرمش کنند و باه را بهیجان آورد. پایان..

وجّ - به فتح جیم. ریشه گیاهی است که در حوضها و کناره آبها روید گرم است و خشک در درجه سه، اخلاط سخت را نرم کند، بول را گشاید، سختی طحال را براندازد برای درد پهلو و سینه و دل خوب است انیسون داروی معروفی است و گفتند گرم است و خشک در درجه سه بادها را ببرد و بول و حیض را بگشاید، سدّه کبد و طحال را براندازد، ابن سینا گفته: سدّه و بسته گی قلوه ها، مثانه و رحم را گشاید.

فانید: گویا شکر پنیر یا نقل شکری مانند آن است، در بحر الجواهر گفته صنفی شکر سرخ رنگ است گرم است و تر در درجه یکم، فانید سجزی خوبتر آن است که آرد ندارد و خزائنی فروتر از آن، در قاموس گفته: عفص درخت بلوط است که یک سال بلوط دهد و یک سال عفص.

و من گویم: عفص در فارسی «مازو» است.

ص: 181

1- . در برخی نسخ خرازی
2- . الطب: 3

باب شصت و هفتم :درمان درد مفاصل و عرق النساء

روایات:

1. طب: به سندی از احمد بن ریاح پزشک نقل شده است که بر امام علیه السّلام عرق النساء را عرضه کرد فرمود: کسی که عرق النساء دارد یک ناخن چیده برگیرد و در جای عرق نهد و بندد که نافع است به خواست خدا، آسان و سود نقد دارد.

و چون بر صاحب درد سخت شود و پر بزند دو نکته بگیرد و به هم بندد و رانی که عرق النساء در آن است از بالا تا قدم هر چه سخت تواند ببندد تا آنجا که بسا بیهوش گردد، و در این حال باید ایستاده باشد، و باطن کف پای دردناک را سخت ببندد بفشارد تا از آن خون سیاهی برآید، و جای آن را با نمک و زیت پر کند و خوب می شود بخواست خدا عز و جل.(1).

1- . الطب: 76

روایات:

1. طب: به سندی از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که برای زخم قیر تازه بگیر و برابرش پیه بز تازه و پارچه نویا بستوی نو بیاور و بیرونش با قیر بیالا و آن را روی چند تکه خشت گذار و آتش نرمی زیر آن بنه از نماز ظهر تا عصر سپس تکه کتان کهنهای برگیر و روی دست بگذار و قیر را بر آن بمال و روی زخم گذار و اگر زخم عمق دارد، کتان را فتیله کن و قیر را در زخم بریز و فتیله را در آن بگذار(1).

بیان: قیر طری، در نسخه ای قعر قیر، آمده یعنی عمق و درون آن. و الدس به معنای پنهان کردن است.

2. دعوات راوندی: آمده است که متوکل دملی در آورد و بیمار دم مرگ شد از اثر آن، و کسی جرات نمیکرد که آهنی بدو نزدیک کند، مادرش نذر کرد که اگر بهبود یابد مال فراوانی از خود به امام دهم بدهد، فتح بن خاقان به متوکل گفت کاش بفرستی نزد این مرد. یعنی امام دهم علیه السّلام. و از او بپرسی، بسا داروئی بدهد که خدا بدان بتو فرجی دهد، گفت بفرستید نزد او، پیک رفت و برگشت و گفت: ابو الحسن میفرماید از گال زیر دنبه گوسفند بگیرید و با گلاب مخلوط کنید و بر دمل نهید که به خواست خدا سودمند است.

کسانی که در حضور متوکل بودند این دستور را به باد مسخره گرفتند، فتح گفت: تجربه اش زیانی ندارد به خدا که من امید بهبود یافتن دارم، و گال را حاضر کردند و با گلاب بر روی دمل نهادند و سر باز کرد و هر چه در آن بود بر آمد و

1- . الطب: 139

مژده سلامتی او را به مادر متوکل دادند، و ده هزار اشرفی به مهر خودش برای امام علیه السّلام فرستاد، و متوکل از بیماری در آمد.

گویم: تمام این حدیث در ابواب تاریخ آن امام است علیه السّلام.

بیان: مراد از کسب چیزی است که زیر پای چارپایان است و در قاموس گفته است کسب با ضمه عصاره دهان است داوی است که آب و مانند آن آمیخته شده است.

3. علل: از محمّد بن علی بن ابراهیم نقل شده است که علت آبله این است که چون مردم حبشه فیل آوردند تا خانه کعبه را ویران کنند خدا پرنده ابابیل را فرستاد و هر کدام 3 سنگ داشتند دو در دو چنگ و یکی در نوک و به آنها پرتاب کردند و به سر آنها خورد و از ته آنها در آمد و مردند، هر کدام ماندند آبله گرفتند و باد کردند و پخته شدند تا مردند و این مایه آبله شد که مردم از هم واگرفتند.

4. مجمع البیان: به سندی از سهل بن سعد ساعدی نقل شده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روز احد در جنگ شرکت کرد و دندان پیشین او شکست و خود بر سرش فرو نشست، و فاطمه دخترش خون او را شست و علی بن ابی طالب آب میریخت با سپر و چون فاطمه دید آب خون را میافزاید تکه حصیری گرفت و سوزاند تا خاکستر شد و آن را بر زخم گذاشت و خون بند آمد.

تأیید: یکی از پزشکان ماهر گفته خاکستر بردی اثر نیرومندی دارد در بند آوردن خون زیرا خوب خشک کند و کم بگزد، زیرا چیزهای خشک کن اگر گزش داشته باشند بسا خون را تحریک کنند و ورم آورند، و این خاکستر چون با سرکه در بینی خوندماغ دمیده شود، خون بینی او را بند آورد، و بسا در درون ریشهای روده در آورده شود.

کاغذ مصری هم همین اثر را دارد و جالینوس از آن قدردانی کرده، و بسیار شده که خون را بند آورده و این کاغذ مصری که جالینوس ذکر کرده در دیرین از همان برگ بردی ساخته میشده ولی امروز ساخته نمیشود، بردی سرد و خشک است در درجه 2 و خاکسترش قرحه های بد را باز دارد از پهن شدن.

گویم: این روایت را حموی در کتاب احکام در صفت طب از دو صحیح آورده از سهل بن سعد. سپس گفته: مقصود در اینجا حصیری است که از بردی میسازند، و آن برگ گیاهی است که در میان آبها روید و خاکسترش اثر خوبی دارد برای بند آوردن خون.

سپس از نقل مانند آنچه ذکر شد گفته از قول ابن سینا که آن از خونریزی مانع شود، و بر زخم تازه پاشند و آن را به هم آرد، و کاغذ مصری در قدیم از آن ساخته میشد، مزاجش سرد و خشک است و خاکسترش برای آکله دهن خوب است، و ریزش خون را بند آورد، و قرحه های بد را از پراکندگی باز دارد.

ص: 185

باب شصت و نهم : دارو برای درد شکم و پشت

روایات:

1. طب: از احمد بن ریاح پزشک نقل شده است که این نسخه را بر امام علیه السّلام برای درد شکم و پشت عرضه کردم و آن را پسندید، شیره عسل خشک با ریشه انجدان از هر کدام 10 مثقال و 2 مثقال افتیمون که هر کدام جدا کوبیده شوند و از حریر(1) گذرانده شوند یا پارچه ای مانند آن جز که افتیمون بیختن ندارد و همان نرم کوبیده شود، و همه را با هم با عسل آب کرده معجون کنند و 2 مثقال آن را هنگام خواب با آب نیم گرم بنوشند(2).

بیان: ابن بیطار به نقل از خلیل بن احمد گفته: لبنی درختی است که شیره ای چون عسل دارد که آن را «عسل لبنی» گویند و بار دیگر گفته: عسل لبنی مانند عسل است جز اینکه شیرین نیست و از درخت لبنی گیرند.

و از قول ابو حنیفه گفته: از درختی دوخته شود که مانند دودم است و از این رو «میعه» نام دارد چون مایع است.

رازی در «الحاوی» گفته: لبنی همان میعه است.

اسحاق بن عمران گفته: میعه درخت ارجمندی است پوستش میعه خشک است و از آن میعه روان گیرند و صمغ این درخت همان لبنی است که «مقیّد الرّهبان» است و آن صمغ بسیار سفیدیست.

1- . در المصدر: با حریر یا پارچه ای نرم
2- . الطب: 87

ابو جریح گفته: میعه صمغی است که از درختی در بلاد روم روان شود که از آن دوشند و آن را بپزند

و پوست آن درخت را هم بفشارند و فشرده آن میعه روان است و بماند تا سفت شود و میعه خشک نام شود.

جالینوس گفته: میعه گرم کند و نرم کند و بپزد و از این رو درمان سرفه زکام، نوازل و سینه گرفتن است و خون حیض را بگشاید چون نوشیده شود یا استعمال گردد از زیر.

حبیش بن حسن گفته: برای بادهای سخت خوب است و چون نوش شود یا از برون تن استعمال شود اندام را بگشاید در قاموس گفته: لبنی بر وزن بشری است.

در بحر الجواهر است که انجدان معرب انگدان است و آن گیاهی است سفید و هم سیاه و سیاهش خوردنی نیست و حلتیت صمغ آن است گرم و خشک است در درجه 3 نرم کننده و آب کننده است گفته افتیمون: تخم است و گل و شاخه های ریز، مزه اش کرف است و نیرومندتر از حاشا است و گفته اند: نوعی از آن گرم و خشک است در درجه 3 و گفته اند: خشک است در آخر درجه 1. مسهل سوداء و بلغم و صفراء است و بیشتر در سوداء اثر دارد.

2. کافی: به سندی از ابی الحسن علیه السّلام نقل شده است که هر که آب پشتش دگرگون شده شیره تازه و عسل برایش خوب است(1).

بیان: دگرگونی آب پشت کنایه از این است که نمیتواند فرزنددار شود.

جوهری گفته است: محلوب یعنی شیری که دوشیده شده باشد.

1- . روضه الکافی: 191, و پنهان نیست که این روایت به این فصل ارتباطی ندارد

باب هفتادم: درمان بواسیر و برخی بیماریهای نادر

روایات:

1. محاسن: به سندی از زراره نقل شده است که دیدم دایه ابی الحسن به او برنج میداد و بر سر آتش میزد و من از آن غمگین شدم و نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و فرمود: به نظرم غم تو از عمل دایه است با ابو الحسن گفتم: آری قربانت، فرمود: آری برنج بهترین خوراک است: روده ها را گشاد کند و بواسیر را ببرد و ما رشک بریم به مردم عراق که برنج و غوره خرما میخورند. چون هر دو روده را گشاد کنند و بواسیر را ببرند(1).

2. و از همان: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که تره بواسیر را ریشه کن کند و ادامه اش امان از خوره است.

تایید: در قانون گفته: کراث. تره. شامی است و نبطی و یک نوع دشتی که میانه تره و سیر است و آن به دارو مانندتر است تا غذاء، نبطی در درمان اثردارتر است از شامی، گرم است در درجه سه و خشک در درجه دو، و دشتی گرمتر و خشکتر است، و از این رو پست تر است. تا گفته: برای بواسیر خوب است چه بپزی و بخوری و چه شیاف کنی، و باه را بجنباند و تخمش با دانه آس برای زحیر و خون مقعده است.

مؤلف بحر الجواهر گفته: بستانی دارد و دشتی، گرم و خشک است در درجه سه و از سیر و پیاز کمتر دیده را گرم کند و دردآورد و تیره سازد، در هضم کند است و برای معده بد است و کیموس بدی آورد، و اندکی قابض است، چون چند بار در

1- . المحاسن: 504

آب پخته شود و در آب سرد نهاده شود و با زیت کوبیده شود برای بواسیر خوب است.

ابن بیطار به نقل از ابن ماسر گفته: اگر کراث را خورند یا شیره پخته اش نوشند برای بواسیر سرد خوب است، ابن ماسر جویه گفته: اگر مقعد را با تخم کرّاث دود دهند بواسیر را ببرد و از ابن

ماسویه: که اگر با حرف برشته شود برای بواسیر خوب است.

3. محاسن: به سندی از مردی نقل شده است که دیده ابی الحسن علیه السّلام در خراسان تره میخورد نشسته و به او گفته شد: در آن کود است، فرمود: چیزی بدان نچسبد و آن برای بواسیر خوب است(1).

طب:به سندی از صیقل نقل شده است که نزد امام صادق علیه السّلام بودم و مردی او را پرسید از بواسیر سختی که برای دردمندش نسخه دادند یک پیاله کوچک از می خرمای سفت و قصد لذت ندارد بلکه برای دارو میخورد فرمود: نه و نه جرعه ای از آن، گفتم: چرا؟ فرمود: چون حرام است و خدا عزّ و جلّ چیز حرام را نه دارو نموده و نه درمان، بگیر تره سفید(2) و سرش که سفید است را ببر و آن را مشوی و خرد خردش ببر و کوهان شتر بگیر و آبش کن و روی کرّاث بریز و ده گردو بگیر و پوست کن و بکوب با وزن ده درهم پنیر فارسی و تره را بجوشان و چون پخت گرد و پنیر را روی آن بریز و آن را از سر آتش بردار و سه روز تا هفت روز ناشتا با نان بخور از خوراک دیگر پرهیز کن.

و پس از آن ابهل برشته کمی با نان و گردوی پوست کنده را بگیر و پس از صرف آن کوهان و کراث صرف کن به نام خدا نیم وقیه روغن شیره ناشتا بخور یک وقیه هم کندر نر بکوب و سفوف کن و باز نیم وقیه شیره آخر سه روز بخور و خوراک خود را به بعد از ظهر بینداز خوب میشوی ان شاء اللّٰه تعالی.

توضیح: در نهایه گفته سکرّجه با سین و کاف ضمّه دار

1- . المحاسن: 512

2- . در برخی نسخ: نبطی

و راء با تشدید ظرف کوچکی است که اندکی نان خورش در آن خورند و واژه فارسی است کراث بیضاء در بیشتر نسخه چنین است و شاید مقصود این است که ریشه آن سفید باشد چون ریشه برخی از آن مانند پیاز سرخ است و ظاهر این است که به جای بیضاء نبطی باشد چنانچه در برخی نسخه های درست آمده و گویا مقصود از پنیر فارسی شور آن است یا پنیر ترکی است.

در قاموس گفته: ابهل درخت بزرگی است که برگش مانند درخت گز است و میوه اش چون میوه درخت سدر و درخت عرعر نیست که جوهری تو هم کرده.

در قانون گفته: ابهل میوه عرعر است که چون زعرور است جز اینکه سیاه تر است، بوی تند خوشی دارد درختش دو دسته است یکی برگش چون برگ سرو و پرخار و پهن شود و دراز نشود، و دیگری برگش چون درخت گز و مزه اش چون سرو، خشک تر و کم حرارت تر است، و چون دو برابرش دارچین گیرند اثر آن را دارد، برخی گفتند: گرم و خشک است در درجه سه.

ابن بیطار بنقل از اسحق بن عمران گفته: صنفی از عرعر است پردانه، درخت بزرگی است برگش چون برگ گز میوه اش سرخ و زشت چون میوه سدر در اندازه و رنگ، درونش پشمکی است، هسته دارد و سرخ است چون برسد شیرین مزه است و اندکی مزه قطران میدهد.

و گفته: اگر وزن ده درهم میوه ابهل بگیرند و در دیگی نهند و آن را در روغن گاو غرقه کنند و روی آتش نهند تا روغن را بخود کشد، و آنگاه بسایند و با ده درهم نقل شکری آمیزند و هر روز به اندازه دو درهم از آن را با آب نیم گرم ناشتا بنوشند برای درد زیر شکم از بواسیر خوب است.

در قانون گفته بهترین کندر نر سفید چرخان درون چسبنده و روغن دار است گرم است در درجه دو خشک در درجه یک.

5. طب: به سندی از اسحاق جریری نقل شده است که امام باقر علیه السّلام به من فرمود ای جریری رنگت پریده آیا بواسیر داری؟ گفتم: آری یا ابن رسول اللّه، از خدا عزّ و جلّ بخواه که مرا از اجر باز ندارد فرمود: داروئی برایت وصف نکنم؟ گفتم:

یا ابن رسول اللَّه با بیش از هزار دارو مداوایش کردم و سودی نداشت و بواسیر من خون میجهاند.

فرمود: ای جریری وای بر تو من طبیب همه اطبایم، و سرور دانشمندان و رئیس حکماء و معدن فقهاء و سید پیغمبرزاده ها بر روی زمین، گفتم چنین است ای آقا و مولایم، فرمود: بواسیر تو ماده است که خونریزی دارد گفتم: راست گفتی یا ابن رسول اللّه.

گفت: شمع، روغن زنبق، لبنی عسل، سماق و سرو کتان را بگیر و همه را در ظرفی روی آتش گذار، و چون به هم آمیختند به اندازه نخودی از آن برگیر و به مقعد خود بمال خوب میشوی به خواست خدا.

جریری گفت: به خدای یگانه یک بار بیشتر عمل نکردم که دردم به شد و پس از آن نه خون دیدم و نه درد.

جریری گوید سال آینده به حضورش بازگشتم، و به من فرمود: ای ابا اسحق البته خوب شدی و الحمد للّه گفتم: قربانت آری، فرمود: اما بواسیر شعیب بن اسحق مانند تو نیست آن نر است فرمود: به او بگو بلاذر(1)

بگیرد و سه بخش کند، گودی بکند و آجری سوراخ کند و آن بلاذر را روی آتش نهد و آجر را بر روی آن گزارد و روی آن آجر نشیند و مقعدش را برابر سوراخ آن نهد و چون بخارش بلند شد و به او رسید آنچه بیابد که از او برآید بشمارد که بسا پنج تا هفت تاول باشند و اگر همه آب شدند و به در آمدند آنها را بکند و به دور اندازد، و گر نه بخش سوم بلاذر را بر آن آتش نهد که همه را از بن برآورد و بکند.

سپس مرهم شمع و روغن زنبق و لبنی عسل و سرو کتان همچنان که برای تو وصف کردم که از آن نرها است بگیرد و با هم فراهم سازد چنانچه اینجا گفتم برایت و به مقعد مالد، همانا یک مالیدن است و بس.

من برگشتم و نسخه را برای او گفتم و عمل کرد و خوب شد به خواست خدا، چون سال آینده شد به حج رفتم و به من فرمود: ای ابا اسحاق از شعیب گزارش بده

1- . در برخی نسخ بلادرا آمده است به اهمال دال و در برخی مانند المصدر ابراذر آمده است و همین گونه بود از این به بعد

گفتم: یا بن رسول اللَّه بدان که تو را بر بشر برگزید و تو را حجت بر زمین نمود جز یک بار بر آن نمالید.

بیان: شرحی در باره لبنی گذشت و برخی گفتند لبنی همان میعه است و درونش عسل لبنی است. و اشک درختی است چون درخت گلابی، و گفته اند شیره درخت دیگر است که در روم است، بهترین نوع لبنی آن است که خودش روان است و چون شهد است و صمغی است خوشبو و به زردی زند، و سیاه یک رو نیست حارّ است در درجه یک و خشک در درجه دو، پختن، نرم کردن، گرم کردن، تحلیل و فرو آوردن با پخت را با خود دارد، روغنی که در شام از آن گیرند به خوبی نرم کند و آن ضمادی است برای سفتیهای گوشت، و مالیدن بر جوشهای تر و خشک به روغن مالی و برای جرب تر و خشک خوب است، نوشیدنش مفاصل را بگشاید و هم مالیدنش و اعضاء را تقویت کند.

بخار تر و خشکش برای نزله و زکام بسیار خوب است، و برای سرفه کهنه و درد گلو، و آواز گرفته را صاف کند به وسیله نرم کردن خوب، خوراک را هضم کند و بول را روان سازد، هم خون حیض را با نوشیدن و با خود برداشتن، و سختی رحم را نرم کند، و خشکش طبع را ببندد. پایان..

سرو کتان، در کتاب طبّ و لغت یافت نشد، و گویا بزرکتان باشد، یا مقصود همان باشد و آن معروف است. و مغرفه به کسر چیزی است که با آن غرف می کنند. لیاخذ بلاذرا مراد از آن بلاذر است. در قانون گفته است با استفاده از بلادر بواسیر تخفیف می یابد و برص از بین می رود. - پایان.. «هکذا قال للذکران» این کلام راوی است یعنی مرهم اینجا در توافق با ماهر است.

6. طب: به سندی از معمر بن خلّاد نقل شده است که امام هشتم علیه السّلام بسیار به من میفرمود: این دارو را بگیرم و میفرمود در آن منافع فراوان است، من در باره بادها و بواسیر آن را آزمودم و به خدا خلافی نداشت، دارو این است: هلیله سیاه، بلیله، املج اجزاء برابر آنها را میکوبی و از پارچه حریر در میکنی و به مانندش بادام سبز که عراقیها آن را مقل سبز دانند میگیری و بادام را در آب تره میخیسانی سی شب تا در آن آب شود، و آنگاه این داروها را در آن میریزی و

سخت خمیر میکنی تا آمیخته شوند پس آنها را به حالت قرص درمیآوری به اندازه عدس و دستت را با روغن بنفشه یا روغن خیری یا شیره چرب میکنی که نچسبد بدان، و در سایه آنها را خشک میکنی، اگر تابستان است یک مثقال از آن را میگیری و در زمستان دو مثقال. و از ماهی و سرکه و تره پرهیز کن که آزموده است(1).

بیان: ابن بیطار گفته: از قول دیسقوریدوس: خیری گیاهی است معروف، گلهای رنگارنگ دارد سفید، فرفیری، زرد، و زردش برای کارهای پزشکی خوب است.

7. کافی: به سندی از عمر بن یزید نقل است که نزد امام صادق علیه السّلام بودم و در بر او مردی بود و به آن حضرت گفت: قربانت: من بچه ها را دوست دارم، امام فرمود: با آنها چه کنی؟ گفت به پشتم سوار کنم، امام دست بر پیشانی خود نهاد و رو برگرداند از او و آن مرد گریست، و امام نگاه مهربانی به او نمود و فرمود: چون به شهر خود رفتی یک شتر فربه بخر، و سخت زانوهایش را ببند، و تیغ بکش و بر کوهانش بزن که پوستش پاره شود و تا گرم است بر آن بنشین.

عمر گفت: آن مرد گفت به شهرم آمدم و شتری خریدم و آن را بستم و شمشیر بر کوهانش زدم و پوستش شکافت و گرماگرم بر آن نشستم و از من به پشت شتر چیزی مانند قورباغه که از آن خردتر بود افتاد و دردم آرام شد(2).

1- . الطب: 101
2- . الکافی 5: 550

باب هفتاد و یکم : آنچه برای بلغم، رطوبت، خشکی، علت آنها و برای فلج نافع است

روایات:

1. محاسن: از محمّد بن حسن بن شمون نقل شده است که به ابیالحسن علیه السّلام نوشتم، یکی از یاران ما از گند دهن شکوه دارد، به او نوشت خرمای برنی بخور، و دیگری از خشکی به او نوشت و در پاسخش نگاشت: ناشتا خرمای برنی بخور و روی آن آب بنوش، و چنان کرد و رطوبت آورد، و از آن شکایت بدو نوشت، در پاسخش نوشت: ناشتا خرمای برنی بخور و رویش آب ننوش(1).

2. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که بهترین خرمای شما برنی است، درد را ببرد و درد نیاورد، سیر کند و بلغم را ببرد، و با هر خرما یک حسنه است(2).

3. در همان از یاسر خدمتگزار امام هشتم نقل شده است که فرمود: خربزه خوردن ناشتا مایه فلج گردد(3).

4. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که مسواک کردن و خواندن قرآن برنده بلغم هستند(4).

1- . المحاسن: 533
2- . المحاسن: 533
3- . المحاسن: 557
4- . المصدر: 563

طب:به سندی از امام ششم علیه السلام نقل شده است که شانه کردن دو گونه دندانهای آسیا را محکم کند و شانه زدن ریش وباء را ببرد، شانه کردن دو گیسو

وسوسه دل را ببرد، و شانه کردن دو ابرو امان از خوره باشد و شانه زدن سر بلغم را ببرد.

گفت: سپس داروی بلغم را وصف کرد و فرمود: علک رومی، کندر، سعتر، نانخواه، سیاه دانه از همه جزئی برابر هم، هر کدام جدا کوبیده شوند به خوبی، و بیخته شوند و خمیر گردند و باهم فراهم گردند و سائیده شوند تا خوب بیامیزند و با عسل معجون شوند و در هر شبانه روز باندازه فندقی هنگام خواب برگیری که خوب است ان شاء اللّٰه تعالی(1).

6. و از همان به سندی از خالد قماط نقل کرده است که امام هشتم علیه السّلام این داروها را برای بلغم به من دیکته کرد: هلیله زرد یک مثقال، خردل دو مثقال، عاقرقرحا یک مثقال، نرم بکوب و ناشتا با آن مسواک کن و دندانها را بشوی که بلغم را براندازد و بوی دهن را خوش کند و دندانها را سخت کند ان شاء اللّٰه تعالی(2).

بیان: سود هلیله برای این امور روشن است، در قانون گفته: خردل ورم های گرم را تحلیل برد، و گفته: عاقرقرحا با جویدن بلغم را بکشاند و پخته اش برای درد دندان خوب است و خصوص سرد آن و اگر با سرکه بپزند دندانهای جنبنده را سخت سازد چون در دهن نگهدارند.

7. طب: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که خواندن قرآن و مسواک و بان برانداز بلغم باشند(3).

8. و از امام صادق علیه السّلام روایت است که هر که ناشتا در حمام رود بلغم را بهتر براندازد و حمام روی غذا صفراء برتر است، و اگر خواهی فربه شوی سیر به حمام رو

1- . الطب: 19
2- . الطب: 19

3- . الطب: 66

و اگر خواهی لاغر شوی ناشتا برو(1).

9. و از همان به سندی از داود رقّی نقل شده است که مردی به امام هفتم علیه السّلام از رطوبت شکوه کرد به او فرمود: ناشتا خرمای برنی بخورد و روی آن آب ننوشد، این کار کرد و خشکی او فزود و از آن شکوه کرد و به او فرمود؟ خرمای برنی بخورد و رویش آب نوشد و عمل کرد و مزاجش معتدل شد(2).

10. و از همان: به سندی از امام علی ابن ابی طالب علیه السّلام نقل شده است که سه چیز بلغم برند خواندن قرآن، لبان و عسل(3).

11. و از امام باقر علیه السّلام که پر شانه زدن بلغم برد، و شانه زدن سر در شب رطوبت برد و آن را بن کند(4).

1- . الطب: 66
2- . الطب: 66
3- . الطب: 66
4- . الطب: 66

باب هفتاد و دوم : درمان بلبله و عطش فزون و خستگی دهان

روایات:

1. طب: به سندی از اسماعیل بن جابر نقل شده است که مردی از همکیشان، از فزونی عطش و خشکی دهان به امام صادق علیه السّلام نالید، به او فرمود: از سقمونیا، قاقله، سنبله، شقاقل، عود بلسان، حب بلسان، نارمشک، سلیخه مقشره، علک رومی، عاقرقرحا و دار چینی هر کدام دو مثقال بگیرد، و همه آنها را بکوبد و الک کند و خمیر کند جز سقمونیا که جدا بکوبد و الک نکند، و همه را بهم آمیزد و هشتاد و پنج مثقال نقل شکری سجزی خوب بگیرد و در پاتیله با آتش نرمی آب کند و با آن داروها خیس کند و همه را با عسل آب کرده معجون سازد و در شیشه یا کوزه سبز نهد و اگر بدان نیاز دارد ناشتا دو مثقال با هر نوشابه خواهد بنوشد و هم هنگام خوابیدن مانند آن(1).

بیان: در قاموس گفته: سجزی منسوب به سیستان را گویند. و گفته طبخیر با کسره معرف چیزی است که در فارسی به آن پاتیل گویند.

1- . الطب: 73

باب هفتاد و سوم : درمان زهرها و گزیدن جانوران موذی

روایات:

1. محاسن: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که عقربی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را گزید آن را پرت کرد و فرمود خدایت لعنت کند که نه مؤمن از تو سالم ماند و نه کافر، سپس نمک خواست و آن را به جای گزش نهاد و آنگاه با انگشت بزرگش آن را مالید تا آب شد، سپس فرمود: اگر میدانستند مردم آنچه در نمک است با وجودش به هیچ تریاقی نیاز نداشتند(1).

2. و از همان به سندی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله را عقرب در حال نماز گزید و پیغمبر با نعل بر سر عقرب کوبیده و با ملح جریش آن را مداوا کرد(2).

بیان: از قاموس آمده است که نمک جریش آن است که پاک نشود و برای سر سفره آماده نیست، ابن بیطار به نقل از دیسقوریدس گفته در باره منافع نمک که بسا با آن به همراهی بزرکتان گزیدگی عقرب را ضماد کنند، و یا فودنج کوهی و زوفا برای گزیدن افعی نر، و با زفت و قطران یا عسل برای گزش افعی که آن را قرطس خوانند و آن ماری است که دو شاخ دارد، و با سرکه و عسل برای رفع زیان جانوری

به نام هزارپا و گزش زنبورها، و بسا سودمند است برای گزش نهنگی که در نیل مصر است و چون سائیده شود در خرقه کتانی باشد و در سرکه بسیار ترشی فرو

1- . المحاسن: 590
2- . المصدر: 590

شود و آهسته به عضو گزیده شده از برخی خزنده ها زده شود خوب است، و بسا از زیان افیون و قطر کشنده سود دهد اگر با سکنجبین نوشیده شود.

3. طب: به سندی تا رسول خدا نقل شده است که کما از منّ است، و من از بهشت و آبش درمان چشم است، و عجوه از بهشت است، و در آن درمان زهر است.

4. دعوات راوندی: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عقربی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را در نماز گزید، فرمود: خدا عقرب را لعنت کند اگر کسی را وامینهاد همین نمازگزار بود. یعنی خودش. سپس آب خواست و سوره حمد و معوّذتین را بر آن خواند، وانگه بیتابی کرد، و آنگاه نمک خواست و در آب ریخت و جای گزش را با آن مالش داد تا آرام شد.

5. کافی: به سندی از محمّد بن مسلم نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله را عقرب در حال نماز گزید و پیغمبر با نعل بر سر عقرب کوبیده و با ملح جریش آن را مداوا کرد و امام باقر علیه اسلام فرمود: اگر مردم میدانستند آنچه در نمک است به همراهش تریاقی نمیخواستند(1).

بیان: در قاموس آمده است هدأ – مانند منع – ساکن, و لا اهداه الله به معنی این است که خدا زحمت او را کم نمی کند و گفته دریاق و درياقه با کسره و فتح به معنی تریاق است.

6. طب: به سندی از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده است که مردی از ابو الحسن علیه السّلام از تریاق پرسید، فرمود: باکی ندارد، گفت یا ابن رسول اللَّه در آن زهر افعی نهند، فرمود: آن را بر ما اندازه مکن(2).

بیان: فیروزآبادی گفته: تریاق بکسر، داروئی است مرکب که مانفیس آن را ترکیب کرد و اندروماخس آن را تکمیل کرد به اینکه گوشت افعی جزء آن کرد و اثر کامل داد و این نام را بر آن نهاد چون برای گزش خزنده های زهرناک خوب است که به یونانی آنها را، تریا مینامند، و نافع است در داروهای نوشیدنی که به یونانی قاء گویند. یعنی «زهرناک سودمند» و مخفف شده و معرب شده بلفظ تریاق و آن شش

1- . الكافى 6: 327
2- . الطب: 63

ماه کودک است، و ده سال در بلاد گرمسیر جوان است و بیست سال در بلاد دیگر، و ده سال در بلاد گرمسیر و بیست سال در بلاد دیگر متوقف است و بعد از آن میمیرد و بی اثر می شود مانند برخی معجون ها. پایان. .

اینکه فرمود «آن را بر ما آلوده مساز» یعنی پلید و حرامش مکن، زیرا ما آن را از مسلمانان بگیریم و آنها حلالش دانند، یا مقصود این است که تو آن را بر ما حرام مکن که ما داناتریم به حکم آن از تو، یا برای آنکه گوشت افعی در آن نیست یا برای اینکه در ناچاری حرام نیست، یا مقصود این است که گوشت افعی سبب حرمت آن نشود، و در نسخه «آن را بر ما اندازه مکن» یعنی اجزاء آن را برای ما بیان مکن که ما آن را میدانیم، و بنا بر برخی تفسیرها، دلالت دارد بر جواز مداوا به حرام در ناچاری [و قول درباره آن خواهد آمد].

میگویم: در باب داروهای کلی کژدم زدگی و سائر خزنده ها بیاید.

ص: 200

باب هفتاد و چهارم : درمان زهرها و گزیدن جانوران موذی

روایات:

1. محاسن: به سندی از قندی نقل شده است که وبا آمد و ما در مکه بودیم و من وبا گرفتم و به او نوشتم، در پاسخم نوشت: سیب بخور و خوردم خوب شدم(1).

2. از همان به سندی از قندی نقل شده است که وبا آمد و ما در مکه بودیم و من وبا گرفتم و به ابی الحسن علیه السلام نوشتم، در پاسخم نوشت: سیب بخور و خوردم خوب شدم(2).

توضیح: در قاموس گفته: وباء طاعون است یا هر مرض عمومی و جمع آن اوباء است ....

1- . المحاسن: 552
2- . المحاسن: 553

باب هفتاد و پنجم: دفع خوره، پیسی، بهق، و درد بد

روایات:

1. محاسن: به سندی تا امام ششم علیه السّلام نقل شده است که خدا خوره را از یهود برداشت برای اینکه چغندر میخورند و رگهای گوشت را میکشند(1).

بیان: یعنی رگها را از گوشت بیرون می آورند چنان که اکنون شیوه یهود است و در برخی اخبار هم از آنها نهی شده چنانچه بیاید ان شاء اللّٰه.

2. محاسن: نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: قومی از بنی اسرائیل دچار پیسی شدند و خدا به موسی علیه السّلام وحی کرد(2) به آنها بفرما گوشت گاو با چغندر بخورند(3).

و مانند همین به سندی از امام باقر علیه السلام نقل شده است(4).

3. و از همان به سندی تا امام صادق علیه السلام نقل شده است که: آب گوشت چغندر با گوشت گاو سپیده و پیسی را میبرد(5).

4. طب: به سندی از عبد اللّٰه بن سنان نقل شده است که مردی به امام صادق علیه السّلام از پیسی و بهق شکوه کرد فرمود: برو حمام و نوره و حناء را بیامیز و به تن بمال که پس از آن چیزی نبینی، آن مرد گفت: به خدا یک بار بیشتر عمل نکردم خدا مرا از آن عافیت داد و پس از آن برنگشت(6).

1- . المصدر: 519
2- . در برخی نسخ: پس خدا به موسی وحی کرد
3- . المصدر: 519
4- . المصدر: 519
5- . المصدر: 519
6- . الطب: 71

5. و از همان از امام هفتم علیه السّلام نقل شده است که هر که آبگوشت با گوشت گاو بخورد خدا پیسی و خوره را از او ببرد(1).

6. و از همان به سندی از ذریع نقل شده است که مردی نزد امام ششم علیه السّلام آمد و شکوه کرد که یکی از بستگانش دچار درد بد شده به او فرمود: تربت امام حسین را بگیرد و با آب باران بنوشد. عمل کرد و خوب شد(2).

7. و از ایشان علیه السّلام نقل شده است که فرمود: چیزی برای درد بد بهتر از تربت امام حسین نیست، گفتم: یا ابن رسول اللّٰه چگونه به کار برد؟ فرمود: با آب باران بنوشد و به محل درد هم بمالد که خوب و مجرب است ان شاء اللّٰه تعالی(3).

بیان: شاید مقصود از درد بد خوره یا پیسی است، و مقصود تربت قبر امام حسین است در برخی نسخه ها طین حرّ است یعنی پاک و خالص و خوردنش مشکل است جز اینکه تفسیر به طین قبر مقدس شود، و در برخی نسخه ها طین قبر حسین علیه السّلام آمده که مؤید تفسیر یکم است.

8. طب: به سندی از امام صادق علیه السّلام فرمود: وسعت جنب و مو که در بینی است امان از خوره است(4).

9. و از او علیه السّلام نقل شده است که تربت مدینه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله خوره را از بین میبرد(5).

و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: به بلازده ها کم نگاه کنید و بر آنها وارد نشوید، و چون بدانها گذری تند بروید، مبادا به شما رسد آنچه به آنها رسیده است(6).

توضیح: سعه جنب با جیم و نون است در بیشتر نسخه ها و مقصود خوش خلقی, یا کنایه از شادی است چنانچه ضیق صدر کنایه از غم و اندوه است.

ص: 203

1- . الطب: 114
2- . الطب: 104

3- . الطب: 104
4- . الطب: 104
5- . الطب: 105
6- . المصدر: 6

برای اینکه اندوه فراوان مواد سوداوی مولّد زکام پدید آورند، و در برخی نسخه ها سعه جیب به یاء دو نقطه به زیر است یعنی یقه و آنهم وجهی دارد زیرا بخارات در درون حبس نشوند تا مایه پدید آمدن اخلاط بد گردند، و در برخی نسخه ها «سعه الجبین» آمده که باز احتمال حقیقت و مجاز هر دو دارد، و موی بینی که بیش باشد یا کنده نشود، چنانچه در روایتی است کندن آن مایه خوره است، زیرا به وسیله موی بینی مواد سوداوی دفع شوند و چون کنده شوند کمتر دفع شوند، و از این روی خوره بیشتر از بینی آغاز شود

و اینکه فرمود: خاک مدینه، یعنی در مدینه بودن مانع ابتلا باین بلا است، و مقصود از اهل بلا گرفتاران به امراض واگیردار است.

10. طب: به سندی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که زدن سبیل از جمعه تا جمعه امان از خوره است و موی بینی هم امان از آن است(1).

11. و از همان: به سندی از امام هفتم علیه السّلام نقل شده است که بر تو باد شلغم بخوری چون کسی نیست

جز اینکه رگی از خوره دارد و خوردن شلغم آن را از بین میبرد، گفتم نپخته یا پخته؟ فرمود: هر دو(2).

12. از ابی جعفر علیه السّلام نقل شده است که آدمی نیست جز اینکه رگی از خوره دارد و آن را با شلغم از بین ببرید(3).

بیان: در قاموس آمده است که اللفت - با کسره - به معنای شلغم (سلجم) است و گفت شلغم مانند جعفر گیاه معروفی است, و [به جای سلجم] ثلجم, یا شلجم یا لغیه نگو.

گویم: در باب ماش آنچه وابسته به اینجا است بیاید.

1- . الطب: 106
2- . الطب: 105
3- . الطب: 105

ابواب داروها و خواص آنها

باب هفتاد و ششم : درباره کاسنی

روایات:

1. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هر که شب به روز آرد و در درونش هفت برگ کاسنی باشد آن شب از قولنج در امان است ان شاء اللّه(1).

2. و از همان به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که بر تو باد به خوردن کاسنی که منی را میافزاید، و فرزند را زیبا کند، و آن گرم است و نرم و فرزند پسر را فزاید(2) (3).

3. و از همان به سندی از محمّد بن فیض نقل شده است که با امام صادق علیه السّلام صبحانه خوردم و بر سر سفره سبزی بود و پیری به همراه بود و او از کاسنی رو گردان بود امام علیه السّلام فرمود: شما پندارید که آن سرد است و چنین نیست همانا معتدل است، و برتری آن بر سبزیهای دیگر چون برتری ماست بر مردم(4).

4. و از همان به سندی از محمّد بن اسماعیل نقل شده اس ت که شنیدم امام رضا علیه السّلام میفرمود: خوردن(5) کاسنی داروی هر دردی است و یا هیچ دردی در درون آدمیزاده نیست جز اینکه کاسنی آن را از بن برکند.

1- . الکافی 6: 362
2- . شما نپندارید که کاسنی سرد است، چنین نیست ولی معتدل است
3- . الکافی 6: 363
4- . الکافی 6: 263
5- . در المصدر: کاسنی شفا از هزار درد است.

گفت: یکی از خدمتکاران که تب و سر درد میگرفت روزی کاسنی برایش خواست و آن را کوبید و روی کاغذ نهاد و روغن بنفشه بر آن ریخت و آن را بر سر او نهاد، فرمود: که راستی تب تو را ببرد و برای سر درد خوب است و آن را برد(1).

5. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که چه خوب سبزیای(2) است کاسنی، برگی از آن نیست جز آنکه قطره بهشتی دارد آن را بخورید و نتکانید، فرمود: پدرم ما را باز میداشت از اینکه آن را بتکانیم هنگام خوردنش(3).

6. مکارم: از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل شده است که هر که کاسنی خورد و روی آن خوابد، زهر و جادو در او اثر نکند، و هیچ جانوری چون مار و عقرب به او نزدیک نشود(4).

تأیید: ابن سینا در قانون و جز آن گفته است: کاسنی دشتی دارد و کشتی و دو رسته است برگ پهن و برگ باریک و چون کاهو است ولی چنانچه گویند خواصش کمتر از آن است و نزد من در گشایش و برای بند آمدنهای کبد بهتر از آن است گرچه در تغذیه و تطفیه کمتر از آن است و سودمندترش برای کبد تلخترین آن است، بهترش تازه و تر و پر مایه و بستانی است، و بهتر آنهم شامی است که آن را

«انطولیا» نامند، سرد است در درجه یک و خشکش خشک است در درجه یک، و ترش تر است در پایان درجه یک و بستانیش ترتر و سردتر است و دشتش کم رطوبت تر و آن را «طرخشعوق» نامند، در آن گشایش و تبرید و تقویت و قبض است و بستهای اعضاء درون و رگها را باز کند.

و ضمادش با آرد جو برای خنکی گرم خوب است، و دل و معده را تقویت کند و آن بهترین دارو است برای کسی که مزاج معده اش گرم است، دشتی آن برای معده از بستانی بهتر است: اندکی قابض است و سختی ندارد، و مالیدن آبش با سرکه و سفیداب اثر عجیبی در تبرید دارد، و ضمادش برای نقرس خوب است.

1- . الکافی 6: 363

2- . در برابر "بقله", در المصدر: البقل
3- . الكافى 6: 363
4- . المكارم: 202

و غرغره کردن آبش با محلول خیار چنبر برای ورمهای گلو خوب است، و ضمادش برای درد چشم گرم، و استفراغ و هیجان صفرا را بنشاند، و خوردنش با سرکه طبع را بندد به ویژه اگر دشتی باشد، و برای تب سه یک و تبهای نوبه خوب است، و ضمادش به همراه ریشه آن و با قاووت برای گزیدن کژدم و مارها و زنبورها و خزنده ها و سام ابرص، و شیره دشتی آن سفیدی چشم را جلا دهد.

ابن سینا گفته: بستانی آن سردتر و ترتر است، و در تابستان بگرمی بی اثری گراید.

گویم: اخبار فضیلت کاسنی و خواصّش در ابواب سبزیها بیاید ان شاء اللّٰه.

ص: 207

باب هفتاد و هفتم : شبرم و سنا

روایات:

1. قرب الاسناد: به سندی تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که با سنا درمان کنید که اگر چیزی مرگ را ردّ میکرد, آن سنا بود(1).

2. مکارم: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با سنا درمان کنید که اگر چیزی مرگ را ردّ میکرد, آن سنا بود(2).

3. و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که: اگر مردم میدانستند در سنا چیست یک مثقالش را با دو مثقال طلا برابر میکردند(3)، هلا که آن امان است از بهق و پیسی، خوره، دیوانگی، فلج و لقوه، با مویز سرخ بی هسته، و هلیله کابلی زرد و سیاه اجزاء برابر گرفته شود سه درهم ناشتا خورند و مانند آن هنگام خواب و آن سیّد داروها است(4).

تأیید و توضیح: ابن بیطار از قول ابو حنیفه دینوری گفته: نامش سنا مکّی است، و برگش آمیخته با حنا موی را سیاه کند.

امیّه بن ابی صلت گفته: گرم است و خشک در درجه یک، مسهل صفراء و سوداء و بلغم است، و به ژرف اندام فرو رود، و از این رو برای نقرس دار و عرق النساء و درد مفاصل که از خلط صفراء و بلغم باشند خوب است.

1- . قرب الاسناد: 70
2- . المکارم: 214
3- . در المصدر: هر مثقال آن را با دو مثقال طلا برابر مینهادند
4- . المصدر: 214

یونس گفته: برای وسواس سوداوی و ترکیدن تن و تشنج ماهیچه و پراکندگی مو

و داء الثعلب و داء الحیه و شپش زدگی تن و سر درد کهنه و جرب و خارش و غش خوب است.

4. دعائم: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل شده است که بپرهیزید از شبرم که گرم و گیر است، و با سنا درمان کنید که اگر از مرگ چارهای بود سنا چاره آن بود.

بیان: در قاموس گفته: شبرم بر وزن قنفذ درخت خارداری است و گفته اند برای وباء خوب است و نام گیاه دیگری است که دانه ای عدس مانند دارد و ریشه کلفتی پر از شیر، و همه مسهل باشند و به کار بردن شیرش خطر دارد، و ریشه اش را باید اصلاح کرد به اینکه یک شبانه روز در شیر تازه خواباند و سه بار شیر را عوض و تازه کرد و خشکش کرد و باز در شیره کاشنی و رازیانه تا سه روز خواباند، سپس خشک کرد و به همراه تربد و هلیله و صبر از آن قرص ساخت که داروئی است عالی.

و در فائق گفته: شبرم را نزد اسماء بنت عمیس دیدند که میخواست بنوشد، فرمود: آن گرم و گیر است، و او را سنا فرمود، شبرم نوعی است از شیح. پایان..

گویم: سخنی در این باره بیاید ان شاء اللَّه.

ص: 209

باب هفتاد و هشتم: بذر قطونا

روایات:

1. مکارم: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که هر که تب کند و آن شب به وزن دو درهم بذر قطونا بنوشد یا سه درهم از سرسامی در آن شب آسوده باشد(1).

بیان: ابن بیطار گفته، بذر قطونا همان اسقیوس است به فارسی و فسلیون به یونانی به معنی برغوثی.

جالینوس گفته: سودمندترین این گیاه بذر آن است که سرد است در درجه دو و در تری و خشکی معتدل است.

دیسقوریدس گفته: نیروی مبرّدی دارد چون با سرکه و روغن گل و آب ضماد شود برای درد مفاصل و ورم بیخ گوش و زخمها و ورمهای بلغمی و پیچیدن عصب خوب است، و چون در جلو آمدن روده های کودک و ناف برآمده ضماد شود بهترش سازد.

شیخ گفته: به مالیدن سردرد را آرام کند، و لعابش با روغن بادام عطش سخت صفراوی را ببرد، و برشته آن که به روغن گل خیس شود قابض است و در حدود یک مثقالش شکم را ببندد و از اسهال خصوص در کودک جلو گیرد برخی گفتند به جای بذر قطونا در نرم کردن طبع دانه گلابی است و در تبرید و تر ساختن تخم خرفه.

1- . المکارم: 215

باب هفتاد و نهم: بنفشه، خیری، زنبق و روغن آن ها

روایات:

1. خصال: به سندی تا امام صادق علیه السّلام نقل شده است که چهار چیز طبائع را معتدل کنند: انار سورانی، غوره خرمای پخته، بنفشه و کاسنی(1).

2. و از همان به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که گرمیش از تف دوزخ است. اینجا آخر روایت خصال است و دنباله روایت کافی است (ج 6 ص 522) که فرماید: با بنفشه سعوط کنید و ببینی بریزید که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: اگر مردم دانستند در بنفشه چه اثریست آن را بخوبی کف میکردند(2).

3. امیرالمومنین علیه السلام میفرماید: با بنفشه سعوط کنید و به بینی بریزید که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: اگر مردم میدانستند در بنفشه چه اثری است آن را به خوبی کف میکردند(3).

4. نوادر راوندی: به سندی نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برتری ما خاندان بر مردم دیگر چون برتری بنفشه است بر روغنهای دیگر.

5. کافی: به سندی از عقبه نقل شده است که استری به امام ششم علیه السّلام هدیه کردم و آن را که با اوش فرستادم به زمین زد و سرش شکست و ما به مدینه

1- . الخصال: 117
2- . اینجا آخر روایت خصال است - آنچنان که در نسخه ای است که در دست ما است و آنچه در ادامه میآید روایت کافی است.
3- . الکافی 6: 522

وارد شدیم و به امام صادق علیه السلام گزارش دادیم فرمود: بنفشه در بینی او ندمیدید؟ پس بنفشه در بینی او کردیم و خوب شد وانگه فرمود: ای عقبه بنفشه در تابستان سرد است و در زمستان گرم، بر شیعه ما نرم و بر دشمن ما خشک، اگر مردم دانستند اثر بنفشه را وقیه ای یک اشرفی طلا میشد(1).

بیان: شکست سرش به مغز رسیده بوده و در نسخهای است که «اوهنته» یعنی او را ناتوان کرد و آن روشنتر است.

6. کافی: به سندی از یونس بن یعقوب نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: از سوی شما چیزی نزد ما نیاید سودمندتر از بنفشه(2).

7. و از همان از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که برتری بنفشه بر روغنهای دیگر چون برتری اسلام است بر دینها، چه خوب روغن عطری است بنفشه که درد را از سر و چشم میکشد، با آن عطر بزنید(3).

8. و از همان به سندی از عبد الرحمن نقل شده است که نزد امام صادق علیه السّلام بودم و مهزم در آمد به من فرمود: کنیز را بخوان تا برای ما روغن عطر و سرمه آورد، خواندمش و شیشه عطر بنفشه آورد، و روزی بسیار سرد بود و مهزم از آن در مشت او ریخت و گفتم: قربانت این بنفشه و این روز پر سرما؟ گفت: پزشکان ما در کوفه پندارند بنفشه سرد است، فرمود: آن در تابستان سرد است و نرم و گرم است در زمستان(4).

9. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که روغن بنفشه مغز را ورزیده کند(5).

بیان: رزانه به معنی وقار است و در اینجا کنایه از قدرت است.

ص: 212

1- الکافی 6: 521, و آمده است: "اوقیته بدینار"
2- . المصدر: 521
3- . الکافی 6: 521

4- . الكافى 6: 521
5- . المصدر: 522

10. به سندی که فرمود: دو ابرو را با روغن بنفشه چرب کن که سردرد را ببرد(1).

11. از همان: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که نام بنفشه آمد آن را ستود و فرمود: خیری لطیف است(2)(3).

12. در همان به سندی از حسن بن جهم نقل شده است که دیدم امام ابی الحسن علیه السّلام عطر خیری زد و به من هم گفت: عطر بزن

گفتم: کجائی از عطر بنفشه؟ با اینکه روایت است از امام ششم در فضل آن. فرمود: من از بویش خوشم نمیآید، گفتم(4) من هم(5) از بویش خوشم نمیآید و نخواستم آن را بگویم برای آنچه از امام ششم در فضل آن رسیده فرمود: باکی ندارد(6).

بیان: این که گفته «انه قال», در بعضی نسخه ها «انه» نیامده است و معنی آن این است که بنفشه را بو نمی کند و در فضل آن از ابی عبدالله علیه السلام روایت نشده است که من بوی آن را بد می دانم؟ ابن جهم گفته من نیز بوی آن را بد می داشتم و این که می گویم بوی آن را بد می دارم از ابی عبدالله روایت نشده است در فضل آن استیعنی ناخواهی بوی آن منافات ندارد با آنچه در فضیلت و سودش رسیده است.

12. کافی: به سندی تا پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که چیزی برای تن از روغن رازقی بهتر نیست که زنبق است(7).

بیان: تفسیر زنبق و رازقی در باب سردرد گذشت، و بدین برگردد که آن همان رازقی معروف است که نوعی یاسمین است یا آنکه نزد ما به زنبق سفید معروف است.

1- . المصدر: 522
2- . در المصدر با تفاوت اندکی نقل شده است.
3- . المصدر: 522
4- . در چاپ کمبانی "قلت له" نیامده است.
5- . در المصدر: "فانی کنت"

6- . الكافى 6: 522
7- . المصدر: 523

ابن بیطار گفته: عطر سوسن ابیض همان رازقی است، دیسقوریدس گفته: نیروی روغن سوسن گرم کن و باز کن دهانه رحم است، و ورمهای گرمش را تحلیل برد. و خلاصه در سود بخشی مانند ندارد برای دردهای رحم، و سازگار است برای ریشهای ترسر، و تولها و نخاله سر، و خلاصه محلل است و نوشیدنش مسهل خلط صفراء است و برای معده بد است و قی آور است.

ماسرجویه گفته: روغن رازقی گرم و لطیف است، برای درد عصب و قلوه ها که از سردی باشد خوب است و هم برای فلج و لرزش و کزاز، و درد

هر بیماری که از سردی است، و مالش با آن برای ناتوانی اعضاء خوب است، و بسا اعضاء درونی را هم به مالش تقویت کند برای بوی خوششش.

تمیمی در المرشد گفته: اثر خوبی دارد برای تحلیل دردهای اعصاب که از سردی باشند، و برای بادهای ناشی از بلغم و آنها را آرام کند و گرفتگی و پیچش و قبضی که به ریشه آنها دچار شود تحلیل برد، و ورم عصبه گوش را تحلیل برد، و بستگیهای نزولات بلغمی که از سر فرو آیند، دفع کند، و چون اندکی از آن را گرم کنند و چند قطره در گوش سنگین ریزند ورم آن را تحلیل برد، و بستگی های مجرای گوش را باز کند و هر دردی که از سردی است آرام سازد، و بسا دفع کند کزاز و هر نوع خشکی و تاول و جراحات گرم و سرد را، و درباره روغن زنبق از قول سلیمان بن حسان گفته: کنجد را با گل یاسمین سفید بپرورند و از آن روغنی بفشارند که بدان زنبق گویند.

و دیگری گفته: روغن یاسمین گرم و خشک است و برای فلج و صرع و لقوه و شقیقه سرد و سردرد، مالش دو سوی پیشانی یا چکاندن در بینی از آن خوب است، و چون با آن تن را مالش دهند عرق آرد و خستگی برد و برای درد مفاصل خوب است، و چون شمع سفید از آن سازند و بر ورمهای سخت نهند آنها را بپزد و تحلیل برد و چون برگ یاسمین را بکوبند با روغن کنجد بمالند کار زنبق کند. پایان..

اما خیری گویا همان است که به فارسی آن را «شب بو» گویند. ابن بیطار گفته: گیاه معروفی است و گلهای گوناگون دارد، سفید، فرفری، زرد و زردش طب:سودمند است، جالینوس گفته: همه نوع این گیاه نیروی نمایانی دارد و لطیف آن

آبی است، و بیشتر این نیرو در گل آن است، و خشک گلش نیرومندتر از تر آن است که تازه است.

در باره عطر خیری گفته از قول تمیمی: لطیف است و محلل و سازگار با هر جراحت به ویژه آنچه از زردش سازند و آن پر اثر است در تحلیل ورمهای زخم ورمهای مفاصل و بستگی و تحجر در اعصاب،

و اثرش از همه عطرهای گلهای دیگر بیش است، و بسا موی سر را نیرو دهد و پرپشت کند، و از مرهمهای تحلیل بر جراحات است.

در باره بنفشه گفته: سرد است در درجه یک و تر در درجه دو و اندکی لطیف است و محلل ورمها، و برای سرفه گرم خوب است و در حد اعتدال خواب آور است، و نوشیدن و بوئیدنش درد سر ناشی از صفراء و خون ناساز را آرام کند، بنفشه خشک مسهل صفرائی است که در معده و روده بند آمده اند. و اگر به سر و پیشانی ضماد شود سردردی که از گرمی است آرام کند.

گفته: عطر بنفشه خنک کند و تر سازد و خواب آورد، و حرارت را معتدل کند، و مالش خوبی است برای جرب و دفع حرارت کند و سوزش تن، و در بینی کردنش درد سر گرم را دفع کند، و اگر چند قطره تازه آن را در احلیل بچکانند سوزش آن و سوزش مثانه را آرام کند، و اگر شمع کوتاه سفیدی در آن فرو برند و به سینه کودکان بمالند برای سرفه آنها سود خوبی دارد، و خشکی سوراخهای بینی و پراکندگی موی ریش و سر با چکاندن آن خوب شوند و پراکندگی موی ابروان با روغن مالی بدان.

و اگر دو درهم آن را در حوض حمام گرم پس از عرق کردن ناشتا سر کشند تنگی نفس را خوب کند، و هر جمعه یک بار عمل شود و آن نرم کن سختی مفاصل و عصب است، و حرکت مفاصل را آسان کند، و مالیدنش به ناخنها درستی آنها را حفظ کند. و بیخوابها را خواب کند خصوص اگر با تخمه کدو و هسته بادام به کار رود.

باب هشتادم : درباره سیاه دانه

روایات:

1. در فقه الرضا علیه السّلام از عالم علیه السلام روایت کنم که سیاهدانه برکت دارد و درد درون تن را بر آرد(1).

2. و از همان نقل شده است که سیاهدانه درمان هر درد است جز مرگ، بر شما باد به عسل و سیاهدانه(2).

3. طب:به سندی از ابی الحسن علیه السّلام نقل شده است که پرسش شد از تب نوبه پر زور فرمود(3): عسل و سیاهدانه بگیرند، و سه انگشت از آن بخورند که ببرد، و هر دو برکت دارند، خدا تعالی در باره عسل فرموده «برآید از شکمشان نوشابه ای چند رنگ که در آن درمانست برای مردم، 69. النمل» و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در باره سیاهدانه فرمود: درمان هر درد است جز مرگ، فرمود: این دو نه گرم هستند و نه سرد و نه طبع خاصی دارند همانا هر جا به کار روند درمانند(4).

4. و از همان به سندی از ذریح نقل شده است که به امام صادق علیه السّلام گفتم در شکمم قروقر و درد یابم، فرمود: چه بازت میدارد از سیاهدانه که در آن درمان هر درد است جز مرگ(5).

1- . فقه الرضا: 46
2- . فقه الرضا: 46
3- . در المصدر: فقال
4- . الطب: 51
5- . المصدر: 68

5. و از امام پنجم علیه السّلام نقل شده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در باره این سیاهدانه که در آن درمان هر درد است جز سام گفتند یا رسول اللَّه سام چیست؟ فرمود: مرگ(1).

6. و از زراره بن اعین نقل شده است که شنیدم امام پنجم صلی الله علیه و آله درباره فرموده رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله که در سیاهدانه درمان است از او پرسیدند، فرمود: آری، چنین فرموده و در آن استثناء آورده که جز از مرگ، ولی من رهنمائیات نکنم به سودمندتر از آن که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در آن استثناء نیاورده؟ گفتم چرا یا بن رسول اللَّه فرمود: دعاء که قضاء بسیار مبرم را برگرداند، و صدقه خشم را فرو نشاند، و انگشتانش را بهم چسباند(2).

بیان: گویا چسباندن انگشتان تاکید عملی ابرام شده بوده.

7. مکارم: آمده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود در این(3) سیاهدانه درمان هر دردی است جز مرگ، گفتم: سیاهدانه چیست؟ فرمود: شونیز، گفتم: چگونه اش برگیرم؟ فرمود 21 دانه برگیر و در پارچه ای بنه و یک شب در آب بخیسان و بامداد یک قطره در سوراخ راست بینی بچکان و یک قطره(4) در سوراخ چپ، و روز دوم در هر کدام دو قطره و روز سوّم(5) در راست یک قطره و در چپ دو تا، و تا سه روز باختلاف میان هر دو، سعد (راوی حدیث) گفته: در هر روز دانه را تازه میکنی(6).

8. و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که سیاهدانه محبوب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله است، گفتند: مردم پندارند که آن اسفند است، فرمود: نه شونیز است، و اگر نزد صحابه او روی و گوئی دانه محبوب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را برایم برآورید شونیز را برآورند(7).

1- . المصدر: 68
2- . المصدر: 68
3- . در المصدر: فیها
4- . در برخی نسخ دو قطره
5- . در المصدر "فی" نیامده است

6- . المكارم: 211
7- . المكارم: 211

9. از فضل(1) نقل شده است که به امام صادق علیه السلام شکوه کردم من از ادرار سختی کشم، فرمود: آخر شب سیاهدانه بگیر(2).

10. از او علیه السّلام نقل شده است که در سیاهدانه درمان هر دردی است، من آن را برگیرم برای تب، سردرد و چشم درد و دل درد، و برای هر دردی که رخ دهد، و خدا عزّ و جلّ مرا بدان شفا دهد.

بیان و تأکید: گویا خبر اول در باره بینی از کتب عامه گرفته شده که از عبد اللّٰه بن بریده است از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و در آن است که چون بامدادت شد در منخر راست یک قطره چکان و در چپ دو تا و فردا برعکس و روز سوّم چون روز یکم، و همان درست است.

و صاحب فتح الباری پس از نقل این روایت گفته: و از این روایت برآید که مقصود از اینکه این دانه داروی هر دردی است این نیست که خودش تنها در هر دردی به کار رود، بلکه بسا باید سائیده باشد یا نسائیده، خورده شود یا نوشیده یا در بینی کشند یا بمالند بتن و جز آن.

و گفته اند: معنی اینکه از هر درد یعنی هر درد درمان پذیر بدان، زیرا که آن درمان دردهای سرد است نه گرم. آری در برخی داروهای درد گرم و خشک برای زود رساندن داروی تر و سرد بدانها به کار رود، چون زود نفوذ کند، و به کار زدن برخی داروهای گرم برای خاصیتی که دارند در برخی مرضهای گرم مورد انکار نیست مانند عنزروت که گرم است و در داروهای ترکیبی چشم درد به کار رود با اینکه چشم درد به اتفاق حکماء ورم گرم است.

دانشمندان طب: گفتند: سیاهدانه گرم و خشک است و بادشکن و برای تب سه یک و بلغم خوب است و هر سدّه و بادی را برگشاید، و چون کوبیده شود و با عسل معجون گردد و با آب گرم نوش شود. نمک را آب کند و ادرار و خون حیض را بگشاید و دارای جلا و برش است، و چون کوبیده شود و در پارچه کتانی بسته شود یا در پوست، بوئیدنش از برای زکام سرد خوب است،

1- . در المصدر: از مفضل

2- . المکارم: 212 و در آن آمده است "و مرا شفا داد...."

و چون هفت دانه اش در شیر زن خیس شود و به بینی ریزند برای دچار به یرقان سودمند است، و نوشیدن یک مثقالش به آب برای تنگ نفس خوب است، بستنش به طور ضماد بر سردرد سر سرد را نافع است، و چون با سرکه پخته شود و در دهن بگردانند درد دندان کرمو را سود دهد.

ابن بیطار و جز او که در داروهای تک کتاب نوشتند این منافع و بیشتر از آن را برای سیاهدانه ذکر کردند.

خطابی: گفته: اینکه فرموده از هر دردی مقصود درد خاصّی است، زیرا در طبع هیچ گیاهی نیست که درمان همه طبائع مخالف هم را داشته باشد، و مقصود این است که درمان هر دردی است که از رطوبت پدید شود.

ابو بکر ابن عربی گفته: عسل نزد پزشکان بهتر از هر دوائی است برای درمان هر دردی و با این وضع دردیست که دردمندش از آن آزار بیند و مقصود از اینکه «در آن درمانست برای مردم، 69 النحل» اکثر و اغلب است نه همه و حمل سیاهدانه بر آن سزاوارتر است.

و دیگری گفته: دارو را به حسب حال بیماری که حاضر است وصف کنند، و شاید فرموده او «فیه شفاء للناس(1)» { در آن برای مردم درمانی است } در باره سیاهدانه سازگار مزاج دچار به سردی بوده و مقصود هر دردی از جنس درد او است، و تخصیص به جنس بسیار است و فراوان. و اللّٰه اعلم.

و شیخ محمد بن ابی حمزه گفته: مردم در این حدیث گفتگو کردند و عمومش را تخصیص دادند و آن را به گفته اهل تجربه و طب برگرداندند، و آن اشتباه است زیرا اگر ما گفته پزشکان را بپذیریم که روی تجربه است که غالبا بر پایه گمان است پذیرش گفته آنکه جز از وحی سخن نگوید اولی از گفته آنها است. پایان. و توجیه حمل آن بر عموم گذشت که مقصود اعم از اینکه تنها باشد یا جز داروی دیگر و این مانعی ندارد و از ظاهر حدیث هم بیرون نیست و اللّٰه اعلم.

و گفته: شونیز به ضم شین نقطه دار و یا دو نقطه به زیر پس از زاست،

1- . النحل/ 69

قرطبی گفته: برخی اساتید ماشین را به فتح دانسته، عیاض از قول ابن اعرابی واو را یاء کرده با کسره شین و گفته شینیز، و تفسیر سیاهدانه به شونیز برای این است که شونیز میان آنها شهرت داشته و امروزه برعکس است زیرا خود سیاهدانه معروفتر از شونیز است، و تفسیرش به شونیز اکثر و اشهر است و آن زیره سیاه است و آن را زیره هندی هم گویند.

ابراهیم حربی در غریب الحدیث از حسن بصری آورده که آن خردل است، ابو عبیده هروی در غریبین حکایت کرده که میوه بطم است به ضم باء یک نقطه و سکون طاء با نقطه.

جوهری گفته: صمغ درخت «کمکام» است و از یمن آورند و خوشبو است و در بخور به کار رود و گویم: به طور قطع در اینجا مقصود نیست، قرطبی گفته تفسیر به شونیز از دو راه بهتر است یکی آنکه گفته اکثر است و دوم سود بسیار آن به خلاف خردل و بطم . پایان سخن ابن حجر..

ابن بیطار گفته: سیاهدانه بر شونیز گفته شود و بر تشمیزج(1) و بشمه نزد مردم حجاز و گفته بشمه نام حجازی سیاهدانه است که در درمان چشم به کار رود و از یمنش آورند.

11. دعائم: از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که پرسش شد از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره دانه سیاه فرمود: البته آن را گفته، گفتند: چه گفته؟ فرمود: که در آن درمانی است از هر دردی جز مرگ و سپس به سائل فرمود: تو را راهنمائی نکنم بر آنچه رسول خدا در آن استثناء ندارد؟ گفت آری، فرمود: دعاء است که قضای مبرم سخت را برگرداند، و انگشتانش را بهم چسباند از دو دست و با هم جمع کرد یکی را با دیگری انگشت کوچک را در برابر آن چون یک چیز به تو نمود.

1- . به فتح تا و سکون شین و فتج زا و جیم آخر, گفته شده است که معرب "چشمیزک" است و دانه ای است سه گوش و سیاه مانند دانه گلابی و اثر پر نیرو دارد در بیشتر دردهای چشم.

باب هشتاد و یکم : عناب

روایات:

1. مکارم: از علی علیه السّلام نقل شده است که عناب تب را ببرد.(1)

2. مکارم: از ابن ابی خضیب(2) نقل شده است که چشمم سفید شد، و چیزی با آن نمیدیدم، امیر المؤمنین علیه السّلام را در خواب دیدم و گفتم: آقایم به من رسیده آنچه بینی، فرمود: عناب بستان و بکوب و به چشم بکش، گرفتم و با هسته آن کوبیدمش و به چشم کشیدم و تیرگی چشمم واشد، و دیدم درست است.(3)

3. مکارم: امام صادق علیه السّلام فرمود: فضل عنّاب بر میوه ها چون فضل ما است بر مردم.(4)

بیان: در عجائب المخلوقات گفته: عناب درخت معروفی است، برگش برای درد چشم گرم خوب است و میوه اش خون را میکشد چنانچه پندارند، تا گفته اند بسیدن آن هم همین عمل را دارد، و چون خواهند آن را از شهری به شهری برند بارکش آن را عوض کنند تا خون یک دابّه را نکشد.

جالینوس گفته: خون را نکشد بلکه غلیظ کند. پایان..

ابن بیطار از قول مسیح گفته: گرم و تر است در نیم درجه یک و گرمیش بیش از تری است، و چون نوش شود یا خورده شود خلط خوبی پدید کند، و تندی و سوزش خون را آرام کند و برای سرفه و برآمدگی گلو و درد قلوه و مثانه و درد سینه و سوزشش خوب است، و برگزیده اش دانه درشت است و خوردنش پیش از غذا بهتر است.

1- . المکارم: 199
2- . در المصدر: از ابی الحسین
3- . المکارم: 199
4- . المکارم: 199

باب هشتاد و دوم : حلبه

روایات:

1. به سندی تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل شده است که بر شما باد به حلبه و گرچه به وزن طلا فروشند.

2. مکارم: نقل شده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود بر شما باد به حلبه و اگر امت من میدانستند(1) در حلبه چه اثری است با آن مداوا میکردند گرچه به وزنش طلا دهند(2).

3. دعائم: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده است که فرمود بر شما باد به حلبه و اگر امت من میدانستند(3) در حلبه چه اثری است با آن مداوا میکردند گرچه به وزنش طلا دهند.

1- . در المصدر: تعلم
2- . المکارم: 213
3- . در المصدر: تعلم

باب هشتاد و سوم : اسفند و کندر

روایات:

1. طب: به سندی تا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل شده است که نروید اسپند از درخت و برگ و بارش جر فرشته ای بر آن گماشته تا آن را برساند بدان که رسیده یا اینکه خشک شود و هیزم گردد. و راستی در ریشه و شاخه اش نشره ای است(1)

و در دانه اش درمان 72 درد است، با آن و با کندر مداوا کنید.

2. و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که پرسش شد از اسفند و لبان، فرمود: اما اسفند ریشه ای از آن در زمین نخزد(2) و شاخه از آن به آسمان برنیاید جز اینکه فرشته ای بر آن گماشته است تا هیزم شود یا بدان جا که باید برسد، و شیطان هفتاد خانه از آن خانه که در آن است فاصله گیرد و آن درمان هفتاد درد است که آسانتر همه خوره است از آن غفلت نکنید.

بیان: جوهری گفته: نشره چون تعویذ و رقیه است، در نهایه گفته: نشره به ضمّ نوعی رقیه و وسیله درمان است برای بیماری که گمان رود جن زده است(3).

3. مکارم: از محمّد بن حکم نقل شده است که پیغمبری به خدا عزّ و جلّ از ترسیدن امتش شکایت کرد و خدا عزّ و جلّ بدو وحی کرد، بفرما امتت اسفند بخورند،

و در روایتی بفرما اسفند بنوشند که دلیری را بیفزاید(4).

ص: 223

1- . در المصدر: رازی است
2- . "تغلغل"
3- . المصدر: 68
4- . المکارم: 212

4. و از همان پرسش شد از امام صادق علیه السّلام از اسفند و لبان, و فرمود اما اسفند ریشه ای از آن در زمین نخزد و شاخه از آن به آسمان برنیاید جز اینکه فرشته ای بر آن گماشته است تا هیزم شود یا بدان جا که باید برسد، و شیطان هفتاد خانه از آن خانه که در آن است فاصله گیرد و آن درمان هفتاد درد است که آسانتر همه خوره است از آن غفلت نکنید و افزود که و اما لبان برگزیده پیغمبران است پیش از من و مریم بدان یاری میجست و دودی تندتر از آن به آسمان برنیاید، و راننده شیطانها است و دفع عاهه کند، از دستتان نرود.

5. فردوس: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که هر که چهل روز بامداد هر روزی یک مثقال اسفند بنوشد حکمت در دلش روشن شود، و از هفتاد و دو درد که آسانتر همه خوره است عافیت یابد.

توضیح: شرح اسفند گذشت و ابن بیطار گفته: لبان همان کندر است، و گفته: خون و بلغم را بسوزاند و رطوبات سینه را بکشد و معده ناتوان را نیرو دهد و آن را به همراه کبد گرم کند، و اگر یک مثقال آن را در آب خیس کنند و هر روز بنوشند بلغم را نفع کند و در حافظه بیفزاید و ذهن را روشن کند، و کثرت فراموشی را ببرد جز اینکه برای نوشنده که بسیار نوشد سر درد آورد، غذا را هضم کند و باد را براند، جالینوس گفته: اگر به چشمی که خون گرفته بریزند خوب است و آن را تحلیل برد، سپس خواصّ بسیاری برایش گفته.

باب هشتاد و پنجم : سعد و اشنان

روایات:

1. مکارم: از ابراهیم بن بسطام نقل شده است که دزدها مرا گرفتند و در دهانم فالوده تند نهادند تا پخته شد و آنگاه آن را با برف پر کردند و همه دندانهایم سست و کنده شدند و امام رضا علیه السّلام را در خواب دیدم و به او شکوه کردم، فرمود: سعد به کار بر که دندانهایت محکم شوند، و چون او را به خراسان آوردند به من رسید که به شهر ما گذر کند، منش پیشواز کردم و به او سلام دادم و حالم را به او گفتم و خوابم را، فرمود: در بیداری هم همان را بتو فرمایم، و منش به کار بستم و همه دندانهایم بازگشتند چنانچه بودند(1).

2. و از همان، از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که چون با اشنان دست و رو میشست آن را به دهن میبرد(2) و مزه میکرد و میجوید و به دور می انداخت و فرمود: اشنان بد است، دهن را گند آورد، رنگ را زرد کند، زانوها را سست کند و من آن را دوست دارم(3).

بیان: شاید دوست داشته برای همان جویدن و شستن دهان و مفاسد آن در خوردن باشد.

فیروزآبادی گفته: اشنان. به ضم و کسر معروف است، برای جرب و خارش خوب است، جلاده و پاک کن و حیض آور است و سبب سقط جنین.

ص: 225

1- . المکارم: 218
2- . فیتطاعمه ثم یرمی به
3- . المصدر: 218

من گویم: ابن بیطار برایش فوائد بسیار آورده و سخن در باره سعد و فوائدش گذشت.

3. خصال: به سندی از حکم بن مسکین نقل شده است که شنیدم امام ششم علیه السّلام میفرمود: خوردن اشنان زانوان را سست کند و منی را فاسد سازد(1).

4. محاسن: از ابی الحسن علیه السّلام نقل شده است که: خوردن اشنان گند دهن آرد(2).

کافی به سندی مانند آن را نقل کرده است.

5. و از همان به سندی از سعد بن سعد نقل شده است که به ابی الحسن علیه السّلام گفتم: ما اشنان میخوریم، فرمود: چون ابی الحسن علیه السّلام وضوء میگرفت دو لب را می بست و در آن خصال بدی است، سل آورد و منی را ببرد و زانوها را سست کند. الخبر(3).

بیان: اینکه فرمود: وضوء میگرفت یعنی چون بعد از غذا دست و دهن را با اشنان میشست دهن را می بست تا چیزی از آن درون دهانش نرود پس چگونه خوردنش خوب باشد.

6. کافی: به سندی از ابی عزیز مرادی نقل شده است که از امام ششم علیه السّلام شنیدم میفرمود: دندانهاتان را با سعد بشوئید که دهن را خوشبو کند و در نیروی جماع بیفزاید(4).

1- . الخصال: 31
2- . المحاسن: 546
3- . الکافی 6: 378
4- . الکافی 6: 379

روایات:

1. طب: به سندی تا امام حسین علیه السّلام نقل شده است که اگر میدانستند مردم اثر هلیله زرد را به وزنش طلا آن را میخریدند، به یکی از یارانش فرمود: هلیله زرد بگیر با 7 دانه فلفل و بسای و آن را ببیز و به چشم بکش(1).

2. فردوس: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود هلیله سیاه از درخت بهشت است.

توضیح و تأیید: ابن بیطار بنقل از بصری گفته: هلیله چهار رسته است: زرد و سیاه هندی ریز، و سیاه کابلی درشت، و فرو رفته نازک و معروف به چینی رازی گفته: زردش مسهل صفراء است، سیاهش مسهل سوداء، و آنکه کرف است مسهل خوبی نیست بلکه معده را شستشو کند

و نباید در مسهل به کار رود. پایان..

ابن سینا در قانون گفته: هلیله معروف است و زرد دارد و سیاه هندی که خوب رسیده است و گرم تر است. و کابلی درشت تر است از همه، و چینی که نازک و سبک است، بهتر همه ریز زرد تند است که به سبزی زند و پر و سخت باشد، و بهتر کابلی فربه فربه تر و سنگین تر است که زیر آب رود و به سبزی زند، و بهتر رسته چینی نوکدار است، و گفته اند زرد گرمتر از سیاه است.

1- . الطب: 86

و گفته اند: هندی کمی سردتر است از کابلی، و همه سردند در درجه یک و خشک در درجه دو همه خلط صفراء را خاموش کنند و برایش سود دارند، و سیاهش رنگ را باز کند. و همه برای خوره خوبند.

و کابلی برای حواس و حفظ عقل و هم سردرد خوب است، زرد برای چشم سست و واافتاده و به چشم کشند برای آبریزی چشم خوب است و بنوشند برای خفگی و هراس، و برای درد طحال و اعضاء هاضمه همه خوبند به ویژه سیاه که معده را نیرو دهد، و خوراک را هضم کند و مخمله معده را تقویت کند به دباغی و باز کردن و رطوبت کشی. و زردش دبّاغ خوبی است برای معده و همچنین سیاه، و چینی در عملی که کابلی میکند ناتوان است و در کابلی پرده آوری است، و برای استسقاء خوب است و کابلی و هندی که با زیت برشته شود برای بستن شکم خوبند. و زردش مسهل صفراء و اندکی بلغم است، و سیاهش مسهل سوداء و برای بواسیر خوب است و کابلی مسهل سوداء و بلغم هر دو است و گفتند: کابلی برای قولنج خوب است، و یک شربت مسهل از کابلی خیسانیده از 5 تا 11 درهم و اگر خشک باشد تا 2 درهم و من گویم تا بیشتر هم رواست، و زرد را من گویم بسا تا ده درهم و بیشتر هم کوبیده و خیسانده در آب بنوشند و کابلی برای تب های کهنه خوب است. پایان..

ذکر آمله در داروهای ترکیبی میآید، و اطباء برایش منافع بسیار یاد کردند

گفتند: سرد است در درجه یک و خشک در درجه دو، قابض است و بن مو را سخت کند و معده و مقعد را نیرو دهد و دباغی کند و ببندد و تشنگی را رفع کند، و به دل تیزی و هوش افزاید، و باه را برانگیزد، و آب دهن و استفراغ را بندد، و گرمی خون را فرو نشاند، شکم را بندد و مو را سیاه کند.

و مربایش شکم را نرم سازد و برای بواسیر خوب است، و اشتها آورد و اعضاء درون را نیرو بخشد به ویژه معده و روده ها را، و چشم را تقویت کند، و هم دل و ذهن و حفظ را.

ابن سینا گفته: خلاصه از داروهای مقوی همه اعضاء است، و بایدش با عسل ساخت، بلیله را گفتند، مزه ای نزدیک به آمله دارد. شیرین است و نزدیک بفندق.

ابن سینا گفته: گرم است در درجه یک و خشک در درجه دو و نیروی گشاینده و قبض دارد، معده را به دباغی و فراهم کردن نیرو دهد، و برای سستی و رطوبتش خوب است، چیزی بهتر از آن معده را پاک نکند و بسا شکم را بند آرد و نزد برخی تنها ملین است و آن روشن است، و برای روده راستا و مقعد خوب است. پایان..

و برخی گفتند: که در عمل و نیرو به آمله میرسد.

ص: 229

باب هشتاد و ششم : داروهای ترکیبی دارای فوائد برای بسیاری از بیماریها

روایات:

1. کافی: به سندی از امام صادق علیه السّلام که موسی بن عمران علیه السّلام به خدای تعالی شکوه کرد از تری و رطوبت و خدایش فرمود: هلیله، ملیله و آمله را بگیرد و با عسل معجون کند و برگیرد، فرمود: همان است که نزد شما طریفل نام دارد(1).

بیان: حب طریفل نزد اطباء نسخه بسیار دارد و اجزاء مهمش همان است که در این خبر است و نزدیکتر بدان طریفل صغیر است که ترکیب شود از هلیله کابلی و سیاه و زرد و آمله و بلیله با هم برابر، و با روغن بادام خیس شوند، و با سه برابر همه اجزاء عسل معجون گردند، و پس از دو ماه تا سه سال بکار روند و آن نافعترین دارو است نزد آنان.

2. فردوس: از ابن عباس از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نقل شده است که هلیله سیاه و بلیله و آمله با روغن گاو بجوشند و با عسل معجون شوند. مقصود حب طریفل است.

3. طب: احمد بن ریاح این داروها را دیکته کرده و گفته: بر امام علیه السّلام عرضه شده و پسندیده گفته: به خواست خدا اینها برای خلط سوداء، صفراء، بلغم، درد معده، استفراغ، تب، سرسام، ترک دست و پاها و ناف و برای زحیر درد کبد، گرمی سر همه خوبند، و سزا است که از خرما و ماهی و سرکه و سبزی پرهیز شود، باید غذای کسی که آن را نوشد زیر باجه با روغن کنجد باشد، سه روز بنوشد، هر

1- . روضه الکافی: 193

روزی دو مثقال، و گفته: این نسخه از یکی پیغمبران است علی نبینا و آله و علیه السّلام و آن این است:

خیار چنبر پوست کنده یک رطل و در یک رطل آب

یک شبانه روز خیس شود و صاف گردد و سفل آن دور ریخته شود و با صافی آن یک رطل عسل بنهند، و یک رطل افشره به و چهل مثقال روغن گل، و آن را با آتش نرمی بپزند تا بسته شود، وانگه از آتش بردارند و بگذارند تا خنک شود، پس فلفل، دار فلفل قرفه قرنفل، قرنفل، قاقله، زنجبیل، دارچین، جوز بوّا، از هر کدام سه مثقال کوبیده و بیخته بر آن ریزند و همه را مخلوط کنند و معجون کنند و در کوزه سبز یا شیشه نهند، و یک شربت آن دو مثقال است در ناشتا و به خواست خدا برای آنچه ذکر شد خوب است و برای یرقان و تب سخت که برای تبدار نگرانی سرسام است، و برای گرمی و درد مثانه و آلت مردی(1).

گفته: خیار باذرنج بگیر و پوست بکن، و پوستش را با کاسنی بپز و صاف کن و شکر طبرزد بر آن بریز، و سه روز ناشتا هر روز یک رطل بنوش که خوب و مجرب است به خواست خدا برای تپش قلب(2) و به شماره افتادن نفس و درد معده، و برای تقویت معده و درد پهلو و آب چهره را بیفزاید و زردی(3) را ببرد به خواست خدا.

اجزاء: زنجبیل خشک هفتاد و دو مثقال، دار فلفل چهل مثقال، اشبه، سادج، فلفل هلیله سیاه، قاقله عربی، جوز طیب. نانخواه، دانه انار شیرین، سیاهدانه، زیره کرمانی، از هر کدام چهار مثقال، همه را بکوبند و ببیزند، و ششصد مثقال نقل شکری خوب بگیرند و آن را در دیزی گلی نهند و مقداری آب بریزند و بر سر آتش نرمی نهند تا شکر آب شود و آن را در ظرف پاکیزه ای ریزند، و دواهای کوبیده را بر آن

1- . الطب: 75 و در آن "وجع المثانه و الاحلیل" را عنوان قرار داده است.
2- . در المصدر: دواء للخفقان
3- . لفظ "و اخلاطه" در آلمصدر نیامده و در آن آمده است: و هو نافع باذن الله عز و جل

پاشند و خمیر کنند تا در آمیزند و آن را در شیشه یا بستوی سبز گذارند، یک نوشش باندازه یک گردو است که هیچ نگرانی و تخلف ندارد به خواست خدا(1).

داروئی عجیب که به خواست خدا خوب است برای: ورم شکم، درد معده(2)، قطع بلغم، آب کردن سنگ و فضولی که در مثانه فراهم شود، درد پهلو بدین شرح: هلیله سیاه، بلیله، آمله، کور، فلفل، دارفلفل. دارچینی. زنجبیل، شقاقل، وج اسادون، خولنجان، اجزاء برابر کوبیده و بیخته شوند و با روغن تازه گاو خیس شوند و با دو برابر وزن همه عسل آب کرده با نقل شکری معجون شوند، یک خوراکش به اندازه فندق یا مازو است(3).

داروئی برای کثرت جماع و جز آن، گفته: این عجیب است. قلوه ها را گرم کند، و جماع را بیفزاید، سردی(4) را از همه مفاصل ببرد، و خوب است برای درد پهلو، شکم، بادهای مفاصل، عسر البول، کسی که نتواند ادرار را نگهدارد، تپش قلب، شماره افتادن نفس، نفخه، تخمه، کرم شکم، دل را روشن کند، اشتها آورد، درد سینه را آرام کند، زردی چشم و رنگ و یرقان را ببرد و هم عطش فراوان را، و خوب است برای چشم درد، سردرد، کاستی مغز، تب شکننده، هر درد کهنه و نو، خوب مجرّب بی تخلف، یک خوراکش دو مثقال است و نزد ماها یک مثقال بود و امام بر آن افزود، نسخه بدین شرح است:

هلیله سیاه، هلیله زرد. سقمونیا: از هر کدام شش مثقال، فلفل، دار فلفل زنجبیل خشک، نانخواه، خشخاش سرخ، نمک هندی: هر کدام چهار مثقال، نار مشک قاقله، سنبل، شقاقل، عودبلسان، حب بلسان، سلیخه پوست کنده، علک رومی عاقرقرحا، دارچینی، از هر کدام دو مثقال، همه این داروها کوبیده و بیخته شوند و خمیر گردند جز سقمونیا که کوبیده شود و بیختن ندارد، وانگه همه را در آمیزند و

1- . الطب: 77
2- . المقعده
3- . الطب: 77
4- . در المصدر: البرون

هشتاد و پنج مثقال نقل شکری سجزیّ خوب بگیرند و در پاتیل آب کنند با آتش نرم و داروها را در آن خیس: کنند و با عسل کف گرفته معجون سازند

و در شیشه یا بستوی سبز نهند و در حال نیاز دو مثقال ناشتا با هر نوشابه ای که خواهی مصرف کنی و مانند آن در هنگام خواب که عجیب است و نافع برای همه آنچه گفتیم ان شاء اللَّه.

بیان: در قاموس گفته: اسر به ضم بند آمدن ادرار است، مؤلف بحر الجواهر گفته: زیرباج، آبگوشتی است با سرکه و میوه خشک که با زعفران معطر شود و زیره در آن ریزند، و یک شیرینی بدان افزایند، در برخی نسخه ها اماج آمده و گویا شوربائی است که از خمیر سازند.

قول او: «و گفت از برخی پیغمبران است» ظاهر آنست که متعلق به داروی پیش باشد.

مؤلف بحر الجواهر گفته: افشره از آب گیاه و میوه است که بگیرند و بپزند بلکه در آفتاب نهند تا ربّ شود.

در قاموس گفته: قرف: با کسره: پوست، پوست مقل، پوست انار، پوست درخت، یک نوع دارچینی که آنهم پوسته ای است در حقیقت و آن را دارچینی چین نامند که پیه دار و سفت و پر سوراخ است و معروف است به قرفه، سرخ و نرم و به شیرینی زند و بیرونش زبر است، خوشبو و فره گرم کرف دارد و برخی از آن را قرفه قرنفل نامند که نازک و سخت و بی سوراخ است، و بوی قرنفل دارد، و همه آنها گرم کن و لطیف کن و مدرّ و مجفف و حافظه آور و باه پرورند. پایان..

این دارو خودش در باب درمان شکم گذشت.

و اینکه فرمود تب سخت. بسا آغاز سخن است که داروی مذکور به دنبالش آمده

و بسا وابسته به پیش است و از حرارت آغاز سخن شده، و بسا که: آن برای یرقان خوب است، آغاز سخن باشد و ضمیر راجع به داروی آینده باشد، چون که در باب تب گذشت، امام رضا علیه السّلام دچار یرقان را با آب پوست خیار با باذرنج مداوا کرد.

ابن بیطار گفته: اشبه که آن را شبهان گویند نوعی شوک است و آن درختی است مانند درخت ملوخ که شاخه هایش خارهای ریزی دارد و گل لطیفی کم سرخی آرد و دانه ای چون شاهدانه که چون فشرده شود آب بسیار چسبنده ای از آن درآید، و این چوب و این فشرده برای درمان گزیدن جانوران زهردار است گفته اند بذر آن چرب و چسبنده است و نوشیدنش برای سرفه خوب است و سنگ مثانه را آب کند و به خوبی ادرار(1) را بگشاید، و چون ریشه و برگش را بکوبند و بسایند و ضماد جراحات تازه و ورم بلغمی نمایند نافع باشد.

گفته، سادج بوئی دارد چون ناردین، در ریگزارهای بلاد هند روید، برگی است که در اینجاها روی آب برآید چون عدس آب و ریشه ندارد، و چون فراهمش کنند آن را در رشته کتانی کشند و انبار کنند.

جالینوس گفته: نیروی ناردین دارد جز اینکه اثر ناردین بیش است ولی سادج ادرار گشاتر است و برای معده بهتر است، و چون با شراب جوشانده شود و سائیده گردد برای آماسهای گرم چشم خوب است که بر آن بمالند، و بسا برای خوشبو کردن دهن زیر زبانش نهند، و لای جامه گزارند تا خورده نشود و خوشبو گردد، رازی گفته: گرم است در درجه سه و خشک در درجه دو و در کتاب منصوری گفته: برای خفقان و گند دهان خوب است.

و گفته: جوز بوا همان جوز الطیب است، و نیرویش از گرمی و خشکی درجه دو دارد، و طبع را ببندد و دهن و معده را خوشبو کند، و برای ناتوانی کبد و معده خوب است

و غذا را هضم کند و طحال را چاره کند و هم سبل را و دیده را نیرو دهد، و برای عسر البول نافع است، و مانع چسبیدن روده ها و اسهال است اگر از سردی باشد، و خلاصه برای رطوبت داران و سرمازدگان خوب است.

در قاموس گفته: برنیه ظرف سفالی است، و وج داروی معروفی است، در بحر الجواهر گفته: ریشه گیاهی است که در حوضها(2) و کناره آبها روید و به فارسی برج

1- . ادرار البول (خ)
2- . فى الحياض (خ)

گویند، گرم و خشک است در درجه سه و اخلاط غلیظ را لطیف کند، و ادرار را بگشاید، و سختی طحال را ببرد، سفیدی دیده را بن کند، و تیرگی آن را روشن سازد، و برای درد پهلو، سینه و شکم خوب است، و چون با عسل نوشیده شود، درد سر کهنه را نافع است، و نوشیدن یک درهمش مسهل صفراء بلغم و سوداء است، و برای چشم آب آورده خوب است و برای زبان سنگین، و گفته: اسارون: بته ای است پر بذر و خوشبو و زبان گز، گلی دارد میان برگهای بن برنگ فرفیری مانند گل شاهدانه گرم است و خشک در درجه دو و گفته اند خشکیش کمتر از گرمی آن است، دردهای درون همه را آرام کند، لطیف کن و گرم کن و باز کن بستگیهای کبد است برای درد ران خوب است، بلغم استسقائی را مسهل است، بول گشا و نیرو بخش مثانه و قلوه و کبد است و سنگ قلوه را آب کند، گفته: عفص چون فلس مازو است. و ابن بیطار گفته است فانید سجزی با سین و ز منصوب به سجستان است.

4. طب: از عبد اللّه نواده مفضّل نقل شده است که عقرب مرا گزید چنان که بسا نیشش از سختی گزش به شکمم رسیده باشد، امام حسن عسگری علیه السّلام همسایه ما بود، پدرش گفت، نزد او رفتم و گفتم عقرب پسرم عبد اللّه را گزیده و اکنون در خطر است، فرمود: داروی جامعش دهید که داروی امام رضا علیه السّلام است، گفتم: آن چیست؟ فرمود: داروئیست معروف گفتم: ای آقایم من نمیشناسمش فرمود:

سنبل، زعفران، قاقله، عاقرقرحا، خربق سفید، بنک، فلفل سفید، بگیر اجزاء برابر با ابرقیون دو جزء و نرم کوبیده شوند و با پارچه حریر بیخته شوند و با عسل کف گرفته معجون شوند و برای گزش عقرب و مار یک قرص با آب حلتیت بنوشند که در همان ساعت به شوند، گفت: ما با آنش درمان کردیم و به او نوشاندیم و در ساعت خوب شد، ما آن را برگیریم و تا امروز به مردم بدهیم(1).

بیان: «فصرت الیه» در نسخه آمده ولی باید «فصار الیه ابی» پدرم نزد او رفت باشد، یا فقال ابی باشد، در قانون گفته: خربق سیاه از سفیدش گرمتر است گرم و

1- . الطب: 88

خشک است از درجه سه، محلل و لطیف کن و خوش جلا بخش است، سفیدش تلخ تر است، و چون موش بخوردش بمیرد، و برایش سودها و زیانها ذکر کرده که ما را به ذکرشان نیازی نیست.

حلتیت صمغ انجدان است و برخی گفتند: برای گزیدن عقرب به خوبی سود دارد چه بنوشند و چه بمالند.

5. طب: به سندی از فضل بن میمون نقل شده است که به امام نهم علیه السّلام گفتم: یا بن رسول اللَّه، راستی من از این شوصه که دارم درد سختی میکشم فرمود: یک قرص از داروی امام رضا علیه السّلام با مقداری زعفران برگیر و باطراف شوصه بمال، گفتم: داروی پدرت چیست؟ فرمود: داروی جامع و نزد فلان و فلان معروف است گفت: من نزدیکی از آنها رفتم و یک قرص گرفتم و با آب زعفران به اطراف شوصه مالیدم و از آن عافیت یافتم(1).

بیان: فیروزآبادی گفته: شوصه: دردی است در درون یا بادی است که به دنده ها پیچد یا ورمی است در حجاب آنها از درون و درزیدن رگها است، جالینوس گفته: ورمی است در حجاب دنده ها از درون.

6. طب: به سندی از صالح بن عبد الرّحمان نقل شده است که بامام رضا علیه السّلام شکوه کردم از فالج و لقوه که دچار خاندانم شدند، فرمود: تو کجائی از داروی پدرم، گفتم

آن چیست؟ فرمود: داروی جامع یک حبه آن را با آب مرزنجوش بستان و ببینی او بکش که به خواست خدا خوب شود(2).

7. و از همان به سندی از عبد اللَّه بن عثمان نقل شده است که به امام نهم علیه السّلام شکوه کردم از سردی معده ام و خفگی دلم و فرمود: تو کجائی از داروی پدرم که داروی جامع است، گفتم: یا ابن رسول اللَّه آن چیست؟ فرمود: نزد شیعه معروف است گفتم: یا ابن رسول اللَّه من یکی از آنها شمرده شوم نسخه آن را به من بده تا خود درمان کنم و به مردم هم بدهم فرمود: زعفران، عاقرقرحا، سنبل، قاقله،

1- . الطب: 89
2- . الطب: 89

بنک، خربق سفید، فلفل سفید، بستان اجزاء برابر، هر کدام را نرم بکوب و ببیز با پارچه حریر و با دو برابر وزن همه عسل کف گرفته معجون کن و آنکه خفقان دل یا سردی معده دارد یک قرص با آب زیره بپزد و بخورد که به خواست خدا به شود(1).

8. طب: از سهل بن مخلّد نقل شده است که بر امام هشتم علیه السّلام وارد شدم و شکوه کردم که از درد طحال شب نخوابیدم و روز هم به خود پیچیدم از سختی دردش، فرمود: تو کجائی از داروی جامع یعنی داروها که پیش گفته شدند جز اینکه فرمود یک قرص آن را بگیر و با آب سرد و کفی سرکه بخور و من عمل کردم بدان چه فرمود و آن دردی که داشتم بحمد اللّه آرام شد(2).

بیان: در قاموس گفته است لبد – مانند صرد و کتف – چیزی است چیزی است که منزلش را ترک نمی کند و در پی زندگی نیست و پرنده به زمین کاهش می دهد جثمش را. در بعضی نسخ متلددا آمده است به معنی متحیر.

9. طب: به سندی از محمّد بن سلیمان نقل شده است که علم اهل بیت علیهم السّلام را از امام رضا دریافت میکرد، گفت: به امام هشتم شکوه کردم

از دردی در هر دو پهلوی راست و چپم، فرمود: تو کجائی از داروی جامع که داروی مشهوری است و مقصودش داروهای پیش بود، و فرمود: اما برای پهلوی راست یک قرص بگیر و با آب زیره خوب بپز و اما برای پهلوی چپ با آب ریشه کرفس خوب بپز، گفتم: یا بن رسول اللّه یک مثقال بگیرم یا دو مثقال؟ فرمود: نه بلکه وزن یک قرص تا درمان شوی به خواست خدا تعالی(3).

و از همان: به سندی از احمد بن اسحق نقل شده است که من با امام رضا علیه السّلام بسیار همنشین بودم و گفتم: یا بن رسول اللّه من از سه شب است که پدرم پا بیرون دارد و شکمش بند نیاید، فرمود: تو کجائی از داروی جامع؟ گفتم: منش نشناسم، فرمود: نزد احمد بن ابراهیم تمّار است یک قرص بگیر با آب آس بپز و به پدرت بده که همان ساعت بهتر شود، گوید نزد او رفتم، و قرص بسیاری از او گرفتم و یک قرص به پدرم دادم و در ساعت آرام شد.

1- . المصدر: 90
2- . الطب: 90
3- . الطب 90: و در آن آمده است "تعافى باذن الله تعالى"

بیان: ابن بیطار گفته: آس در زمین عرب بسیار است و همیشه سبز است و نمو کند تا درخت بزرگی شود، گلی سفید و خوشبو دارد و میوه ای که رسیده اش سیاه است و شیرین ولی دهن را تلخ کند، و بسا که میوه اش را تر و خشک بخورند برای خونریزی و سوزش مثانه، و شیره میوه ترش کار ترش کند، برای معده خوب است و ادرار را گشاید، و کوبیده و سائیده برگش که آب زنند و با اندکی زیت یا عطر گل و می بیامیزند و ضماد کنند بر قرحه های تر سازگار است، و هم به جاهایی که فضول بر آنها روان است و هم برای اسهال مزمن کهنه،

گفتند: آس سرد است در درجه یک و خشک است در درجه دو و برای گرمی و رطوبت خوب است و اسهال از خلط صفراء را ببرّد، و بویش برای بخار گرم تر خوب است، و قرصش برای سرفه و اسهال ناشی از صفراء.

در قانون گفته: در شربتها که بند آرند و برای دردهای شش و سرفه خوب باشند جز آن نیست که شربت کنند و برکش از اسهال سبک نافع است به چکاندن یا ضماد، و بسا از ریزش فضول به معده جلو گیرد و از ریزش ادرار نافع است و خوب است برای ریزش خون حیض، آب برگش طبع را بندد، و اسهال صفراوی با مالیدن آن به تن بند آید، و چون با روغن کنجد نوشیده شود، بلغم را فشار دهد و بیرون کند.

11. طب: از محمّد بن نضر مؤدب فرزندان امام نهم علیه السّلام نقل شده است که به او شکوه کردم از سنک فرمود: وای بر تو کجائی از درمان جامع داروی پدرم، گفتم: ای آقا و مولایم، نسخه اش را به من بده فرمود: آن نزد ما است، ای کنیز آن بستوی سبز را بیاور، گفت: بستو را آورد و از آن یک قرص برآورد و فرمود: این را با آب سداب یا آب فجل پخته بنوش که خوب شوی، گوید آن را با آب سداب نوشیدم و به خدا تا امروز دیگر احساس درد نکردم(1).

12. از همان از ابراهیم بن نضر نوه میثم تمار نقل شده است که ما در قزوین از طرف ائمه مرزدار بودیم و این دارو را برای دوستان خود نسخه کرده بودند به نام داروی شفا بخش و آن جز داروی جامع است که برای فلج کهنه و نو خوب است و آن برای لقوه کهنه و نو خوب است، و جوشها که از آن پدید آیند نو باشند یا کهنه، و

1- . الطب: 91

برای سرفه کهنه و نو، و کزاز، و باد شوکه، درد چشم، باد سبل که مو در چشم رویاند، و برای درد پاها از بلغم کهنه، برای معده ناتوان، برای باد ام الصبیان کودکان، هراس کردن زن در خواب هنگام بارداری، و برای سل نفخ آور و آن آب زردی است که در شکم است، و برای خوره و برای همه نشانه های صفراء بلغم و گزش، و برای کسی که مار یا عقرب بگزند.

جبرئیل برای موسی بن عمران علیه السّلام آورد چون که فرعون خواست بنی اسرائیل را زهر بدهد، در روز یکشنبه عیدی برایشان گرفت، و خوانهای بسیار گسترد و غذای فراوان و خوراکها را زهر آگین کرد، و موسی بنی اسرائیل را که ششصد هزار بودند برآورد و نزد مهمانخانه در برشان ایستاد، و زنان و کودکان را بازگرداند و به بنی اسرائیل سفارش کرد از خوراکشان مخورید و از نوشابشان منوشید تا من به شما باز گردم، سپس نزد مردم آمد و از این دارو به اندازه یک سر سوزن به آنها داد، دانست که او را نافرمانی کنند و از خوراک فرعون نگذرند، سپس پیش آمد و با او پیش آمدند، و چون چشمشان به خوانها افتاد شتاب کردند و دست در خوراک نهادند، و از آن پیش فرعون موسی و هارون و یوشع بن نون و همه بزرگان بنی اسرائیل را بیک خوان خصوصی دعوت کرده و گفته: من با خود قسم خوردم که متصدی خدمت شما و احسان به شما نباشد جز خودم یا بزرگان کشورم، و همه خوردند تا سیر شدند، و فرعون پیوسته زهر را پیاپی تازه میکرد.

و چون از خوراک دست کشیدند موسی بیرون شد و یارانش بیرون شدند و موسی به فرعون گفت: ما زنان و کودکان را با بنه در دنبال وانهادیم و انتظار آنها را داریم، فرعون گفت: در این صورت باز غذا برای آنها آماده شود و آنها را پذیرائی کنیم مانند کسانی که با تو بودند، و آنها هم آمدند و بآنها خوراک داد مانند یاران آنها، و موسی به پاسگاه خود برگشت.

فرعون رو به یارانش کرد و گفت: پندارید موسی و هارون ما را جادو کردند و به ما نمودند که از خوراک ما میخورند و چیزی از آن نخوردند و سالم بیرون رفتند و جادو باطل شد، تا توانید آنچه از خوراکها به جا مانده برای امروز و فردا جمع

ص: 239

آوری کنید تا نابود شوند(1) و عمل کردند، و فرعون برای یاران خود خوراک جداگانه ساخته بود که زهر نداشت، همه را بر سر آن گرد آورد، برخی خوردند و برخی نخوردند، و هر که خورد باد کرد(2) و هفتاد هزار مرد و صد و شصت هزار زن از یارانش مردند جز چهار پایان و سگها و جز آنها، و فرعون و یارانش در شگفت شدند به واسطه فرمان حفظ به موسی که از آن دارو بنام شافیه به یاران خود نوشانده بود سپس خدا آن دارو را به رسول خود فرو آورد، جبرئیل آن را آورد و نسخه دارو این است:

جزئی بگیر از سیر پوست کنده، سپس آن را بشکاف و اندکی بکوب، و بگذار در پاتیل یا دیگ به اندازه ای که در دست داری، و آتش نرمی زیرش بیفروز و آنقدر روغن گاو بر آن بریز که آن را فرو گیرد، و خرده خرده بدان روغن بده تا سیر روغن شود و دیگر نپذیرد، وانگه بر آن شیر تازه بریز و آتش نرمی زیرش باشد، تا آنجا که دیگر نپذیرد و به خود نکشد.

سپس عسل شهد بگیر و فشرده کن و جدا بر سر آتش نه و خوب موم آن را بگیر و روی سیر بریز و زیرش آتش نرمی بگذار مانند آنچه با روغن کردی و با شیر، سپس ده درهم سیاهدانه خوب بکوب و پاک کن و ببیز، و پنج درهم فلفل و مرزنجوش بگیر و بکوب و در آن بریز، و مانند حلواء(3) آن را بر آتش بنه

و آنگاه در ظرفی سر بسته بگذار که گرد و بادی بر آن ننشیند و در آن ظرف اندکی روغن گاو باشد که آن را چرب کند، سپس چهل روز میان جو یا خاکستر دفن شود، و هر چه کهنه گردد بهتر باشد و دردمند که دچار آزار سخت شد به اندازه یک نخود از آن را برگیرد فرمود: چون یک ماه بر این دارو گذرد برای درد دندان و هر چه از بلغم پدید آید خوب است به اندازه نیم گردو و چون دو ماه بر آن گذرد برای تب لرز به اندازه نیم گردو خوب است و بینهایت برای هضم غذا و هر دردی در چشم و چون سه ماه بر آن گذرد خوب است برای صفراء و بلغم سوخته، و هیجان هر درد که از صفراء باشد که ناشتا بخورد.

1- . در المصدر: جدا شوند
2- . ترکید (خ)
3- . الخبیصه: حلوای مخبوصه یا مخلوط

چون چهار ماه بر آن گذرد برای تیره گی چشم و گرفتن نفس در راه خوب است که وقت خواب در شب بخورد و چون پنج ماه شد روغن بنفشه یا کنجد گیرد و نیم عدس از آن دارو که روغن مالی بشود و کسی که سردرد پیوسته دارد آن را در بینی کند.

و چون شش ماهه شد دچار شقیقه با روغن بنفشه ناشتا در بامداد باندازه یک عدس را در بینی کند و چون هفت ماهه شد برای باد گوش نافع است که با روغن گل باندازه یک عدس در آغاز روز از آن چکانند و چون هشت ماهه شد برای خلط سرخ(1) و دردی که بسا آکله شود خوب است که با آب نوشیده شود و با هر روغنی خواهی آن را چرب کن

و بر درد خود نهی هنگام برآمدن خورشید و ناشتا.

و چون نه ماهه شود به خواست خدا از سدّه ها و پرخوابی و هذیان در خواب و ترس و هراس خوب است و باید با روغن فجل ناشتا به اندازه یک عدس بخورد و هم هنگام خواب.

و چون ده ماهه شود برای خلط سوداء خوب است، و صفرائی که لرز آورد و تب درونی و برهم خوردن خرد، به اندازه یک عدس آن را بگیرند با سرکه و سفیده تخم مرغ، ناشتا و هنگام خواب با هر روغنی خواهد بنوشد.

و چون یازده ماهه شود برای خلط سوداء که باعث هراس و وسوسه دردمند است به اندازه یک نخود با روغن گل ناشتا بنوشد و یک نخود هنگام خواب بی روغن بنوشد.

و چون دوازده ماهه شد با آب مرزنجوش از فلج کهنه و نو نافع است و به اندازه یک نخود و هر دو پا را هنگام خواب با زیت و نمک چرب کند و هم در شب آینده و از سرکه و سبزی و ماهی پرهیز کند و هر چیز دیگر خواهد بخورد.

و چون سیزده ماهه شود: از جوش و خنده بیجا و بازی با ریش خوب است به اندازه یک نخود با آب سداب آمیخته و آغاز شب بنوشد.

1- . در المصدر: الصفراء

و چون چهارده ماهه شود، داروی همه زهرها است، و اگر زهر نوشیده تخم بادنجان را بکوبد و با آتش بجوشاند تا صاف شود و یک نخود از این دارو را از یک بار تا چهار بار با آب نیم گرم بخورد و از چهار نگذرد و هنگام سحر بنوشد.

و چون پانزده ماهه شود برای جادو و خلط بلغم و سردیها و ارواح خوب است، نیم فندق که با خرما بجوشانند و چون در بستر خواب رود بنوشد، و در آن شب و فردا دیگر از دارو ننوشد تا خوراک بسیاری مصرف کند.

و چون شانزده ماهه شود نیم عدسش را با آب باران تازه که از همان روز یا شببش باشد حلّ کنند یا با تگرگ و نابینای کهنه و نو بام و شام و هنگام خواب چهار روز به دیده کشد و اگر بهبود نیافت تا هشت روز و ندانمش که به هشت روز رسد تا به شود به خواست خدا عزّ و جلّ.

و چون هفده ماهه شود نافع است به خواست خدا عزّ و جلّ برای خوره با روغن پاچه گاو نه گوسفند که به اندازه یک فندق ناشتا و هنگام خواب بخورد، و به اندازه یک قرص به تن مالد و خوب آن را مالش دهد، و اندکی از آن با روغن زیتون یا گل ببینی کند در پایان روز و در حمام.

و چون هجده ماهه شود به خواست خدا تعالی نافع است برای بهق که مانند پیسی است که جایش را تیغ زند خون آید، و اندازه نخودی از آن بگیرد و با روغن فندق یا روغن بادام تلخ یا روغن صنوبر بنوشد پس از سپیده دم، و اندازه یک قرص هم با همان روغن ببینی کشد و با نمک به تن خود بمالد.

فرمود: نسزد که اندازه و وضع این دارو از آنچه ذکر شد دگرگون گردد که اثر نکند و هیچ سودی ندهد.

و چون نوزده ماهه شود، دانه انار شیرین را بگیرد و بفشارد و آبش را بگیرد و با یک قرص از هندوانه ابو جهل بنوشد برای رفع سهو و نسیان

و بلغم سوخته و تب کهنه و نو با آب گرم در ناشتا.

و چون بیست ماهه شود به خواست خدا برای کری خوب است، در آب کندر خیس شود و آبش گرفته شود و به اندازه یک عدس لطیفی در آن نهند و در گوش نهد و اگر نشنید فردا با همان آب به اندازه یک عدس ببینی

نهد، و از زیادی آن آب به استخوان سرش ریزد، و سرسامی چون سنگین شود و پر گوید و زبانش دراز شود

ص: 242

دانه انگور ترش گیرند و با این دارو بدو نوشند که سود دهد و سبک گردد، و هر چه کهنه تر شود بهتر گردد و کمتر از آن مصرف شود.

توضیح: تانیث شافیه و جامعه به دلیل اشتمال آنها بر داروهای بسیار است. در بحر الجواهر گفته: فالج سستی همه یک شقّ تن است از سر تا پا و واژه فلج هم به معنی دو تکه کردن است، برخی گفته اند سستی نیمه تن است جز سر و مؤلف کامل بر این عقیده است، و قدماء میان فالج و استرخا جدائی ندانند.

شیخ گفته: اگر فالج به معنی سستی باشد مطلقا برخی انواعش همه دو نیم تن را فرا گیرد جز سرکه اگر آن را هم فرا گیرد سکته باشد، چنانچه بسا همان یک انگشت را فرا گیرد، و گفته: لقوه دردی است که چهره را کج کند و جز باد کردن یک سمت چهره است و با لقوه دو نیمه چهره برابر نمانند و دو چشم برابر نباشند، و گفته: دبیله. به تصغیر. هر ورمی است که درونش ماده ریزد و اگر نریزد همان ورم است و دبیله گرم خراج نام دارد.

آملی گفته: دبیله ورم گردی است که ماده فراهم کند، و گفته اند دمل بزرگی است که چند سوراخ دارد و آن را به فارسی «کفگیرک» نامند، و گفته کزاز به ضم تشنجی است که از ماهیچه های گلوگاه آغاز شود و بکشد به جلو یا پس

یا هر دو سو، و بسا بهر کششی گفته شود و بسا مخصوص به آن نوع باشد که از سردی و یخ زدن برون و یا درون است خواه از یک سو و یا دو سو در قاموس گفته: شوکه درد معروفی است و یک سرخی است که بر تن بر آید، در بحر الجواهر گفته: شوک بمعنی خار است و اطباء آن را بر زوائدی که در پس مهره های پشت ناشی شده به کار برند، و شوکه سرخی که بر چهره و تن برآید و شوکه باد آورد. پایان..

و گفته اند: در اینجا مقصود بادی است که از گزیدن عقرب و مانند آن پدید شود، و آن بعید است و مایه تکرار و تعریفی که برای سبل ذکر شده خلاف مشهور میان پزشکان است، ابن سینا گفته: آن پرده ای است که در چشم از باد کردن رگهای برونی سطح ملتحمه و قرنیه رخ دهد و از بافت دود مانندی میان آنها.

ص: 243

علامه گفته: پزشکان تحقیق رسائی در باره سبل ندارند تا برسد به شیخ با همه اعتباری که دارد و حق این است که سبل اجسام بیگانه ای باشند مانند رگ در پرده نازکی که بر چشم پدید شود.

اینکه فرمود «و از خام» یعنی بلغم نرسیده، در بحر الجواهر گفته: خام بلغمی است غیر طبیعی که اجزاءش در رقت و غلظ جدا هستند، و بر چیزی هم اطلاق شود که در ته شیشه نشیند از اجزاء رقیق بی گند.

فرمود: «سلی که باد آورد» گفتند: گویا مقصود: قولنج صفراوی است، برخی گفته: سل در لغت لاغری است و در طب قرحه ای است در ریه که مایه لاغری تن است، و چون تب لازمه این قرحه است. قرشی گفته: سل قرحه شش است با تب دق، و آن را از بیماریهای ترکیبی دانسته، برخی گفته: سل همان تب دقّ است چه از پیری باشد و چه از قرحه شش فیروزآبادی گفته: سل. به کسره و ضمه و مانند غراب. قرحه ایست در ریه

به دنبال بیماری ذات الریه یا ذات الجنب یا زکام یا سرفه طولانی و تب سبکی همراه آن است و از گزیدن خزنده هم باشد.

اینکه گفته "عند المضیف" یعنی محل ضیافت, و در برخی نسخ هند المضیق آمده یعنی محل ضیق تا زنان و کودکان استثناء شوند. و در قاموس آمده الشدخ – که مانند منع تلفظ میشود کسره دارد ماند تر و گفته شده خشک. خبیص حلوائی است که از خرما و روغن سازند، مره حمراء، طغیان خون یا بادها که تن را سرخ کنند، سدد یا در بحر الجواهر گفته: سدد در لغت خیره گی چشم است که همراه این بیماری است، و طب:حالی است که چون برای آدمی رخ دهد مبهوت ماند و سرش بسیار سنگین گردد و چشمش تار شود، و بسا در گوشهاش طنین یابد، و بسا که خرد خود را از دست بدهد، گفته: سدد مواد چسبنده و غلیظی است که بر رگها و مجاری تنگ در گیرند و در آن بمانند، و نگذارند خوراک و فضولات گذر کنند، و بر آنچه مانع برخی هم باشد گفته شود.

علامه گفته: بدان که انسداد نزد پزشکان جز سده است، زیرا انسداد را برای بسته شدن سوراخهای تن و دهانه های رگها به کار برند، و بسا سدد سلعه ای را گویند که بر دهانه جراحت بسته شود چون پوسته، بلبله: سختی اندوه و وسواس است.

و اینکه گفته "من القابله" با بای بدون تشدید یعنی شب بعد. و در برخی نسخ با مثنای تحتانیه یا با همزه آمده که یعنی در زمان قیلوله نیز آن را انجام بده. و اینکه گفته "و یشرب من هذا الدواء" یعنی قبل از آب بدنجان یا بعد از آن یا همراه آن.

در بحر الجواهر گفته: ابرده به همزه کسره دار، دردی است معروف از غلبه سردی یا رطوبت که از جماع باز دارد و سخن در باره آن گذشت «در آن شبش نیاشامد» یعنی از این دارو بلکه یک بار بس کند، و گفتند: یعنی آب نیاشامد و آن بعید است «زیت زیتون» یعنی روغن زیتون چون هر روغنی را زیت گویند:

جالینوس گفته: هر روغنی که از هر جسمی کشند و گرچه جزء زیتون باشد زیت نامند مجازا، برخی گفتند: گاهی زیت را از زیتون غوره کشند و گاهی از زیتون رسیده، و زیت هزینه همان است که از غوره گیرند و آن را رکاب هم نامند چون بر شتران از شام به عراق حمل شود

گویم سخن درباره این در باب خود بیاید ان شاء اللّٰه

«جز اینکه جایش را تیغ زنند» بسا مقصود این است که بهق و پیسی بهم مانند جز اینکه حجام آن را تیغ زند و خون آید که دانسته شود بهق است و پیسی نیست چون در پیسی از جای تیغ آب سفید برآید.

بدان که پیسی دو نوع است سفید و سیاه و همچنین است بهق و امتیازشان این است که بهق همان در پوست است و به گوشت نرسد و پیسی بهر دو نوع در گوشت فرو کشد. و بندق همان فندق است به فارسی. و ابن بیطار گفته است بندق فارسی است و جلوز عربی.

فرمود «از حنظله» چنین یافتیم در نسخه ها و شاید کنایه از خود داروی شافیه است که تلخ است و یا مقصود این است که دارو و حنظل هر دو را در آب انار ریزند. و اینکه میگوید در آب میریزند با تنوین یعنی کندر را در آب میریزند. و اینکه می گوید وگرنه سعوط کن یعنی در بینی نه چنان که بعضا توهم شده در پشت.

13. طب: به سندی تا امام صادق علیه السّلام روایت شده است که این داروی محمّد است صلی اللّٰه علیه و آله و مانند داروئی است که جبرئیل

روح الامین برای موسی بن عمران علیه السّلام هدیه آورد جز اینکه در این دارو درمانی و کم و بیشی است که در آن نبودند.

ص: 245

و همانا این داروها را پیغمبران و حکماء که وصی پیغمبرانند ساختند و اگر کم و بیش شود در آن یا قرصی بیش و کم مصرف شود درهم شکند و دارو تباه گردد و سودی ندهد و نسخه این است سیر پوست کنده چهار رطل با هموزنش شیر گاو در پاتیل ریزند و آتش نرم سبکی زیر آن نهند تا آن را به خود کشد، آنگاه چهار رطل روغن گاو بر آن ریزند تا چون آن را به خود کشد و بپزد، چهار رطل عسل بر آن ریزند و آتش سبکی زیرش افروزند، وانگاه دو درهم بابونه بر آن ریزند و سخت به هم زنند تا بسته شود و چون بسته شد و پخت و درهم آمیخت آن را در بستو کن و سرش را سخت ببند و در میان جوی یا خاک پاک بگذار در آغاز تا پایان تابستان، و چون زمستان رسد، هر روز ناشتا باندازه یک گردوی بزرگ از آن برگیر که داروی هر چیزی است از فرود و والا، خرد و درشت، و مجرب است و معروف نزد مؤمنین(1).

14. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام در داروی محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود:

آن دارو است که برای هیچ چیز به کار نرود جز برای صاحبش به هر قصدی بنوشد نافع است از همه علل و ارواح، آن را به کار بندد و به برادران دینی خود بیاموز که هر مؤمنی از آن بهره برد ثواب آزاد کردن بنده ای از دوزخ داری(2).

بیان: اینکه گفته بیش و کم شود یعنی منع کرده از زیاد کردن مقادیر یا کم کردن آنها, یعنی در این دارو برخی داروها را کم یا زیاد کنی. در قاموس گفته: قراص چون رمان بابونه و گیاه ربعی و ورس است، و در بحر الجواهر گفته: قرّاص چون زنّار، بابونه است.

1- . الطب: 128. 129

2- . المصدر: 129

باب هشتاد و هفتم: نوادر و کلیات طب معصومین علیهم السّلام

روایات:

1. در فقه الرضا از عالم اهل بیت علیه السلام روایت شده است که: پرهیز سر هر دارو است، معده خانه هر درد است، تن را به هر چه عادت کرده وادار و ترک عادت مکن.

2. و فرمود: سر هر پرهیز کردن آسایش تن است

3. روایت است که دوری کن از دارو تا تنت تاب درد دارد، و چون بیتاب شد دارو به کار بر.

4. و روایت دارم از او علیه السّلام که دو کس بیمارند همیشه: تندرست پرهیز کن، و بیمار ناپرهیز و درهم کن.

5. روایت است که چون گرسنه شوی بخور، چون تشنه شوی بنوش، چون ادرار داشتی ادرار کن، و جز برای نیاز جماع مکن، و خوابت که آمد بخواب که اینها تندرستی آرند.

6. فرمود عالم اهل بیت علیه السّلام: هر دردی با اجازه به آدمی رسد جز تب که یکباره درآید، و خدا عزّ و جلّ میان درد و دارو پرده اندازد تا مدت مقدر بگذرد و آنگاه آزاد کند و بدان دارو به شود، و اگر خواهد پیش از گذشت مدت به وسیله احسان یا صدقه یا نیکی آن را آزاد کند، زیرا او است که محو کند هر چه خواهد و بر جا دارد، و او است آغاز کن و باز آور(1).

1- . فقه الرضا: 46

7. عالم اهل بیت علیه السلام فرمود: در عسل درمان هر درد است: یک انگشت عسل ناشتا بلغم را ببرد، صفراء را بشکند، خلط سوداء را بن کند، ذهن را پاک کند، حافظه را خوب کند، هر گاه با کندر نر باشد، و شکر برای هر چیز خوب است و هیچ زیانی ندارد و همچنان است آب جوشیده.

8. روایت دارم که آب سرد گرمی بنشاند، صفراء را آرام کند، غذا را هضم کند و فضله روی معده را آب کند و تب را ببرد.

9. روایت دارم که اگر چیزی تن را میفزود البته که مالش بود و جامه نرم، و همچنان بوی خوش و حمام گرفتن و اگر مرده را مالش دهند و زنده شود منش منکر نشوم.

10. روایت دارم که صدقه بلای آسمانی را برگرداند.

11. گفته اند: صدقه قضای حتمی را از صاحبش دفع کند.

12. گفتند: هیچ دارو اثر نکند جز دعاء و صدقه و آب خنک.

13. روایت دارم که نهایت پرهیز تا چهارده روز است و آن ترک کلی چیزی نیست ولی کم خوری از آن است.

14. روایت دارم که صحت و بیماری در تن مبارزه دارند، اگر بیماری غلبه کرد مریض بیخواب شود و اگر صحّت پیروز شد اشتهای به خوراک یابد، چون خوراک خواست به او بخورانید، بسا که درمانش همان است.

15. روایت دارم که از ناسپاسی نعمت است که کسی گوید غذا را خوردم و زیانم زد.

16. روایت دارم که در میوه های رسیده درمان است که خدا فرموده «بخورید از میوه آن، 141. الانعام» و باللّٰه التوفیق.

17. روایت دارم از عالم اهل بیت علیه السّلام که در قرآن درمان هر دردی است.

18. فرمود: بیمارانتان را با صدقه درمان کنید، از قرآن شفا جوئید که هر که را قرآن شفا ندهد درمانی ندارد(1).

19. طب: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام که هر که زندگی طولانی خواهد و بقا نیست رداء سبک کند و بامدادان چاشت خورد، و کم با زنها جماع کند(2).

بیان: یعنی هر که عمر دراز جوید با اینکه در جهان ماندن نشاید، در نهایه گفته: در حدیث علی علیه السّلام است که: هر که زیست خواهد و زیستی نیست رداء سبک کند، گفتند: سبکی رداء چیست؟ فرمود کمی وام، وام را رداء نامید چون گویند: وام تو بر ذمه من است یعنی در گردن من است و گردن جای رداء است. پایان.. و از فارسی است که رواست رداء کنایه از پشت باشد، و معنا این باشد که پشت خود را با وام سنگین بار نکند، گویم با نبودن تفسیر چنانچه در این روایت آمده ظاهرش سبک داشتن دوش است از جامه ها.

20. طب: به سندی از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که طب عرب

در سه چیز است: تیغ حجامت، اماله، و آخرش داغ کردن(3).

21. از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که طب عرب در پنج است: تیغ حجامت, اماله, استفراغ, حمام و داغ کردن(4).

22. و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که طب عرب در هفت است تیغ حجامت, اماله, استفراغ, حمام و داغ کردن و بسا نوره هم بدانها افزایند(5).

23. و از همان به سندی از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که داروی پیغمبران حجامت است و نوره و سعوط(6).

24. و از همان: به سندی از اسحاق بن عمار که شکوه کردم به امام صادق علیه السّلام از دردی و گفتمش پزشک به من نسخه شراب داده و گفته با این درد

1- . فقه الرضا: 46
2- . الطب: 29
3- . المصدر: 55
4- . المصدر: 55
5- . المصدر: 55
6- . المصدر: 57

سازگار است امام صادق علیه السّلام فرمود: چه نسخه داده؟ گفتم گفته: مویز برگیر و عسل بر آن بریز و آن را بپز تا دو سوم آن برود و یک سوم بماند، فرمود: آیا شیرین است؟

گفتم: چرا یا بن رسول اللَّه فرمود شیرین هر کجا یافتی و هر جا رسیدی بنوش، و چیزی بر آن نیفزود.

بیان: شاید پرسش از شیرینیش برای آن است که دانسته دگرگون و مست کننده نشده، زیرا تا شیرین است مستی ندارد، و در کافی است مویز بگیرم و دو برابر آب بر آن بریزم،

و عسل بر آن بریزم و آن را بپزم تا دو سوّمش برود و یک سومش بماند، فرمود: آیا شیرین نباشد؟

گفتم: چرا، فرمود: آن را بنوش و به او گزارش ندادم عسل چه اندازه است.

25. طب: به سندی تا امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود: چون به تن شما دردهائی باشد و گرما زده اید بر شما باد که بستر گیرید، به امام پنجم که راوی حدیث است گفتند: یا بن رسول اللَّه بستر یعنی چه؟ فرمود: جماع با زنان که آن را آرام و خاموش کند(1).

بیان: در قاموس گفته: فراش – با کسره . همسر مرد است

26. طب: به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که همه این بادها از خلط غالب یا خون سوخته یا بلغم غالب است، باید هر کس به خود پردازد پیش از آنکه این طبایع بر او چیره شوند و او را نابود کنند(2).

بیان: گویا منظور از بادها در اینجا دیوانگی و گیجی و فالج و لقوه بلکه خوره و پیسی و مانند آنها است.

27. طب:به سندی تا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که: بیماران خود را با صدقه درمان کنید(3).

1- . الطب: 94
2- . الطب: 110
3- . الطب: 123

28. و از او است صلی اللّه علیه و آله که صدقه بلاء مبرم را دفع کند، با صدقه بیمارانتان را درمان کنید(1).

29 و از او صلی اللّه علیه و آله نقل شده است که صدقه مرگ بد را از صاحبش دفع کند(2).

30. مردی به امام هفتم علیه السّلام شکوه کرد که ده تن عیال او همه بیمارند، فرمود: با صدقه آنها را درمان کن چیزی از صدقه زودتر جوابگو نیست، و برای بیمار خوبتر نیست.

31. از عیاشی: به سندی نقل شده است که مردی به امیر المؤمنین شکوه کرد فرمودش یک درهم از مهر زنت بخواه و بدان عسل بخر و با آب باران بنوش و عمل کرد و خوب شد.

و در باره آن از آن حضرت پرسید که آیا آن را از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیده؟ فرمود: نه، ولی شنیدم که خدا در کتابش فرماید «فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا(3)» { اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند آن را حلال و گوارا بخورید } و هم فرماید «یخرج من بطونها شراب مختلفه الوانه فیه شفاء للناس(4)» { از درون [شکم] آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید در آن برای مردم درمانی است } و فرماید «و انزلنا من السماء ماء مبارکا(5)» { و از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم } خوشی، گوارائی، برکت و شفا جمعند و امید بهبودی از آن داشتم(6).

32. و از همان: به سندی از شیخی از اصحاب خودمان نقل شده است که جمعی نزد امام صادق علیه السّلام بودیم پیرمردی به او گفت: دردی دارم و برای درمانش شراب خرما مینوشم، و آن را برای آن حضرت شرح داد، و فرمودش چه

1- . الطب: 123
2- . الطب: 123
3- . النساء: 4
4- . النحل/ 69

5- . ق/ 9
6- تفسير العياشى 1: 264

تو را باز دارد از درمان به آب که خدایش هر زنده را از آن آفریده، گفت با من سازگار نیست فرمود: چه بازت دارد از عسل که خدا در آن درمان برای مردمان نهاده، گفت دست رسم نیست فرمود: چه بازت دارد از شیر که گوشتت از آن روئیده و استخوانت از آن نیرو گرفته؟ گفت: با من سازگار نیست، امام علیه السّلام فرمود؟ میخواهی منت فرمان بنوشیدن می دهم؟ نه، بخدا به تو فرمان ندهم(1).

33. کافی: به سندی از ابی الحسن علیه السّلام نقل شده است که هر که آب پشتش دگرگون شده البته شیر تازه با عسل برای او خوب است(2).

34. و از همان به سندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که راه رفتن بیمار را پس برد، چون پدرم بیمار میشد او را در جامه ای برای قضای حاجت میبردند. یعنی وضوء. چون که میفرمود راه رفتن بیمار را پس برد(3).

35. در دعائم از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده است که پر میفرمود: هر که زیست خواهد و زیستی نیست باید رداء را سبک دارد و همیشه کفش پوشد و کم با زنان جماع کند، و بامدادان چاشت خورد.

36. از امام ششم علیه السّلام نقل شده است که اگر مردم در خوراک میانه روی داشتند تنشان سالم بود.

37. و از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل شده است که شام نخوردن پیرکننده است.

38. و از او علی علیه السّلام نقل شده است که: شام نخوردن ویرانی تن است، و مرد سالخورده را شاید که شب نگذراند جز درونش پر از خوراک باشد.

39. و از او علی علیه السّلام نقل شده است که سه تا فراموشی برند و یاد آورند، خواندن قرآن, مسواک زدن و روزه.

40. و از علی علیه السّلام در باره زن که پیوسته خون بیند پرسیدند فرمود، برای هر نمازی به قصد قربت غسل کند زیرا چنین نکند هرگز جز اینکه خوب شود.

ص: 252

1- . تفسير العياشى 2: 264
2- . الكافى 6: 337
3- . روضه الكافى: 292

41. در دعوات راوندی نقل شده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از پری شکم بپرهیزید

که تن را تباه کند. بیماری آرد. از عبادت وادارد.

42. از اصبغ بن نباته نقل شده است که شنیدم امیر المؤمنین علیه السّلام به پسرش حسن علیه السّلام میفرمود: پسر جانم چهار کلمه به تو بیاموزم که بدانها از طب بینیاز شوی؟ گفت: چرا؟ فرمود: بر سر غذا منشین جز گرسنه باشی از غذا برمخیز جز هنوز اشتهاء داری، خوب بجو، هنگام خواب سر قدم برو، چون این چهار را مراعات کنی از طب و دواء بی نیازی، فرمود در قرآن آیه ای است که همه طب را دارد «کلو و اشربوا و لا تسرفوا(1)» { بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده روی مکنید }.

43. و از امیر المؤمنین علیه السّلام: هر که زیست جوید و زیست نیست بامداد چاشت خورد، شام را پس اندازد، به زنان کم آویزد، رداء سبک دارد، گفتند: سبکی رداء چیست؟ فرمود: وام کم گیرد.

و در روایتی: هر که پس افتادن جوید و پس افتادنی نیست.

بیان: در نهایه گفته: نس ء به معنی پس انداختن و از آن است حدیث علی علیه السّلام من سرّه النسأ و الانساء.

44. در دعوات: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: غذای خود را با ذکر خدا و نمازهاتان آب کنید و روی آن نخوابید تا سخت دل شوید.

45. فرمود: روزه دارید تا تندرست باشید.

46. فرمود: سفر کنید تا تندرست باشید و بهره برید.

47. امام سجاد علیه السّلام فرمود: حج و عمره کنید تا تنتان سالم باشد، و روزیتان فراوان و ایمانتان خوب و هزینه مردم و هزینه نان خوران خود را بپردازید.

48. امام علی ابن ابی طالب علیه السّلام فرمود: شب زنده داری تندرستی آرد.

1- . الاعراف/ 30

49. و از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که بر شما باد به شب زنده داری که شیوه نیکان پیش از شما است و شب زنده داری نزدیکی به خداست و کفاره گناهان و باز دار از گناه و راننده درد از تن.

50. امام صادق علیه السّلام فرمود: نماز شب چهره را زیبا کند، خلق را خوش کند، روزی را پاک کند، وام را بپردازد، اندوه را ببرد، دیده را روشن کند بر شما باد به نماز شب که سنت پیغمبر شما است. و راننده درد از تن شما.

51. روایت است که هر که برخاست و نماز خواند خوشدل صبح کند، و هر که تا صبح خوابید سنگین و تنبل و سست باشد.

52. دعوات: از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است که معده خانه دردها است، پرهیز سر همه داروها است، تن درستی با پرخوری نباشد، و بیماری لاغرکن تر از خرد نیست.

53. روایت است که هر که خوراکش کم باشد تندرست و دل پاک است، پرخور بیمار و سخت دل است.

54. و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که خدا به موسی بن عمران وحی کرده: میدانی چرا تو را از خلق خود برگزیدم و با تو سخن گفتم؟ گفت: نه، پروردگارا خدا عز و جل بدو وحی کرد، راستی من توجهی به زمین کردم و در آن از تو فروتن تر ندیدم، موسی روی خاک سجده کرد و گونه به خاک نهاد به احترام پروردگاری و بدو وحی کرد خدا که سر بردار و دست به جای سجده ات بکش و به رویت بمال و به هرجا از تنت رسد که منت از هر درد و بیماری آسوده کنم.

55. از آنان علیهم السّلام روایت است: ناخن بچین و با انگشت کوچک دست چپ آغاز کن و با شست کوچک دست راست پایان ده، و شارب بگیر و چون بگیری بگو بسم اللَّه و باللَّه و علی ملّه رسول اللَّه که هر که چنین کند خدا به هر ریزه ناخن و مویش آزاد کردن بنده ای برایش نویسد و بیمار نگردد جز به همان بیماری که در آن بمیرد.

56. امام صادق علیه السلام فرمود: ناخن گرفتن روز جمعه امان است از خوره، پیسی و کوری و اگر نیاز ندارند آنها را اندکی بخاران.

55. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مسلمانی نیست که چهل سال در مسلمانی عمر کند جز اینکه خدا سه نوع بلا از او بگرداند: خوره، پیسی و دیوانگی.

58. از او صلی اله علیه و آله نقل شده است که نوشیدن آب از کوزه عمومی امان است از پیسی و خوره.

59. روایت است که از آنچه زیانش را دانستی مخور، هوس را بر آسایش تنت مگزین، پرهیز میانه روی در هر چیز است، بنیاد طب خودداری است که دم بستن است و آسایش دو دست، درد بیدرمان روی هم غذا خوردن است، تا تندرستی از دارو دوری کن، و چون درد جنبد آن را زودتر ریشه سوز کن.

60. امام باقر علیه السّلام فرمود: عجب است کسی که برای ترس از درد از خوراک پرهیز کند چگونه از ترس دوزخ از گناهان پرهیز نکند.

61. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خدای یگانه به وسیله صدقه درد و بلاء سوختن و غرق و ویرانی و دیوانگی را دفع کند و هفتاد باب بدی را شمرد.

62. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: صدقه داروی مؤثری است.

63. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود خدا با صدقه هفتاد مرگ بد را دفع کند.

64. امام صادق علیه السّلام فرمود: بیمارانتان را با صدقه درمان کنید، و باک ندارد که یکی از شما غذای روزش را صدقه دهد، زیرا ملک الموت برات گرفتن جان بنده ای را بگیرد و او صدقه دهد و به وی گویند برات را برگردان.

65. پیغمبر فرمود دعائی را به شما بیاموزم که جبرئیل به من آموخته تا دیگر نیازمند پزشک و دارو نشوید؟ گفتند: چرا یا رسول اللَّه، فرمود، آب باران بگیرند و سوره حمد و معوّذتین بر آن خوانند و صلوات بر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرستند و هفتاد بار تسبیح گویند و از آن آب بام و شام تا هفت روز نوشند پیاپی.

66. مردی نزد امیرالمونین علی ابن ابی طالب علیه السّلام آمد و از شکمش شکوه کرد، فرمودش

همسر داری؟ گفت: آری، فرمود: از او یک درهم مهرش را به رضایتش بخواه و بدان عسل بخر و آب باران بر آن بریز و بنوش، و آن مرد عمل کرد و خوب شد.

ص: 255

و در باره آن از آن حضرت پرسید که آیا آن را از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شنیده؟ فرمود: نه، ولی شنیدم که خدا در کتابش فرماید «فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریا(1)» { و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند آن را حلال و گوارا بخورید }و و هم فرماید «یخرج من بطونها شراب مختلفه الوانه فیه شفاء للناس(2)» { از درون [شکم] آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون میآید در آن برای مردم درمانی است} و فرماید « و انزالنا من السماء ماء مبارکا(3)»و {و از آسمان آبی پر برکت فرو آوردیم } خوشی، گوارائی، برکت و شفا جمعند و امید بهبودی از آن داشتم

67. و در روایتی است که مردی به امام صادق علیه السّلام از درد بیدرمان شکوه کرد و به او فرمود همسر داری؟ گفت: آری، فرمود: از او یک درهم مهرش را به رضایتش بخواه با آن عسل بخر و با عسل آمیخته به آب باران قرآن بنویس و بنوش و برای آن گواه آورد که خدا فرموده «و فرو آوریم از قرآن آنچه درمان و رحمت است، 82. الاسراء» و اضافه کرد. چون بارانی به امیر المؤمنین علیه السّلام میرسید، با آن جلو سرش را مسح میکرد و میفرمود: برکت آسمان است دستی و مشکی بدان نرسیده.

توضیح: خلاصه سخن در شرح: لا صحه مع النهم الخ. این است که حرص بر خوراک یا هر حرصی از بیماریها است بلکه سخت تر آنها است، و مقصود از جمله دوم این است که خرد مایه اندوه و درد است در این جهان، زیرا خردمند همیشه اندوه سرای دیگر دارد برای آنچه از دنیا بدو رسد چون زشتی آن را دریابد، بر خلاف نادان بیخرد که باکی ندارد و خوش است بدان.

در نهایه گفته: دبیله برآمدگی و دمل بزرگی است که در درون برآید و کشنده است.

1- . النساء/ 4
2- . النحل/ 69
3- . ق/ 9

68. نهج البلاغه: روایت شده است که از آغاز سرما بپرهیزید و با پایانش در آمیزید که با تنها چنان کرد که با درختها: آغازش سوزش خزانی دارد و انجامش برگ سبز برآرد.

69. دعوات راوندی: روایت شده است که زرّ بن حبیش گفت: امام علی ابن ابی طالب علیه السلام چهار کلمه دارد طب:که اگر بقراط یا جالینوس گفته بودند صدها برگ پیش میداشتند و آنها را زیور آن میساختند و آن گفتار آن حضرت است که از سرما بپرهیزید تا آنجا که. برگ آورد. سپس گفته و روایت است که از هوا بپرهیزید.

بیان: «صدها برگ پیش میداشتند» یعنی برای حفظ و ستایش آن. و از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت است که سرمای بهار را غنیمت شمارید که با تن شما آن کند که با درختان شما، و از سرمای پائیز دوری کنید که با تن شما آن کند که با درختان شما.

70. جنّه کفعمی: است در شمار آنچه مایه حفظ و یادآوری است از گیاهها و داروها آن است که ابن مسعود از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده برای حفظ قرآن و قطع بلغم و ادرار و نیروی پشت: از قرنفل، و اسفند و کندر سفید و شکر سفید هر کدام ده درهم همه سائیده شوند جز اسفند که با دست پرز شود، و در بامداد و هنگام خواب وزن یک درهم بخورند.

و همین را عینا در کتاب. لقط الفوائد. دیدم، و هم در این کتاب است که هر که خواهد حافظه اش فزاید و فراموشیش کم آید هر روز یک مثقال مربای زنجبیل بخورد.

گفته: برای حافظه به تجربه رسیده است: مویز سرخ بی هسته بیست درهم سعد کوفی یک مثقال، کندر نر دو درهم، زعفران نیم درهم، همه را بکوبند و با آب رازیانه خمیر کنند تا به سفتی معجون رسد، و هر روز ناشتا بوزن یک درهم بخورند، گفته: هر که پیوسته با مویز ناشتائی بشکند، فهم و حفظ و ذهن و کمی بلغم روزی او شود.

در کتاب طریق النجاه است که سه تا بلغم برند و حفظ آورند: روزه، مسواک، خواندن قرآن.

71. از داروها برای حافظه: از ابی بصیر است که به امام صادق علیه السّلام گفتم: چگونه توانیم این عملی که شما برای ما گستردید حفظ کنیم؟ فرمود: ده درهم قرنفل و مانندش کندر نر بگیر و نرم بکوب هر روز بامداد ناشتا کف کن.

نسخه دیگر برای کند ذهن و کم یاد. 1. سنامکی 2. سعد هندی 3. فلفل سفید 4. کندر نر. 5 زعفران خالص، اجزاء برابر کوبیده و با عسل آمیخته و هفت روز پی در پی روزی یک مثقال بخورد، و اگر چهارده روز بخورد نگرانی است که از شدت حافظه جادوگر باشد.

72. نسخه دیگر از علی علیه السّلام روایت شده است که زعفران پاک و سعد برگیرد و به آنها عسل افزاید و هر روزی دو مثقال بخورد که بسا از حافظه نیرومند جادوگر باشد.

نسخه دیگر به خط شیخ احمد بن فهد. رحمه الله علیه. برای حافظه با گواه تجربه، 1. کندر 2. سعد 3. شکر طبرزد، اجزاء برابر نرم سائیده شوند و هر روزی پنج درهم ناشتا کف کند تا سه روز، و قطع کند تا پنج روز و باز سه روز عمل کند و باز قطع کند تا پنج روز، و همچنین، گویم: همین را در کتاب لقط الفوائد، دیدم.

گویم: ابن ادریس در سرائر گفته: کسی که تنش از نخوردن شام زیان بیند بهتر است که شام بخورد و نخوابد مگر با شکم پر، و روایت است که شام نخوردن پیری آورد.

و چون کسی بیمار است نباید وادارش کنند به خوردن و نوشیدن بلکه باید با او نرمی کنند در این باره، و روایت است که خوردن گوشت و شیر, گوشت رویاند و استخوان محکم کند، روایت است که خوردن گوشت شنوایی و بینایی را بیفزاید، روایت است که خوردن گوشت و تخم مرغ باه را بیفزاید.

روایت است که آب کما درمان چشم است.

روایت است که روز چهارشنبه و شنبه بد است حجامت زیرا پیسی آورد، حجامت سر درمان هر درد است روایت است که بهترین دارو در چهار است: حجامت اماله، نوره و استفراغ، و اگر خون بجوشد، در هر روزی

باشد حجامت کند و بدی نداردآیت الکرسی بخواند و از خدای سبحان خیر خواهد و صلوات بر پیغمبر و

ص: 258

آلش فرستد روایت است که چون تب آمد با ریختن آب بر سر و تن درمان شود، و اگر بر او آسان نباشد، دست در ظرف آب سرد نهد، سرمه کشیدن با سنگ سرمه هنگام خواب خاشاک را ببرد و چشم را پاک کند روایت است که چون عقرب آدمی را گزد نمک بر جای نیش آن نهد و آن را فشارد تا آب شود، روایت است که هر کس دردش سخت شد کاسه آبی خواهد و چهل بار سوره حمد بر آن بخواند و بر خود بریزد روایت است که خوردن مویز بی هسته در ناشتا منافع بزرگ دارد، هر کس هر روز ناشتا بیست و یک دانه مویز بی هسته بخورد کم بیمار شود، و گفتند: بیمار نشود جز برای مردن، هر که هنگام خواب نه دانه خرما بخورد از قولنج معاف باشد، و طبق روایت کرم شکم را بکشد.

روایت است که خوردن سیاهدانه درمان هر درد است، در شربت عسل منافع بسیار است، هر کس آن را به کار برد سودش دهد جز اینکه بیمار باشد.

روایت است که در شیر گاو سودها است، هر که تواند بنوشد، روایت است که خوردن تخم مرغ برای اعضاء درون سودمند است، روایت است که خوردن کدو خرد فزاید و مغز را سود دهد، خوردن کاسنی خوب است روایت است از آقای ما امام صادق علیه السّلام که چون به سرزمینی وارد شدید از پیازش بخورید که درد آن را از شما ببرد و روایت است که یکی از اصحابش به او از شکم رفتن شکوه کرد باو فرمود:

قاووت برنج بسازد و بنوشد و عمل کرد و خوب شد.

و روایت است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از شبرم پرهیز کنید که گرم و گیر است، و با سنا درمان کنید که اگر چیزی جلوی مرگ را میگرفت سنا بود، با حلبه درمان کنید که اگر امتم

خاصیتش را میدانستند با آن درمان میکردند گر چه برابر طلا بخرند.

روایت است که فرمود: ماهی تازه خوردن همیشه تن را آب کند و روایت است که خرما خوردن پس از ماهی زیانش را ببرد روایت است که مردی از درد پهلو بدو نالید و فرمودش ریزه سفره را بخور، و خورد و خوب شد.

روایت است که وزش باد خوب خرد را فزاید و باه را نیرو دهد، روایت است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که نهی کرد کودک گل یا زغال بخورد و فرمود: هر که گل خورد شریک مرگ خود است، هر که آن را بخورد و بمیرد بر او نماز نخوانند، گل خوردن مایه دوروئی است.

روایت است که برتری ما خاندان بر مردم چون برتری عطر بنفشه است به دیگر عطرها.

روایت است از امیر مؤمنان علیه السّلام: هر که انار را با پیه اش خورد معده اش را بشوید، و به دل ناتوان را پاک کند، ترسو را دلیر سازد.

روایت است از آقای ما امام صادق علیه السّلام که سرکه صفراکش است، دل را زنده کند، کرم شکم را بکشد و دهن را محکم کند این خلاصه ای است از آنچه از ائمه علیهم السّلام در این باب رسیده و ذکر همه بیشمار باشد و در کتابی نگنجد.

و اما آنچه در باره درمانجوئی از کار خیر و نیکی و تعوّذ و رقیه رسیده برخی را یاد کنیم که به خواست خدا بس باشد.

از امام صادق علیه السّلام نقل است که: سه چیز فراموشی برند و یاد آورند، خواندن قرآن، مسواک و روزه.

و از او علیه السلام روایت است که یکی از خاندانش از وضع بیماری در بر او یاد کرد، فرمود: زنبیلی بخواه و گندم در آن کن و برابرش بنه، و به غلامانت بگو چون گدائی آمد نزد او رود تا با دست خود به او دهد و از او بخواهد که برایش دعا کند، گفت: اشرفی و پول نقره ندهم؟ فرمود آنچه تو را فرمایم بکن، چنین به ما روایت رسیده و عمل کرد و خوب شد.

روایت است که فرمود: توجه کنید به صدقه و صبح زود بدهید. مؤمنی نباشد که در صبح برای خدا صدقه دهد جز اینکه خدا بدی هر چه آن روز از آسمان فرو آید از او دفع کند، و آنگاه فرمود: دعای گدا را بر بیمارانتان سبک نگیرید، که دعایشان در باره شما مستجاب است و برای خودشان مستجاب نیست.

و روایت است از او علیه السّلام که یکی از یارانش از پیسی میان دو چشمش به او شکوه کرد و گفت: یا بن رسول اللّه بسیار مرا نگران کرده: فرمود بر تو باد که در سجده دعا کنی و عمل کرد و خوب شد.

و از او روایت است که اگرت اندوهی رسد دستت را بر سجده گاهت بکش و از سوی گونه راستت برویت بکش و از سوی گونه چپت بر پیشانیت سپس بگو تا 3 بار، هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، بار خدایا هم و اندوه را از من بردار.

و روایت است از او علیه السّلام که هر که هر روز سی بار بگوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم، خدا از او نود و نه نوع بلا که آسانتر همه خوره است دفع کند.

و روایت است از امیرالمومنین علیه السّلام که بیمار شدم و رسول خدایم صلی اللّه علیه و آله

دیدار کرد و من بر بسترم آرام نداشتم، فرمود: ای علی راستی سختترین مردم در بلا پیمبرانند و سپس اوصیاء و آنگاه آنان که به آنها نزدیکند، مژده گیر که همین است بهره تو از عذاب خدا با همه ثوابی که داری، سپس فرمود: میخواهی خدا دردت را براندازد. گفتم: آری یا رسول اللّه فرمودم که بگو: اللهم ارحم جلدی الرقیق، و عظمی الدقیق، و اعوذ بک من فوره الحریق، یا ام ملدم ان کنت آمنت باللّه فلا تأکلی اللحم، و لا تشربی الدم، و لا تفوری من الفمّ، و انتقلی الی من یزعم انّ مع اللّه إلها آخر، فانی أشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله فرمود: منش گفتم و همان ساعت خوب شدم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگز بدان پناه نبردم جز اینکه آن را یافتم و ما آن را به زنان و کودکان یاد دهیم.

روایت است از امام صادق علیه السّلام که فرمود: رسول خدا پیوسته حسن را بر ران راست مینشانید و حسین را بر ران چپش پس میفرمود: پناه دهم شما را به کلمات تامه خدا همه از شرّ هر شیطانی و هر خزنده و از شر هر چشم گزنده، و

آنگاه میفرمود، ابراهیم همچنین تعویذ میداد دو پسرش اسماعیل و إسحاق علیهما السّلام را.

روایت است از امام علی ابن ابی طالب علیه السّلام که هر که بد خلق شد در گوشش اذان بگوئید.

و روایت است از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که نهی کرد از جادو و غیبگوئی و قیافه گری و آویزه بندی

و به کار بردن هیچ کدام اینها در هیچ حالی روا نیست.

این مقدار بس است و به پایان بردن همه آنها کتاب را طولانی کند و به درازا کشد.

بیان: در نهایه گفته: در حدیث ام سلمه است که شبرم مینوشید، و پیغمبر فرمود که آن گرم و گیر است: شبرم دانه ای است مانند نخود بپزند و آبش را برای درمان بنوشند، گفته اند نوعی است از شیح.

ابن بیطار از قول دیسقوریدس گفته: بسا پندارند از اصناف نوعی است بنام هاریس مانند نوعی از درخت صنوبر گلی خرد دارد به رنگ فرفیر و میوه ای پهن مانند عدس.

جالینوس گفته: قومی پندارند این گیاه از رسته یتوع است زیرا مانند آنها شیره دارد و اسهال آورد.

حبیش گفته: گرم است از درجه سه خشک است در پایان درجه دو و با آن قبض و تندی دارد، و اگر اصلاح نشده نوش شود آرواره و چانه را بفشارد، قدما آن را در داروهای مسهل به کار میبردند و دریافتند که برای مزاج گرم زیان دارد، و از نوشیدنش تبها پدید شود، و برای بواسیر هم زیان دارد. سپس گفته: شبرم نزد برخی اعراب نام نوعی خار است که در کوهها روید رنگ سفید دارد و برگ خرد و خاری چون خار جولق کبیری که ما داریم، پندارند نوشیدنش برای دفع وباء خوبست. پایان..

و در کتب طبّ نکوهش بسیار دارد و السکر سد النهر

شهید. قده. گفته: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: بار خدایا به ما در نان برکت بده.

و فرمود: نان را گرامی دارید که از عرش تا فرش در آن کار کردند و هم زمین و آنچه در آن است.

امام صادق علیه السّلام نهی کرد گرده نان را زیر کاسه نهند، و فرمود: از احترام نان این است که چونش نهادند انتظار غذای دیگر نبرند، و از احترام آن است که زیر پا ننهند و آن را نبرند. و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از بوئیدنش نهی کرد و فرمود: چون نان و گوشت برای شما آوردند به خوردن نان آغاز کنید فرمود: گرده هاتان را کوچک بگیرید که با هر گرده برکتی است جداگانه.

امام صادق از بریدن نان با کارد نهی کرد و از امام رضا علیه السّلام است که برتری نان جو بر گندم چون برتری ما است بر مردم، هیچ پیغمبری نبوده جز که به خوردن جو دعوت کرده و بدان برکت داده و به شکمی نرود جز هر دردی از آن بکشد، آن خوراک پیغمبران و طعام نیکان است، روایت است برای خوراک سل دار و شکم رفتن دار نان برنج دهند، و در باره قاووت و منافعش اخبار انبوهی است و کلینی آن را به قاووت گندم تفسیر کرده.

امام صادق علیه السّلام فرمود: قاووت عدس عطش را ببرد، معده را نیرو دهد و درمان هفتاد درد باشد، و هر که دچار تخمه است چاشت خورد و شام و میان آنها چیزی نخورد، و شام نخوردن بد است چون روایت است که شام نخوردن ویرانی تن است.

امام صادق علیه السّلام فرمود هر که در شب شنبه و یک شنبه دنبال هم شام نخورد نیرویش برود و تا چهل روز بدو باز نگردد، و فرمود: شام پس از نماز عشاء شام پیغمبران علیهم السّلام است.

و فرمود: دست کشیدن به چهره پس از وضوء کک و مک چهره را بزداید، و روزی را فراوان کند، و فرمود: بابرو دست کشند و گویند: الحمد للَّه المحسن المجمل المنعم المفضل تا چشم درد نگیرد، و بد است دست را که آلوده به خوراک است با

دستمال پاک کنند تا آن را به احترامش بمکند، خوب است از آنچه پهلوی اوست بخورد و از جلو دیگری بر نگیرد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون کسی خوراک خواهد و دست بدان فرو آرد و بگوید بسم اللَّه و الحمد للَّه ربّ العالمین خدا پیش از رسیدن لقمه به دهانش او را بیامرزد، فرمود:

از اطرافش نخورید که برکت در سر آن است و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله کاسه لیس میزد و هر که کاسه را پاک کند ثواب صدقه دادن مانندش دارد، و خوب است خوردن با همه انگشتان.

روایت است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم با سه انگشت غذا میخورد، و بدداشت خوردن با دو انگشت را و خوب است مکیدن انگشتان، باکی ندارد سوره توحید را در کاسه نویسند، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از برابرش میخورد و از سوی راستش مینوشید، امام علی علیه السّلام فرمود: ریزه سفره را بخورید که درمان هر دردی است، و روایت است که فقر را براندازد، و فرزند را بیفزاید و ذات الجنب را ببرد.

هر که تکه ای یافت و آن را خورد یک حسنه دارد، و اگرش از پلیدی شست و خورد هفتاد حسنه، سپس قدس سره. پس از آن منافع خوراکها که از ائمه علیهم السّلام رسیده ذکر کرده، گفته: ستایش گوشت گوسفند از امام رضا علیه السّلام روایت است، و روایت است که خوردن گوشت شنیدن و دیدن را فزاید و خوردن آن با تخم مرغ باه را فزاید و آن سره خوراکها است در دنیا و آخرت، از امام باقر علیه السّلام روایت است که خوردن گوشت گاو با چغندر پیسی را ببرد، و از علی علیه السّلام که چون عمر گفت: بهترین گوشت گوشت مرغ است فرمود: نه هرگز، آن خوک پرنده ها است بهترین گوشت از جوجه ای است که برخاسته یا نزدیک به آن است.

و از امام کاظم علیه السّلام روایت است که گوشت دراج ساقها را نیرو دهد، تب را ببرد، و از ابی الحسن علیه السّلام که: گوشت آفتاب خشکیده بد است، هر دردی را بجنباند.

ص: 264

و از امام صادق علیه السّلام دو چیز خوب است انار و آب نیم گرم، و دو چیز فاسد پنیر و گوشت آفتاب خشک و از او است علیه السّلام که سه چیز نخورده فربهی آرند، جامه کتان تن پوش، بوی خوش، و نوره. و سه چیز را خورند و لاغر شوند، گوشت خشکیده، پنیر و خرمای غوره.

و از امام صادق علیه السّلام روایت است که پنیر در بامداد زیانبار است و در شام سودمند و منی را فزاید، و از او علیه السّلام است که پنیر و گردو با هم دارویند و جدا از هم دردند، روایت است که از پنیر خوشش می آمد علیه السّلام.

و از امیر المؤمنین علیه السّلام که خوردن گردو در تابستان و گرما حرارت درون را را بجنباند و هم قرحه های تن را، و خوردنش در زمستان کلیهها را گرم کند، و سرما را ببرد، و رسول خدا را ذراع گوشت پسند بود، و ران را بد داشت چون نزدیک سوراخ ادرار است.

و از امیر المؤمنین علیه السّلام که چون مسلمانی ناتوان شد گوشت را با شیر بخورد، و در روایتی از امام صادق علیه السّلام که شیر تازه باشد، و ترید از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ستوده شده، و از امام صادق علیه السّلام که آتش کینه را با گوشت و ترید خاموش کنید و از ابی الحسن علیه السّلام در باره کسی که از ناتوانی بیماری به او شکوه کرد او را به خوردن کباب فرمان داد، و در روایت است که زردی رنگ را ببرد و تب را ببرد، و امام صادق علیه السّلام کله را ستوده و از امیر المؤمنین علیه السّلام که بر شما باد به حلیم که چهل روز نشاط عبادت آورد، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از درد پشت به پروردگارش شکوه کرد و فرمودش حلیم بخورد، پیغمبر از ناتوانی و کم جماعی شکوه کرد و او را به خوردن آش حلیم فرمان داد روایت است که ما و شیعه، از شیرینی آفریده ایم و شیرینی را دوست داریم، خوراک داغ بد است که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله از آن نهی کرده، برکت در خنک است، و سزاست کسی که با خوراک ماهی بخوابد روی آن خرما یا عسل بخورد که از فالج محفوظ گردد، روایت است که ماهی تن را آب کند.

ص: 265

مردی به ابی الحسن علیه السّلام از کمی فرزند شکوه کرد فرمود: استغفار کن و تخم مرغ و پیاز بخور، روایت است که برای نژاد گوشت و تخم مرغ خوب است، روایت است که سرکه

و زیت خوراک انبیاء است، و اینکه محبوبترین نانخورش نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله سرکه و زیت بوده که فرموده چه خوب نانخورشی است سرکه و هر خانه ای سرکه باشد فقر نباشد.

روایت است که سرکه ذهن را نیرو دهد، خرد را بیفزاید، صفرا را بشکند دل را زنده کند، جانوران شکم را بکشد، ذهن را محکم کند، و نانخورش کردنش شهوت زنا را ببرد و در برخی سرکه انگور نام برده شده.

مرّی(1)، آب و نمک، نانخورش یوسف بوده که چون در زندان از نان خالی به خدا شکوه کرد او را فرمود تا نان را بگیرد و در سفره نهد و بر آن آب نمک پاشد و آن است مرّی.

و از پیغمبر است صلی اللَّه علیه و آله و سلم که زیت بخورید و آن را به تن مالید که از درختی است مبارک.

و از امام صادق علیه السّلام که زیتون بادها را براند و منی را بیفزاید، مردم به چیزی جز عسل درمانجوئی نکردند که درمان هر درد است، شکر برای هر چیزی خوب است و هیچ زیانی ندارد، خوردن دو نقل هنگام خواب درد را براندازد، یک نقل با آب سرد برای بیماری خوب است، شکر بلغم را براندازد. روغن داروئی است، خصوص در تابستان، روایت است که هر که به پنجاه رسیده نخوابد شب جز اینکه در درونش روغن باشد، و برای پیر مرد نهی شده و او باید ترید بخورد.

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم شیر را ستود و فرمود: خوراک مرسلین است، شیر بز سیاه به از سرخ است و شیر گاو سرخ به از گاو سیاه است، روایت است که شیر گوشت رویاند و استخوان بازو پویاند، و از ابی الحسن علیه السّلام روایت شده است که برای منی شیر تازه و عسل باید، و از علی علیه السّلام که شیر

1- . المری – به ضم میم و تشدید را و عامه آن را تخفیف میدهند – آنچه که به آن تداوم میشود و گفته شده که کامخ است

گاو داروی گلودرد است، و از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم که: بر شما باد به شیر گاو که چکیده درخت است.

و از ابی الحسن علیه السّلام که نانخواه بسیار هضم کند، از امام صادق علیه السّلام که چه خوب

خوراکی است برنج روده ها را گشاد کند، بواسیر را ببرد، روایت است که هفتاد پیغمبر نخود را برکت دادند، و آن برای درد پشت خوب است، و از امیر المؤمنین علیه السّلام که خوردن عدس دل را نازک و اشک را روان کند.

روایت است که خوردن باقلا مخ دهد ساقها را و آنها را فربه کند، در مغز بیفزاید و خون تازه پدید آرد و خوردنش با پوست معده را پاک کند، لوبیا بادهای درون را براند، ماش پخته بهق را ببرد.

روایت است که پیغمبر، علی، حسنین، زین العابدین، امام باقر و صادق و کاظم علیهم السّلام همه خرما دوست داشتند و شیعه آنها خرما دوست است، خرمای برنی سیر کند، گوارا و خوش است و خستگی بر، با هر خرما یک حسنه است، داروئی است بی درد، پوست کندن خرما بد است.

روایت است که انگور رازقی، خرمای موشان و انار املسی از میوه های بهشتند و خوردن انگور سیاه غم را ببرد، و باید دو تا دو تا خورد و یک دانه یک دانه گواراتر و خوش تر است.

روایت است که دو چیز را با دست خورند، انگور و انار، صبحانه با بیست و یک دانه مویز سرخ مرضها را دفع کند، پی را نیرو دهد، خستگی را ببرد، نفس را خوش کند، انجیر ماننده تر چیزی است به گیاه بهشت: درد ببرد، با آن نیازی به دارو نباشد بواسیر را قطع کند و، نقرس را براندازد.

انار سره میوه ها است و نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم از همه میوه ها محبوبتر بود، غذا را بر سیر گوارا کند و گرسنه را سیر کند، در هر انار یک دانه بهشتی است، کسی را در خوردنش شریک نکنند و همه دانه ها را حفظ کنند، خوردن پیه اش دباغی معده است، خوردنش وسوسه شیطان را ببرد و دل را روشن کند انار سوراء ستوده است، یک انار در ناشتا روز جمعه چهل صبح روشن سازد

و دو انار هشتاد و 3. 120 صبح، تا نه وسوسه باشد و نه گناه، دود چوبش خزنده ها را نابود کند.

سیب برای زهر و جادو خوب است، پالوده اش برای زهر و خاطره های بد و بلغم نافع است، خوردن سیب خون دماغ را قطع کند و خصوص پالوده آن.

به، پاک کند، دلیر کند، رنگ را باز کند، فرزند را زیبا کند، غم را ببرد، و به حکمت گویا سازد، پیغمبری مبعوث نشده جز با بوی به، گلابی دل را روشن کند، معده را پاک کند بویژه روی سیری، آلو حرارت را خاموش کند، صفرا را آرام و خشکش خون را آرام و درد را بکشد.

پرتقال را پس از غذا خورند، پیغمبر نگاه بر پرتقال و اترج سبز را دوست داشت معده، را دباغی کند و امان از بواسیر است و ساقها را نیرو دهد، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم خرما را با خربزه میخورد.

سپس. رحمه الله علیه. گفته: درسی در سبزیها و جز آن: خوب است سبزی بر خوان نهند به پیروی از امیر المؤمنین علیه السّلام، هفت برگ کاسنی امان از قولنج است در آن شب، بر هر برگی قطرهای است از بهشت، خورده شود و شکسته نشود، در باه افزاید، فرزند را زیبا کند و درمان هزار درد است، باذروج سدّه ها را گشاید و اشتها آرد و سل را برد و غذا را هضم کند و علی علیه السّلامش پسند داشت.

تره: برای طحال خوب است که سه روز بخورند، بوی دهن را خوش کند، بادها را براند، بواسیر را ببرد، امان از خوره است، امیر المؤمنین آن را با نمک میخورد.

پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود به کرفس بچسبید که خوراک الیاس و الیسع و یوشع بود، روایت است که مایه حافظه است و دل را پاک کند، دیوانگی و خوره و پیسی را ببرد، سبزی شریفتر از خرفه نیست که سبزی فاطمه علیهما السّلام است و پنج تن، خون را پاک کند، سداب خرد افزاید، شاتره سبزی بنی امیه است و مذموم است.

چغندر خوره را دفع کند و سرسام را، و از امام صادق علیه السّلام نقل است که خوره از یهود برداشته شد برای اینکه چغندر خوردند و رگهای گوشت را

درآوردند، روایت است که چه خوب سبزی است چغندر که در جویبار فردوس روید، و درمان همه دردها است، پی را محکم کند، خون را ظاهر سازد، استخوان را کلفت کند.

کما از منّ است و آبش درمان چشم است، کدو خرد و مغز را بیفزاید و پیغمبر را صلی اللّه علیه و آله و سلم خوش می آمد، ریشه فجل بلغم را ببرد و برگش بول آورد، هویج امان از قولنج است و بواسیر و کمک است بر جماع.

شلغم خوره را آب کند، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم خیار را با نمک میخورد و از تهش می خورد که برکتش بیش است، بادنجان پیر و جوان را باشد، درد ببرد و طبع را خوب کند، پیاز نیروی جماع دهد و بلغم را ببرد، و دل را نیرو دهد و تب را ببرد، و باد را طرد کند، سعتر ناشتا خوردن رطوبت بر است، و معده را آرام کند خلال کردن لثه را به کند، دهن را خوشبو کند؛ خلال کردن با نیزول و نی و ریحان غدقن است که رگ خوره را بجنبانند و هم با چوب انار و آس، سعد پس از خوراک مرضهای دهن را ببرد، و درد دندانها را هم.

آب سرور نوشابه ها است در دنیا و آخرت و مزه زندگی دارد، و پر نوشیدن آن بد است، هم یکباره نوشیدنش و خوب است جرعه جرعه نوشیدن، روایت است هر که آب نوشد و پیش از سیراب شدن

باز گیرد و خدا را سپاس گوید تا سه بار بهشت بر او واجب باشد و هر بار بسم اللّه گوید، از امام صادق علیه السّلام است که چون آب مینوشید ظرفش را میجنبانید، و میفرمود:

ای آب، آب زمزم و فرات به تو سلام رسانند، آب زمزم درمان هر درد است، برای هر دردی نوشند درمان آن است، آب ناودان درمان بیمار است، آب باران جلوگیر دردها، نهی شده از تگرگ برای قول خدا تعالی «یصیب به من یشاء(1)» { هر که را بخواهد بدان گزند می رساند }

1- . النور/ 43

در آب فرات دو ناودان از بهشت ریزند، کام نوزاد را با آن بردارند دوستدار ائمه علیهم السّلام گردد.

از امام صادق علیه السّلام است که چشمه ها از زیر کعبه جوشند، آب نیل مصر دل را میراند، خوردن در سفالش و شستن سر با گلش غیرت را برد و دیوثی آورد، رسول خدا از نوشیدن در کاسه شامی خوشش می آمد، نوشیدن با دو دست بهتر است، هر که آب نوشد و یاد حسین علیه السّلام کند و به قاتلش لعن کند صد هزار حسنه دارد و صد هزار گناهش بریزد و صد هزار درجه یابد، گویا صد هزار بنده آزاد کرده.

سپس. طیب الله تربته. گفته: درسی که از طب ائمه علیهم السّلام دریافت شده: حجامت در سر خوب است که درمان هر درد است و در چهارشنبه و شنبه ترس پیسی دارد مگر خونش به جوش آمده که هر گاه خواهد حجامت کند و آیه الکرسی بخواند و خیر از خدا خواهد و صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد صلی اللّٰه علیه و آله.

روایت است که دارو در حجامت و نوره و اماله و استفراغ باشد.

روایت است که تب را با ریختن آب سرد درمان کنند و اگر دشوار است دست در آب سرد نهند، هر که دردش سخت شد چهل بار حمد را بر کاسه آب خواند و دست بر آن نهد، بیمار زنبیلی نزد خود نهد از گندم و به دست خود به گدا دهد و از او خواهد که برایش دعا کند، تا خوب شود ان شاء اللّٰه تعالی.

سرمه از سنگ سرمه وقت خواب خاشاک را برد و دیده را روشن کند، خوردن سیاهدانه درمان هر درد است، اسفند درمان هفتاد درد است، و ترسو را دلیر کند و شیطان را براند، سنا دارو است و هم حلبه، نسیم خوش خرد افزاید و باه، بنفشه بهترین عطر است، خواندن قرآن، مسواک، و روزه فراموشی برند و اندیشه را تیز کنند، دعاء در سجده دردها را برد، دست کشیدن بر جای سجده و سپس بر جای درد چنین است.

این دعا را رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بعلی علیه السّلام برای تب آموخت «بار خدایا رحم کن به پوست لطیف و استخوان نازکم، به تو پناهم از تف و سوزش آن ای امّ ملدم. تا فرمود. امام صادق علیه السّلام هرگز بدان پناه نبردم جز

درمان یافتم، دست بر جای درد میکشید و میفرمود سه بار اللَّه ربی حقا لا اشرک به شیئا، اللهمّ انت لها و لکلّ داء عظیمه.

برای همه دردها گفته: باسم اللَّه و باللَّه کم من نعمه للَّه فی عرق ساکن و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر.

دنبال نماز ریش خود را با دست راست میگرفت و میگفت: بار خدایا گرفتاریم بگشا و سختیم ببر تا سه بار، روایت است دوری کن از دارو تا تن تاب آورد، کم خوردن تندرستی آرد، هر که دردش را سه روز از مردم نهان دارد و بخدا نالد خوب شود هر که رازیانه، شکر، هلیله از آغاز تابستان اول هر ماه سه روز بخورد بیمار نشود جز برای مردن، خوردن هلیله سیاه سه روز یک بار روایت شده و کمترش در هر جمعه و کمترش در هر ماه است، هلیله درمان هفتاد درد است و سعتر داروی امیر المؤمنین علیه السّلام،

تربت حسین علیه السّلام درمان هر درد است، سرمه با سنگ سرمه چراغ دیده است و باید هنگام خواب چهار میل در چشم راست باشد و سه در چپ.

معالجه نزد پزشک اهل کتاب رواست و عمل چشمی که آب آورده رواست، عطر زدن در شب بشره را خرم و چهره را سپید کند.

بیان: در قاموس گفته: ذرب با حرکت راء فساد زخم و پهن شدن آن است، فساد معده و خوبی آن را هم گویند. دو معنی ضد دارد. درد بیدرمان هم هست. پایان..

در بحر الجواهر گفته، ذرب، اسهال از معده است و گفتند شکم روی پیوست است، و گفتند: این است که خوراک کیلوس شود در معده و روده ولی شیره آن غذای تن نشود و پیوسته از ته بیرون ریزد.

من گویم: این داروها و دعاها و آدابی که از این افاضل ارجمند و اساتید بزرگوار نقل کردیم گر چه بیشتر آنها گذشت و بیاید با سند پیوست به امام ولی منش آنها را نقل کردم برای تأیید و تاکید، با اینکه فوائد بزرگی هم دارد.

کتاب طب النبی صلی اللَّه علیه و آله

روایات:

در اینجا وارد کتاب طب النبی منسوب به شیخ ابوالعباس مستغفری میشویم.

1. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خدا دردی نداده جز آنکه داروئی برایش داده مگر مرگ.

2. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: آنکه درد آورده درمان هم آورده.

3. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: گرم مزاجها را به عمر دراز مژده دهید.

4. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: مایه هر دردی سردی است.

5. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: با اشتهاء بخور و با اشتهاء دست بکش.

6. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: معده خانه درد است، پرهیز سر هر دارو، به هر نفسی بده آنچه بدان عادت دارد.

7. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: محبوبترین خوراک نزد خدا آن است که دست بیشتری در آن است.

8. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: خوردن به یک انگشت خوردن شیطان است و با دو انگشت

خوردن جباران و با سه انگشت خوردن پیغمبران.

9. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: خوراک را سرد کن که داغ برکت ندارد.

10. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: در خوراک کفش را بکنید که پاتان را راحت تر است و آن روش زیبائی است.

11. فرمود صلی اللّه علیه و آله و سلم: غذا خوردن با خدمتکاران از تواضع است هر که با آنها همخور باشد بهشت بدو مشتاق است.

ص: 272

12. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم خوردن در بازار از پستی است.

13. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: مؤمن به خواست خاندانش بخورد و منافق خانواده اش را به دنبال خود کشد.

14. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: چون خوان گسترند از پیش خود بخور، و از میانه خوراک برگیر که برکت از آن آید، تا دیگران دست نکشند تو دست مکش که آنها شرمگین شوند.

15. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: برکت در میانه خوراک است، از اطرافش بخورید و از میانش نخورید.

16. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: برکت در سه چیز است: حجامت، سحور، ترید.

17. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که دو چوب به کار برد شکنجه کلبتین نبرد.

18. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: دنبال خوردن خلال کنید و بجوید که دندان نیش و نواجد را درست دارد.

19. فرمود، صلی اللَّه علیه و آله و سلم: خلال از نظافت است، نظافت از ایمان، ایمان به همراه دارنده اش در بهشت.

20. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: غذای جواد درمان است و غذای بخیل درد.

21. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: کاسه برای لیسنده خود آمرزش خواهد.

22. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: با هم بخورید نه تنها که برکت در جماعت است.

23. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: پر خوری شوم است.

24. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که گرسنه یا نیازمند شد و از مردم نهان داشت و به درگاه خدا عزّ و جلّ رو آورد بر خداست که در یک

سال روزی حلال را بر او گشاید.

ص: 273

25. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که ریزه سفره را بخورد تا زنده است وسعت روزی دارد، و فرزند و نواده اش از حرام برکنارند.

26. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که خدا و روز جزا را باور دارد باید مهمانش را گرامی دارد.

27. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: نوشیدن ته مانده برادر مؤمن از تواضع است.

28. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: کسی که کم میخورد حسابش سبک است.

29. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: ایستاده ننوشید و هر که فراموش کرد و نوشید باید استفراغ کند.

30. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: محتکر ملعون است.

31. احتکار در ده چیز است: گندم، جو، خرما، مویز، ذرت، روغن، عسل، پنیر گردو، زیت.

32. اگر کسی جز خواروبار کسبی ندارد سرکش شود و ستم کند.

33. هر که خوراکی را گرد کند و چهل روز انتظار گران شدن کشد از خدا بیزار است و خدا از او بیزار است.

34. هر که خوراکی را بر مسلمانان احتکار کند خدا او را به خوره و نداری بگیرد.

35. سحری بخورید که سحری برکت دارد.

36. سحری بخورید تا بر خلاف اهل کتاب باشید.

37. بهترین خوراک نان و بهترین میوه انگور است.

38. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: از کمر بند دارها باشید.

39. فرمود صلی اللّه علیه و آله و سلم: هریسه بخورید که چهل روز نشاط عبادت آرد، و آن است که به جای مائده عیسی بر ما فرو آمده.

40. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: نان را با کارد نبرید، آن را ارجمند دارید، که خدایش ارجمند داشته.

ص: 274

41. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: سه لقمه با نمک پیش از خوراک از آدمیزاده هفتاد و دو نوع بلا بگرداند چون دیوانگی و خوره و پیسی.

42. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: سرور نانخورشتان نمک است.

43. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که پیش از هر چه و پس از آن نمک خورد خدا از او سیصد و شصت نوع بلا بگرداند که آسانتر از همه خوره است.

44. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: آغاز به نمک کنید که داروی هفتاد درد است.

45. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: بهترین صدقه آب است.

46. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: سرور نوشابه ها در دنیا و آخرت آب است.

47. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: تب تف دوزخ است با آبش خنک کنید.

48. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: چون تشنه شوید آب را جرعه جرعه نوشید نه یکباره.

49. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: یکباره نوشیدن مایه کباد است.

50. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر خوراک و نوشابه که جانور بیخون در آن افتد و بمیرد حلال و پاک است.

51، فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که به پرخوری و پر نوشی عادت کند دلش سخت شود

52. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر کدامتان با سه نفس آب نوشد در امان است.

53. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: بدترین امّتم خورنده مخ استخوان است.

54. فرمود صلی اللّه علیه و آله و سلم: ابلیس به دیوان خود گوید: با گوشت و می و زن مردم را فریب دهید که همه بدیها جز در آنها نیست.

55. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: بهترین نان خورش در دنیا و آخرت گوشت است و فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: بر شما باد به خوردن گوشت شتر برای مخالفت با یهود.

56. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: گوشت گوشت آورد و هر که چهل صباح نخورد بد رفتار شود.

57. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که بیچاره شود و گوشت مردار و خون و گوشت خوک نخورد تا بمیرد در دوزخ همیشه جاویدان است.

58. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: در سر سفره گوشت را با کارد نبرّید که کار عجم ها است و آن را به دندان زنید که گواراتر و خوشتر است.

59. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: از شکار کافران جز ماهی نخورید.

60. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که چهل صباح گوشت خورد دلش سخت شود.

61. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: خدا به پیغمبری که از ناتوانی به او شکوه کرد وحی کرد گوشت را با شیر بپز که درمان و برکت در آن نهادم.

62. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: برنج چون سرور عشیره است و من در میان پیمبران چون نمک در خوراک.

63. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که میوه را تک خورد زیانش نزند.

64. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: عطر بنفشه بزنید که تابستان خنک است و در زمستان گرم.

65. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: به زنان آبستن شیر نوشانید که خرد کودک را بیفزاید.

66. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چون شیر نوشید دهن را شوئید که چربی دارد.

67. فرمود صلی اللّه علیه و آله: سه چیز را برنگردانند، پشتی، شیر و عطر.

68. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: پنیر درد است و گردو درد و چون همراه شوند دارو باشند.

ص: 276

69. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: شیر نوشی محض ایمان است.

70. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: بر شما باد به کندر که حرارت دل را بگیرد چنان که انگشت عرق پیشانی را، و پشت را نیرو دهد، و خرد را بیفزاید، ذهن را تیز کند و دیده را روشن نماید و فراموشی را براندازد.

71. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: ده خصلت مایه فراموشیاند، پنیر خوردن، دمزده موش، سیب ترش، جلجلان، حجامت بر گودی پشت، راه رفتن میان دو زن، نگاه بردار زده، ستیزه با هم، خواندن سنگ گورها.

72. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چیزی جای غذا و آب را نگیرد جز شیر.

73. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: یک گوسفند یک برکت است، دو تا دو برکت، سه تا غنیمت.

74. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: به سه چیز تن شاد و فربه شود، بوی خوش، جامه نرم و عسل.

75. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: بر شما باد به عسل، بدان که جانم به دست او است خانه ای نیست که عسل در آن باشد جز اینکه فرشته ها برای آن خانه آمرزش خواهند هر کسش بنوشد هزار دارو در درونش دود و هزار هزار درد از آن برآید و اگر در درونش باشد و بمیرد آتش به تنش نرسد.

76. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: دل مؤمن شیرین و دوستدار شیرینی است.

77. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که لقمه ای شیرین به دهان برادرش نهد نه برای رشوه و نه از ترس او بلکه برای خدا خداوند گرمی موقف قیامت را از او بگرداند.

78. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چه خوب نوشابه ای است عسل، دل پرورد و سینه را گرم کند.

79. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که حافظه خواهد باید عسل بخورد.

80. فرمود صلی اللّه علیه و آله و سلم: چون کنیزی خریدید نخست طعامش عسل باشد که بهتر خوشدل شود.

ص: 277

81. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چون زن زاید نخست خوراکش رطب شیرین یا خرما باشد

که اگر از آن بهتری بود خدا به مریم میداد که عیسی را زاد.

82. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: چون رطب آید مرا مبارک باد گوئید و چون برود دلداریم دهید.

83. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: در خانه ای که خرما نیست گویا خوراکی نیست

84. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: نخله و انار و انگور از مانده گل آدم علیه السّلام هستند.

85. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: دو عمه خود نخله و مویز را گرامی دارید.

86. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: ناشتا خرما بخور که کرم را میکشد.

87. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چه خوب سحریای است برای مؤمن خرما.

88. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که خرما دارد با آن افطار کند و هر که نیابد با آب که پاک کننده است.

89. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که شربت عسل برایتان آورد پس ندهید.

90. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: گوشت گاو درد است و شیرش درمان، گوشت گوسفند درمان است و شیرش درد.

91. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: میوه که آید بخورید چون تندرستی است و اندوه بر، و چون پشت کرد آن را دور اندازید که درد تن باشد.

92. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: بهترین افطار روزه دار، مویز یا خرما یا شیرینی است.

93. فرمود صلی اللّه علیه و آله: خوردن انجیر امان است از قولنج، خوردن به تیره گی چشم را ببرد.

94. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: بهار امتم انگور است و خربزه، خربزه بخورید که میوه بهشت است هزار برکت هزار رحمت دارد و خوردنش درمان هر درد است.

ص: 278

95. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: خربزه را گاز بزن آن را تکهتکه نکن، زیرا میوه با برکت و پاکیزه است، دهن را خوشبو کند دل را پاک کند، دندانها را سفید کند، خدا را خشنود کند، بویش از عنبر

و آبش از کوثر و گوشتش از فردوس و لذتش از بهشت و خوردنش عبادت است.

و از ابن عباس است که گفت پیغمبر فرمود: خربزه بخورید که ده خصلت دارد: خوراک است، نوشابه است، سنت است، ریحان است و مثانه را بشوید، شکم را بشوید، منی را فزاید، جماع را فزاید، سردی را ببرد و بشره را خرّم کند.

96. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: بر شما باد به انار و پیه اش را بخورید که معده را دباغی کند، هیچ دانه از آن در درون کسی نرود جز دلش را روشن کند، و از شیطان و وسوسه اش چهل روز دور کند.

97. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: پرتقال را از دست ندهید که دل را روشن کند و مغز را بیفزاید.

98. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: انگور را دانه دانه خورید که گواراتر است

99. انجیر خورید که برای بواسیر و نقرس خوب است.

99. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: بادنجان بسیار بخورید که درختی است منش در بهشت دیدم، هر که به قصد اینکه درد است خورد درد باشد و هر که برای درمان دارو باشد.

100. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: کدو بخور اگر خدا درختی سبکتر از آن میدانست آن را بر تن برادرم یونس میرویاند.

101. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: چون آبگوشت سازید کدو بسیار در آن بریزید که به مغز افزاید و خرد هر دو.

102. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که یک انار بخورد تا پایانش خدا تا چهل روز دلش را روشن کند.

103. چه خوب نانخورشی است مویز.

104. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: کسی یک انار نخورد جز شیطانش چهل روز بیمار شود.

105. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: کرفس سبزی پیمبران است.

106. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که سرکه خورد فرشته بر او ایستد برایش آمرزش خواهد تا فارغ شود.

107. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چه خوب نانخورشی است سرکه،

گفت پیغمبر از میوه ها انگور و خربزه را دوست میداشت.

108. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: مویز را باشید که صفراء را فرو نشاند، بلغم را آرام کند، پی را محکم کند، رنج را ببرد. دل را خوش کند.

109. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: کدو را باشید که در مغز افزاید.

110. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: عناب تب بر است، گلابی دل را روشن کند.

111. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: نوح از غم به خدا شکوه کرد خدایش وحی کرد که انگور بخور تا غم را ببرد.

112. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: خیار را از تهش بخورید.

113. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: میوه خربزه بخورید و آن را گاز زنید، زیرا آبش رحمت است شیرینش از شیرینی ایمان است و هر که یک لقمه خربزه بدهن نهد خدا هفتاد هزار حسنه اش نویسد و هفتاد هزار گناهش محو کند.

114. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: در خربزه ده خصلت است و آنها را بیان کرد، گفت: از طائف خربزه به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله هدیه شد، بوئیدش و بوسیدش و فرمود: خربزه را گاز بزنید زیرا از زیورهای زمین است، و آبش رحمت است و شیرینیش از بهشت است،

و حضرتش صلی الله علیه و آله یک روز در انجمنی بود با یارانش فرمود: خدایش یاد کند که خربزه به ما خوراند، علی علیه السّلام برخاست و رفت

و مقداری خربزه آورد، و او و یارانش خوردند و فرمود

صلی اللّٰه علیه و آله که: خدا رحمت کند آنکه این را به ما خوراند، و هر که خورد و نخورد از مسلمانان تا روز قیامت.

ص: 280

115. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: زن آبستنی نیست که خربزه با پنیر خورد جز آنکه نوزادش زیبا رو و خوش خلق باشد.

116. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: خربزه پیش از غذا شکم را بشوید و درد را ببرد.

117. خیار با نمک میخورد صلی اللَّه علیه و آله و خربزه با پنیر، میوه تازه میخورد و بسا خربزه را با دو دست میخورد.

118. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: نرگس را بوئید گر چه روزی یک بار باشد، هفته ای یک بار باشد، ماهی یک بار باشد، عمری یک بار سالی یک بار باشد، زیرا در دل دانه ای از دیوانگی و خوره و پیسی است و بو کردنش آن را بن کند.

119. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: حنا خضاب اسلام است، کردار مؤمن را فزاید، سردرد را برد، دیده را تیز کند، در جماع فزاید، آن سرور گلها است در دنیا و آخرت.

120. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: مرزنجوش را باشید آن را ببوئید که برای درد خشام خوب است.

121. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: برتری عطر بنفشه بر عطرها چون برتری اسلام است بر دینهای دیگر.

122. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هیچ برگی از کاسنی نیست جز بر آن یک قطره آب بهشتی است.

123. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که بوی مرا خواهد گل سرخ بوید.

124. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: خدا درختی محبوبتر خود از حنا نیافریده.

125. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: انفاق یک درهم در راه خدا هفتصد درهم عوض دارد و یک درهم در خضاب حناء نه هزار درهم.

126. فرمود صلی اللّه علیه و آله و سلم: چون فجل خورید و خواهید از گندش کنار بمانید در لقمه نخست بر من صلوات فرستید.

ص: 281

127. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: سفره های خود را با سبزی زیور دهید که با بسم اللَّه شیاطین را برانند.

128. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: سیاهدانه درمان هر درد است جز مرگ.

129. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: پنیر بخورید. که چرت آرد و غذا را هضم کند.

130. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که ترب خورد و بخوابد از سرگیجه و ذات الجنب در امان است.

131. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: هر که سیر یا پیاز، تره خورد، نزد ما نیاید و به مسجد نیاید.

132. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چون به شهری درآئید از سبزی و پیازش بخورید تا دردش را از شما براند و رنج را ببرد، و بازو را نیرو دهد، و منی را بیفزاید، و تب را ببرد.

133. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: کرفس را باشید که اگر چیزی خرد فزاید آن است، و فرمود: اگر درمان در چیزی است در سنا است.

134. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هلیله سیاه را باشید که از درخت بهشت است، تلخ مزه است و در آن درمان هر درد است.

135. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: حجامت در نوزده و بیست و یک هر ماه است.

136. فرمود صلی اللَّه علیه و آله و سلم: در شبی که به معراجم بردند به هیچ گروه از فرشته ها برنخوردم جز گفتند ای محمّد به امتت فرمان حجامت ده، بهترین داروی شما حجامت، سیاهدانه عدالت.

137. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: گل خوردن بر هر مسلمانی حرام است، فرمود: هر که بمیرد و در شکمش وزن ذره ای از آن باشد در دوزخش برد، فرمود: هر که گل خورد گویا خودکشی کرده.

138. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: گل نخورید که در آن سه خصلت است: درد آرد، شکم را گنده کند، رنگ را زرد کند.

ص: 282

139. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: تب بهره هر مؤمنی است از دوزخ.

140. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که هفت روز بیماری جانکاهی گیرد خدا گناهان هفتاد سالش را کفاره کند.

141. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: چهار چیز را بد ندارید، چشم درد که رگهای کوری را برد، زکام که رگهای خوره را برد، سرفه که رگهای فلج را برد و دمل که رگهای پیسی را برد.

142. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: دردی چون درد چشم نیست و اندوهی چون اندوه وام.

143. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: تب گناهان را بریزد چون برگ از درخت.

144. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که به عطسه زن به الحمد للَّه گفتن پیشی گیرد از درد دندان و درد گوش و درد شکم آسوده ماند.

145. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هیچ کس در بر بیماری هفت بار نگوید: «أسأل اللَّه العظیم، رب العرش ان یشفیک» جز اینکه خوب شود.

146. فرمود صلی اللَّه علیه و آله: هر که از دندان نالد انگشتش را بر آن نهد و این آیه بخواند «وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ(1)» { و او همان کسی است که شما را از یگ تن پدید آورد پس [برای شما] قرارگاه و محل امانتی [مقرر کرد]}، «قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ(2)، { ما آیات [خود] را برای گروهی که پند می گیرند به روشنی بیان نموده ایم} «وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ(3)» { و آن [قرآن] را به حق فرود آوردیم و به حق فرود آمد}

چون بالین بیماری می آمد میفرمود: ببرد وسواس و سختی را پروردگار مردم شفا ده که توئی شفا بخش، شفائی نیست جز شفای تو.

1- . الانعام/ 98
2- . الانعام/ 126

3- . الاسراء/ 105

گفته اند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مریضی را عیادت کرد و فرمود: به تو دعائی خوانم که جبرئیلم آموخت؟ گفت: آری، یا رسول اللّٰه، فرمود: بسم اللّٰه یشفیک من کلّ داء و لا یاتیک وَ مِنْ شَرِّ النَّفّٰاثاتِ فِی الْعُقَدِ، وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ.

بیان: اینکه فرمود مایه هر دردی است یعنی به حسب غالب یا منظور آن بلادی است که برودت بر اهلش غالب است. اینکه فرمود: هر که دو چوب به کار برد: یعنی خلال و مسواک، از شکنجه کلبتین آسوده است: یعنی نیاز به کشیدن دندان ندارد.

اینکه فرمود: باید آن را بالا بیاورد: در نهایه گفته: در حدیث است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم عمدا استفراغ کرد و روزه را افطار کرد و از این باب است حدیث که «اگر مردم میدانستند ایستاده آب نوشیدن چه بر سر دارد آنچه نوشیده استفراغ کنند، خشام را در نهایه گفته یعنی کسی که بو نشنود و درک نکند.

مرض سخین یعنی گرم و سخت و آزار کن، در نهایه است که بدتر زمستان سخین است یعنی گرم بی سرما و بسا که ثخین بثاء سه نقطه باشد یعنی ژرف گیر که گویند: اثخن فی العدو یعنی زخم کاری به او زد و از این است قول خدا تعالی «حَتّٰی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ (1)» { تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید }یعنی بر آنها پیروز شدید و زخم بسیار بر آنها زدید. و در نهایه گفته است هر کس بعد از عطسه حمد خدا گوید از شوص و لوص و عطوس ایمن گردد. و گفته شوص دندان درد است و گفته شده است شوصه دردی است در شکم از بادی که زیر عضلات آن جمع می شود. و لوص درد گردن است و گفته شده است درد زیر حلق است و علوص درد شکم است و گفته شده است که تخمه است - پایان..

من گویم: همانا همه این رساله را در این مقام آوردم با اینکه بسیاری تکههایش مناسب بابهای دیگر است برای آنکه همه اش به منزله یک خبر است و خواستم یک جا باشد و پر به سند آن توجه نکردم برای اینکه اجزاء آن با سند در جاهای دیگر ذکر شده.

1- . محمد/ 4

اینکه فرمود حزازمه را باشید با دو زاء که در برخی نسخه ها است در روایات فریقین معنی مناسبی ندارد و به معنی کمر بند بستن که از احتزام باشد بعید است گرچه با تفسیری که مستغفری کرده است تناسب دارد.

در نهایه گفته: در حدیث است که نهی شده مرد بی کمربند نماز بخواند.

یعنی کمرش را بندد مبادا عورتش کشف شود و از آن است حدیث که نهی ان یصلی الرجل حتی یحتزم، و حدیث دیگر که امر بتحزم در نماز کرده. پایان..

و تناسبش با مقام این است که کمر بستن یک سود طبی دارد، و این تفسیر از این نظر است که حزازمه کسانی بودند که کمر می بستند نه برای این کار.

ولی اعتراض این است که لفظ حزازمه این معنا را ندارد و بسا گفته اند: اصل کلمه مرازمه است به راء بینقطه در نهایه گفته: در حدیث است که «اذا اکلتم فرازموا» یعنی بیامیزید خوردن را با شکر کردن و میان لقمه ها الحمد للّٰه، و گفته شده یعنی خوردنیها را بهم آمیخته کنید، نرم را با درشت و خوشمزه را با نامطبوع بخورید.

و گفته شده که مرازمت در خوراک نوبت گذاری است که یک روز گوشت خورد یک روز شیر، یک روزه خرما یک روز نان تنها، به شتر که هر روزی یک گیاهی خورد این تعبیر را گویند.

اصبهانی در شرح مقامات حریریه گفته: رزم به معنی جمع است و باین معنا است حدیث «اذا أکلتم فرازموا» یعنی جمع کنید میان حمد و خوردن، و از این باب است مرازمه آنکه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله آن را دوست میداشت یعنی جمع میان نان و انگور برای نانخورش.

من گویم: این تفسیر مناسبت ندارد و اگر باب تصحیف را گشائیم ممکن است اصلش حضارمه باشد

یعنی مردم حضرموت یمن یا حضارمه مصر و تناسب هم وارد، زیرا مدح آنها و فرمان به معاشرت با آنها و سکونت در بلاد آنها است، یا خضارمه به دو نقطه دار باشد

در قاموس گفته: خضرم. چون زبرج با بخشش و آقا است و نام جمعی از عجم که در صدر اسلام برآمدند و در شام ساکن شدند.

ص: 285

گویم من به خط علامه کامل در فنون علم و ادب علی بن عبد العال کرکی رساله را به این لفظ دیدم: رساله ذهبیه طب:که امام علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام برای مأمون عباسی فرستاده برای بهداشت و پیشگیری با غذاها و نوشابه ها و داروها.

و به سندی از حسن بن محمّد بن جمهور آورده که پدرم به من باز گفت که خود عارف به مقام امام رضا علیه السّلام و از مخصوصان و ملازمان خدمتش بوده و در سفر به خراسان شرف حضور او را داشته که در سن نود و نه سالگی بوده گفته: مأمون در نیشابور بود و انجمنی داشت که آقایم امام رضا علیه السّلام در آن شرکت کرد و جمعی از پزشکان و فلاسفه مانند یوحنا ابن ماسویه، جبرئیل بن بختیشوع صالح بن سلهمه هندی و دیگران از دانشمندان و اهل نظر، و ذکر طب آمد و آنچه وسیله صلاح اجسام و زیست آنها است.

مامون و حاضران در بحث آن غرق شدند و سخنها گفتند در باره ترکیبی که خدا از تن کرده و طبایع متضادی که در آن آورده و در باره زیان و سود غذاها و اثر خوب و بد آنها در تن آدمی.

گفت: امام هشتم خاموش بود و چیزی در این باره نمیگفت و مأمون به آن حضرت گفت: ای أبو الحسن درباره آنچه ما امروز در آن گفتگو داریم شما چه گویید آنچه که باید دانست از غذاهای سودمند و زیانبار و تدبیر کار تن، امام فرمود: من در این باره به گذشت زمان تجربه ها دارم با آنچه از گذشتگان به من رسیده که

آدمی را نرسد بدانها نادان ماند و ترک آنها کند، من آنها را با هر چه بدان مربوط است و نیاز به دانستن دارد جمع آوری کنم.

گفت: مأمون شتابان به بلخ رفت و امام هشتم را به جا نهاد و آنگا ه مأمون به حضرت نوشت که به وعده خود عمل کند و آن کتاب را بنویسد در باره آنچه دانستن آن مورد نیاز است که از او شنیده

و هر چه وی آزموده از خوراک و نوشابه و دارو و رگزدن و حجامت و مسواک و حمام و نوره و تدبیر آنها و امام رضا علیه السّلام در پاسخ نامه ای نوشت بدین مضمون:

بسم اللَّه الرحمن الرحيم به خدا پناه برم اما بعد نامه أمیر المؤمنین به من رسید درباره فرمانی که به من داده درباره آگاه کردن او بدان چه مورد نیاز است و من آن را آزمودم و شنیدم در باره خوراکها و نوشابه ها و داروها و رگ زدن و حجامت و حمام و نوره و باه و جز آن که مایه تندرستی است، من تفسیر کردم آنچه بدان نیاز است و بیان کردم آنچه را باید کرد از تدبیر خوردن و نوشیدن، و دارو به کار بردن و رگ زدن و حجامت و باه و جز آن که بدان نیاز است برای تدبیر تن او و باللَّه التوفيق.

[سپس با بیان اسنادی ادامه داده است که] روشن شد این رساله میان علمای ما مشهور بوده و به سندهای چندی روایت شده ولی نسخه ای که به ما رسیده اختلاف فراوان دارد که ما به برخی آنها اشاره کردیم و اکنون به نقل رساله آغاز کنم و آنگاه به شرح اجمالی آن.

بدان ای أمیر المؤمنین که خدا هیچ بنده ای را دردی نداده جز اینکه برایش داروئی که آن را درمان کند نهاده و برای هر رسته از درد رستهای است از دارو و تدبیر و شرحی است، چون پیکر آدمی مانند کشوری است و پادشاه تن قلب است و کارمندانش رگها و رشته ها و مغز دل خانه پادشاه تن است و تن خود کشور اوست و دو دست و دو پا و دو لب و دو چشم و زبان و گوشها یاران اویند، و معده و شکم و حجاب و سینه گنجدانهای او.

دو دست دو کارمند پیش آور و دور کن اویند که هر آنچه پادشاه فرماید به کار زنند و دو پا وسیله نقل پادشاهند به هر جا خواهد.

دو چشم گزارشگر او هستند بدان چه بر او نهان است زیرا پادشاه پشت پرده است و چیزی به وی نرسد جز به وسیله آنها، و آنها نیز دو چراغند، دژ و با روی تن دو گوشند که به پادشاه نرساند جز آنچه را سازگار اوست، چون نتوانند چیزی وارد کنند مگر آنچه پادشاه بدانها پیشنهاد کند، و چون بدانها ابلاغ کند خود قلب دهد تا از آنها بشنود و آنچه خواهد پاسخ دهد. و زبان با ابزار بسیاری که دارد خواست او را بیان کند، ابزارش نسیم دل، بخار معده، دو لب است،

و لبها را نیروئی نیست جز با زبانی اینها از هم بی نیاز نباشند و سخن درست نیاید جز در بینی لنگر گیرد.

و بینی سخن را آراسته کند چنانچه دمنده در نی و همچنین دو سوراخ بینی که دو سوراخ آنند، نسیم خوش برای پادشاه آرند، و اگر به وی بدی دارد پادشاه هر دو دست را امر فرماید تا پرده برابر آن و پادشاه کشند.

این پادشاه هم پاداش دارد هم شکنجه که شکنجه اش از پادشاهان جهان سخت تر و پاداشش بهتر است، شکنجه اش اندوه است و پاداشش شادی، مایه اندوه طحال است، و مایه شادی پیه روده ها و دو قلوه اند که از آنها دو رگ به چهره پیوست دارند.

از اینجا است که شادی و اندوه برآیند و نشان آنها را در چهره بینی و همه این رگها پیکهای میانه کارمندان و پادشاهند، و مصداقش این است که چون دارو برگیری و بخوری رگها آن را به کمک خود به جای درد رسانند.

ای امیر المؤمنین بدان که تن چون زمین خوبی است و تا به آبادانی و آبیاری بررسی شود که نه فزون باشد تا غرق در آب شود و نه کم باشد تا تشنه ماند آباد باشد و پر در آمد و خوش در آمد، و اگر از آن غفلت شود تباه گردد، و گیاه نروید در آن، تن چنین باشد و با تدبیر در غذا و نوشابه خوب باشد و درست و عافیت بخش.

ص: 288

ای امیر المؤمنین بنگر تا چه با تو سازگار است و با معده تو و تنت را نیرو دهد و چه خوراکی بر تو گوارا است و آن را اندازه گیر و خوراک خود کن.

بدان ای امیر المؤمنین هر کدام از این طبایع آدمی زیر سرپرستی همانند خودند، تنت را خوراک بده بدان چه مانند آن است هر که خوراک بیش خورد غذای تن او نشود و هر که به اندازه خورد بی کم و بیش سودش دهد و چنین است آب راهش این است که در هر روزی به اندازه کفایت خوراک خوری و تا هنوز میل داری دست از آن بداری که برای معده و تن شایسته تر است و برای خرد پاکتر و برای تن سبکتر.

ای امیر المؤمنین، در تابستان خنکی بخور، در زمستان گرمی، در در فصل دیگر غذای معتدل به اندازه نیرو و اشتهائی که داری؟ در آغاز خوردن غذاهای سبک بخور به اندازه توان و اشتهاء، و باید همیشه 8 ساعت از روز برآمده یک بار غذا بخوری یا اینکه در دو روز سه بار امروز آغاز بامداد سپس شام و در روز دوّم یک بار ساعت هشت از روز گذشته و دیگر نیازی به شام نداری.

چنین فرمان داد جدم محمّد صلی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را که در روزی یک بار خوراک و در فردایش دو بار، و باید کم و بیش نباشد و به اندازه باشد.

تا هنوز اشتها داری دست از خوردن بردار، و نوشابهای است که دنبال خوراکت باشد، نوشابه کهنه حلال که پس از این برایت شرح دهم.

اکنون تدبیری که در هر فصل سال باید و در هر ماه رومی جداگانه بگوئیم و آنچه در آنها از خوراک و نوشابه به کار رود و آنچه باید از آن دوری شود و مراعات بهداشت گردد از گفته قدماء و برگردیم به گفتار ائمه علیهم السّلام در وصف نوشابه حلال پس از غذا.

ذکر فصول سال

اما بهار جان روزگار و آغاز نوبهار است. آذار سی روز است، شب و روز خوشی دارد، زمین نرم است و بلغم کم و خون در جنبش غذای لطیف و گوشت و

تخم مرغ نیمرو باید و نوشابه ای که با آب معتدل شود، از خوردن پیاز، سیر و ترشی در آن پرهیز شود، نوشیدن مسهل و فصد و حجامتش خوب است.

نیسان، سی روز بلند دارد و مزاج فصلی نیرومند، خون در جنبش و باد شرقی در وزش، خوردنی کباب و ساخته با سرکه از گوشت شکار را شاید. جماع و عطر در حمام را باید، ناشتا آب ننوشد، گل و عطر بویند.

ایار سی و یک روز که بادهای پاک وزد، و بهار به پایان رسد، خوردن شور باها و گوشتهای سفت چون کله و گوشت گاو و شیر غدقن شده، حمام گرفتن بامداد خوب است، و ورزش ناشتا بد است.

حزیران سی روز، بلغم و خون کم شده، دوران صفرا فراهم، رنج بری و گوشت چرب و پر خوردنش غدقن و بوئیدن مشک و

عنبر را نشاید، خوردن سبزیهای سرد چون کاسنی و خرفه. و میوه هائی چون خیار خوب است و خوردن شیر خشت و میوه تازه و ترشیها و گوشت بز و جانداران خردسال، و از پرنده ها مرغ و تیهو و دراج و شیر و ماهی تازه خوبند.

تموز سی و یک روز، گرما سخت و آبها در فرود، نوشیدن آب سرد در ناشتا خوب، در آن چیزهای سردتر خورند و مزاج نوشابه را با آب بشکنند، غذاهای لطیف زود هضم که در حزیران گذشت بخورند، و گل سرد تازه خوشبو به کار برند.

آب سی و یک روز، باد گرم در آن سخت است و زکام شب و باد شمال وزد، و مزاج باید خنک و تر گردد، شیر مایه گرفته در آن خوب است، از جماع و باد مسهل دوری شود ورزش کم و از گلهای سرد بو شود.

ایلول سی روز، هوا خوش و سودا پرچمدار و نوشیدن مسهل نیک، خوردن شیرینی و گوشتهای معتدل چون بزغاله و شیشک نافع، از گوشت گاو، کباب فراوان، حمام گرفتن دوری شود عطر معتدل به کار رود و از خوردن خربزه و خیار خودداری گردد.

تشرین یکم سی و یک روز، بادهای مختلف وزد، و دم صبا دمد، از رگزدن و نوشیدن دارو خودداری شود جماع پسندیده، خوردن گوشت فربه و انار

ترش و شیرین و میوه پس از غذا سودمند است،

ص: 290

و گوشت را با ادویه خورند، آب کمتر نوشند، ورزش پسندیده است.

تشرین دوم سی روز، باران موسمی قطع شود، از نوشیدن آب در شب منع شود، کم به حمام روند و جماع کنند، بامداد هر روز یک جرعه آب گرم نوشند از خوردن سبزیهائی چون کرفس، نعناع، تره تیزک دوری شود.

کانون یک سی و یک روز، گردبادها نیرو گیرند، سرسخت باشند، هر چه در تشرین دوم گفتم نافع است از خوردن خوراک سرد دوری شود، و از حجامت و رگ زدن، و غذاهای گرم به طبع و وضع به کار روند.

کانون دو سی و یک روز، بلغم غالب است و آب گرم در ناشتا مناسب، جماع پسندیده و برای احشاء سودمند سبزیهای گرم چون کرفس و تره تیزک و تره شایند، حمام رفتن بامداد سود دارد و مالش با عطر خیری و مانندش از شیرینی در آن دوری شود و از خوردن ماهی تازه و شیر.

شباط بیست و هشت روز، بادها مختلف، باران فراوان، گیاهها پدید و آب در درختها باز گردد، خوردن سیر و گوشت پرنده و شکار و میوه خشکیده خوب است، شیرینی کم خورند، و جماع و ورزش بسیار کنند.

وصف نوشابه ای که پس از غذا حلال است

و سودش در آغاز سخن گذشت ضمن فصول سال و ذکر بهداشت.

ده رطل مویز پاک کرده گیرند و بشویند و در آب زلال که تا چهار انگشت روی آن را بگیرد بخیسانند، سه روز و سه شب در زمستان و یک روز و شب در تابستان آن را در ظرف وانهند، سپس در دیگ پاکی ریزند آبش آب باران باشد اگر فراهم شود و گر نه آب چشمه ای که از مشرق جوشد زلال و سفید و سبک که نشانه اش این است که زود گرم و زود سرد شود، و این نشانه آب است و آن را بپزند تا آب مویز چیده شود و پخته گردد.

سپس بفشارند و آبش را صاف کنند و خنک و آنگاه در دیگ برگردانندش و با چوب اندازه گیرند و با آتش نرمی خرده خرده بجوشانند تا دو سوّمش برود و یک سوّمش بماند.

سپس از عسل زنبور آب کرده یک رطل رویش بریزد و باز اندازه کنند که عسل تا کجا رسیده و بجوشانند تا اندازه عسل برود، و پارچه نازکی بگیرند و یک درهم زنجبیل و نیم درهم قرنفل و نیم درهم دارچین و به همین وزن از سنبل الطیب، کاشنی، مصطکی هر کدام که همه را جدا سایند و با پارچه بیزند و در پارچه سخت ببندند و در آن خوب بمالند تا داروها که در آن است در شربت حلّ شود.

و پیوسته روی آتش نرمی آن را به هم زنند تا اندازه عسل برود و دیگ را بردارند و خنک کنند و سه ماه گذارند تا به هم آمیزند و آنگاه به کار برند و اندازه شربت یک وقیه یا دو وقیه آب پاک است.

و چون غذا را به اندازه ای که شرح دادم برایت خوردی از این شربت سه قدح پس از آن بنوش و چون چنین کنی به خواست خدا در آن شبانه روزت از همه دردهای سرد دامنگیر چون نقرس و بادها و جز آنها از بیماریهای پی و مغز و برخی

دردهای کبد و طحال و روده و احشاء آسوده باشی.

و اگر راستی پس از آن تشنه شدی نیم اندازه از آنچه پیش نوشیدی آب بنوش که برای تن بهتر است و پرجماعتر و برای ضبط و حافظه بهتر، زیرا بهی و زیست تن به غذاء است و نوشابه، و تباهیش از آنها است، اگر خوراک و نوشابه را به کنی تن به باشد و اگر تباه کنی تن تباه است.

و بدان ای امیر المؤمنین که نیروی نفوس پیر و مزاج تنها است، و مزاجها پیر و هواء، و به حسب دگرگونی هوا در جاها دگرگون شوند، و چون هواء یک بار سرد و یک بار گرم شود، مزاج تنها دگرگون گردد، هوا که معتدل است مزاج تن هم معتدل است و تصرف مزاجها در حرکات طبیعیه مانند هضم غذا و جماع و خواب و حرکت و جز آن خوب است.

چون خدا تعالی تن را بر چهار طبع ساخته صفراء، سوداء، خون و بلغم و خلاصه دو گرم و دو سرد که میان هر دوتاشان تفاوتی نهاده یکی گرم و تر و دیگری گرم خشک، یکی سردتر و دیگری سرد خشک، و هر کدام را در تکه ای از تن بخش کرده،

بر سر و سینه و غضروف دنده ها و فرود شکم.

و بدان ای امیر المؤمنین که خواب سلطان مغز است و مغز مایه تن و نیرویش، چون بخوابی بر شق راست بخواب و آنگه به شق چپ برگرد، و همین طور از خوابگاهت برخیز از پهلوی راست مانند آغاز خواب شیوه خود کن که دو ساعت از شب مانده برخیزی و چون برخاستی برای قضاء حاجت برو و به اندازه در آن بمان درازش مکن که باعث داء الفیل گردد.

بدان ای امیر المؤمنین که بهترین مسواک چوب اراک است که دندانها را پاک کند، بوی دهن را خوش کند، و لثه را سخت و زورمند کند و از ریش شدن بن دندانها و زردی آنها نافع است به شرط اینکه به اندازه باشد و فزون کردنش دندانها را نازک و لرزان سازد و بن آنها را ناتوان کند.

هر که خواهد دندانهاش نگهداری شوند، خاکستر شاخ گوزن با کزمازج و سعد و گل و سنبل الطیب، دانه گز اجزاء برابر و یک چهارم جزء نمک اندرانی و همه را نرم بکوبد و به دندان مالد و بشوید که دندانها را نگهدارد و بن آنها را از آفاتی که رخ دهند حفظ کند.

و هر که خواهد دندانهاش سفید باشند نمک اندرانی و کف دریا بگیرد و بساید نرم و دندان را با آنها بشوید.

و بدان ای امیر المؤمنین خدا چهار دوره نموده است عمر آدمی را که در هر دوره حال خاصی دارد.

1. تا بیست و پنج سالگی که جوانی و زیبائی و خرمی دارد و خون در تنش پرچمدار است.

2. از بیست و پنج تا سی و پنج که دوران پرچمداری صفراء است و غلبه آن در آن نیرومندتر است از همه عمر، و پیوسته چنین است تا این دوره به پایان رسد.

3. از سی و پنج تا کمال عمر که شصت سالگی است که دوران خلط سوداء است و آن سنّ حکمت و موعظه و معرفت و فهم و نظم کارها است و انجام سنجی و رأی درست و دل پا برجا در هر کاری.

4. حال ثابت تا نهایت پیری و آن از شصت است تا پایان عمر و تلخی زندگی و لاغری، و کاستی نیرو و فساد هستی و برگشت

او تا آنکه چیزی نفهمد و خواب از سرش برود و شب بیداری کشد، و آنچه پیش کرده به یاد نیارد، و فراموشی دچارش شود، و از میان برود، و وصفش دگرگون شود و آب چهره اش خشک شود خرمیش برود. و موی و ناخنش کم روید، و پیوسته تا زنده است تنش در کاستی و پستی گراید، زیرا دچار بلغم غالب است که سرد و خشک است و بخشکی و سردیش نابودی هر جسمی است که نیروی بلغم در پایان بر آن مسلط شود.

و برای امیر المؤمنین هر آنچه بدان نیاز است در تدبیر مزاج و احوال تنش و درمانش بیان کردم.

و اکنون آنچه از غذا و دارو بدان نیاز دارد و باید بکند در هر وقتی بیان کنم: چون حجامت خواهی از دوازدهم ماه هلالی باشد تا پانزدهم که برای تنت سالمتر است، و چون ماه گذشت حجامت مکن جز اینکه ناچار باشی بدان برای اینکه خون در کاستی ماه کم شود و در فزونیش فزون گردد.

حجامت باید هم اندازه با سال آدمی باشد بیست ساله بیست روز یک بار سی ساله سی روز یک بار و چهل ساله در چهل روز یک بار و در بیشتر به همین حساب. و بدان که خون حجامت از رگهای خرد تن است که در گوشت پهنند و نتیجه اینکه ناتوانی نیارد چنانچه در رگ زدن باشد.

حجامت پشت برای سنگینی سر خوب است، حجامت دو رگ سمت راست و چپ پشت گردن، سر درد و دو چشم را سبک کند، و برای درد دندانها هم خوب است.

و بسا زدن رگ به جای همه باشد، و بسا زیر زنخ حجامت شود برای قرحه دهان و زبان و فساد لثه

و جز آن از دردهای دهن، و حجامت میان دو شانه برای خفگی ناشی از امتلاء و گرمی خوب است و حجامت در ساق بسا امتلاء را به خوبی بکاهد و از دردهای کهنه کلیهها و مثانه و ارحام جلو گیرد و حیض را بگشاید جز اینکه تن را بکاهد، بسا غش سخت آورد، جز اینکه برای جوش و دمل خوب است.

و سبک بودن درد حجامت سبک گرفتن مکیدن شاخ حجامت است در آغاز سپس خرده خرده بمکد و بار دوم بیش از نخست و بار سوم بیشتر و بالا رود، و تیغ نزنند تا جای آن خوب سرخ شود با تکرار شاخ زدن، و تیغ را با پوست نرم خوب نرم کند و جای آن را پیش از تیغ زدن چرب کند.

و همچنین جای رگ را هم پیش از زدنش چرب کند که درد را کم کند و تیغ و شاخ را هم در حجامت چرب کند و پس از حجامت هم جایش را با روغن نرم کنند، و چون رگ زند روغنی بر رگها چکاند تا بند نیاید و زیان رساند رگ را در جاهای کم گوشت زند تا دردش کمتر باشد، و درد آورتر رگزدنها رگ ذراع است. و قیفال که به ماهیچه پیوندند و پوست آنها سفت است ولی باسلیق و اکحل که گوشت روی آنها نیست درد کمتر دارند.

و باید جای رگی که میزنند با آب گرم ماساژ دهند تا خون آشکار شود به ویژه در زمستان که پوست را نرم کند و درد را کم کند و فصد را آسان کند و باید برای گرفتن خون از دوازده ساعت پیش از زن کنار باشد و جماع نکند و باید حجامت در روز آفتابی بی ابر و باد تند باشد، و خون به اندازه ای که رنگش بگردد و در آن روز به حمام نروی که درد آورد، و بر سر و

تنت آب گرم بریز ولی نه در همان ساعت.

مبادا پس از حجامت به حمام بروی که تب دائم می آورد، و چون جای حجامت را شستی پارچه کرکی بر آن نه یا جامه نرمی از ابریشم یا جز آن، و به اندازه نخود تریاق اکبر بگیر و بنوش اگر زمستان است و اگر تابستان است سکنجبین عنصلی بنوش آمیخته با شربت مفرح و معتدل یا شربت میوه، و اگر نباشد شربت پرتقال و اگر هیچ کدام نباشند، تریاق را زیر دندان نرم کن و چند جرعه آب نیم گرم بنوش.

و اگر در زمستان است سکنجبین عسلی رویش بنوش زیرا چون این کار کنی از لقوه و پیسی و بهق و خوره به خواست خدا تعالی در امانی، و انار ترش و شیرین بمک که نفس را نیرو دهد و خون را زنده کند، و پس از آن غذای شور مخور تا سه ساعت که خطر بروز جرب دارد.

و اگر زمستان است چون حجامت کنی کباب تیهو بخور و رویش از نوشابه ای که پاک است و برایت گفتم در آغاز و عطر خیری بزن یا اندکی مشک و گلاب و از آن همان گاه که حجامتت تمام شد بر فرق سرت بریز

ولی در تابستان چون حجامت کنی شوربای سرکه، و خوراک گوشت گوساله و خوراک گوشت پخته در سرکه خوابانده و یا گوشت پرنده بخور، و ترشی، و عطر بنفشه را با گلاب و اندکی کافور بر بالای سرت بریز و از همان شربت پس از خوراکت بنوش.

بپرهیز از حرکت بسیار و خشم و مجامعت در آن روز ای امیر المؤمنین حذر کن از اینکه تخم مرغ و ماهی با هم بخوری که چون این دو با هم در معده باشند نقرس و قولنج و بواسیر و درد دندان به بار آورند، و شیر و شراب خرما که مردم نوشند چون با هم شوند در شکم نقرس و پیسی آرند.

پیوسته خوردن تخم مرغ لکه در چهره آرد، و خوردن شورشده ها و گوشت های شورشده و ماهی شور پس از فصد و حجامت بهق و جرب آرند، خوردن قلوه و تو دلی گوسفند باعث بستگی و دگرگونی مثانه است.

حمام رفتن با شکم پر قولنج آرد، و غسل با آب سرد پس از خوردن ماهی باعث فلج است، خوردن پرتقال و اترج در شب چشم را بگرداند و چپ کند، جماع با زن حائض سبب خوره فرزند است، جماع و نریختن منی باعث پدید شدن سنگ است، جماع روی جماع بی فاصله غسل باعث دیوانگی فرزند است، پرخوردن تخم مرغ و ادامه آن باعث درد طحال و باد در معده است امتلاء از تخم مرغ پخته سبب نفخ شکم است و تنگ نفس.

خوردن گوشت نپخته کرم شکم آرد پیوسته خوردن انجیر تن را پر شپش کند و نوشیدن آب سرد دنبال خوراک داغ یا شیرینی دندانها را از میان برد، پیوسته خوردن گوشت وحشیان و گاو خرد را دگرگون کند،

و فهم را خیره و ذهن را کند و سبب فراموشی است.

چون خواهی به حمام روی و در سرت آزاری نداری پنج جرعه آب نیم گرم بنوش تا. ان شاء اللّٰه تعالى. از درد سر و شقیقه محفوظ شوی، و گفته اند هنگام رفتن

در حمام پنج بار آب گرم بر سر ریزد، و بدان که حمام مانند تن آدمی چهار خانه دارد چون چهار طبع تن:

1. سرد و خشک 2. سرد و تر 3. گرم و تر 4. گرم و خشک، و سود بزرگی که اعتدال آرد، و تن را پاک کند و چرک را ببرد، و پی و رگ را نرم کند، اندامهای بزرگ را نیرو دهد، فضول را آب کند، و عفونت ببرد اگر خواهی در تنت جوش و لک برنیاید، در آغاز حمام گرفتن عطر بنفشه به تن بمال، چون خواهی نوره کشی و در تنت قرحه و ترک و سیاهی نیست پیش از آن با آب سرد تن را بشو.

هر که خواهد به حمام رود و نوره کشد دوازده ساعت پیش از آن جماع نکرده باشد که یک روز تمام است و در نوره اندکی صبر و اقاقیا و حضض(1) یا همه را ریز و اندکی باشد چه جدا از هم و چه با هم،

و از اینها در نوره نریزند تا آن را با آب گرمی که بابونه و مرزنجوش یا گل بنفشه خشک یا اندکی از همه یا یکی از آنها پخته شده باشد به اندازه ای که آبش برگرفته شده از آنها و باید زرنیخ یک ششم نوره باشد و پس از آن تن را با چیزی که بویش را ببرد بمالد مانند برگ بید یا تجیر و عصفر و حناء و گل و سنبل تنها یا با هم، هر که خواهد از سوزش نوره آسوده باشد کمتر آن را به هم زند و زود آن را از تن بشوید و تن را با عطر گل بمالد.

و اگر بدن را سوخت. العیاذ باللّه. عدس پوست کنده را نرم بکوبند و در گلاب و سرکه حلّ کنند و در جایی که نوره اثر کرده بمالند که به خواست خدا بهتر شود و آنچه مانع است از اثر نوره در بدن این است که جای آن را با سرکه انگور عنصل بسیار ترش و گلاب خوب مالش دهند.

هر که خواهد از مثانه شکوه نکند ادرار خود را نگه ندارد گر چه بر پشت چهار پا است هر که خواهد معده آزارش ندهد در میان خوراک آب ننوشد تا فارغ شود، هر که چنین کند تنش رطوبت گیرد و معده اش ناتوان شود، و رگها نیروی خوراک را نگیرند، زیرا اگر به تدریج با غذا آب نوشند غذا در معده خام شود.

1- . شیره درختی که گل زرد و شاخه فراوانی دارد و میوه سیاه چون فلفل در مصر آن را خولان نامند و در هند فیلزهرج

هر که خواهد سنک و عسر البول نبیند منی را حبس نکند هنگام نزول شهوت و روی زن پر نماند.

هر که خواهد درد پائین تنه نکشد و درد بواسیر باید هر شب هفت دانه خرما برنی با روغن گاو بخورد و میان دو تخم را با عطر زنبق خالص روغن زند.

هر که خواهد حافظه فزاید هر بامداد ناشتا هفت مثقال مویز بخورد، و هر که خواهد فراموشی کم کند و حافظ باشد هر روز سه تکه زنجبیل مربی با عسل بخورد و با خوراکش هر روز با خردل رنگ آمیزی کند.

هر که خواهد خردش افزون شود هر روز سه دانه هلیله با نقل بخورد، هر که خواهد ناخنش نترکد و زرد نشود و ریش نگردد جز روز پنجشنبه ناخن نگیرد، هر که خواهد گوشش درد نکند در خواب بر آن پنبه نهد. هر که خواهد در زمستان زکام نشود هر روز سه لقمه عسل بخورد.

و بدان که عسل را سه نشانه است که خوب و بدش بدان شناخته شوند، برخی بویش تشنگی آورد و برخی مستی آرد و دهن را بسوزاند و اینها عسل کشنده اند، از بوئیدن گل نرگس باز نگیرد که سه روز در زمستان زکام جلو گیرد، مانند سیاه دانه، اگر کسی در تابستان از زکام ترسد، هر روز یک دانه، خیار بخورد و در آفتاب ننشیند.

هر که از شقیقه و درد دل ترسد از خوردن ماهی تازه در زمستان و تابستان دست نکشد، هر که خواهد به باشد و سبک شب کم شام خورد،

هر که خواهد از نافش ننالد هر روز که سرش را عطر زند آن را هم عطر زند،

هر که خواهد لبانش نترکد و تاول نزنند ابرویش را از عطر سرش زند.

هر که خواهد گوشها و ملاذش نیفتند پس از خوردن شیرینی با سرکه غرغره کند. هر که خواهد یرقان نبیند در تابستان در آغاز گشودن در اتاق وارد آن نشود و در زمستان اول بار در بامداد از آن بیرون نیاید. هر که خواهد باد در تنش نیاید باید در هفته یک بار سیر بخورد. هر که خواهد دندانش تباه نشود شیرینی نخورد جز پس از تکه نان.

هر که خواهد خوراکش گوارا شود پس از خوردن به پهلوی راست بخوابد و مسواک زند وانگه به پهلوی چپ گردد و بخوابد هر که خواهد بلغم از تنش برود و کم شود، هر روز بامداد اندکی جواری کرف بخورد، و بسیار به حمام رود و جماع کند، و خود آفتاب دهد، از غذای سرد پرهیز کند که بلغم را ببرد و میسوزاند، هر که خواهد شراره صفراء را خموش کند، هر روز چیز تر و سردی بخورد و تنش را آسایش دهد و کم حرکت کند و زیاد به معشوق نگاه کند.

هر که خواهد سودا را بسوزاند زیاد استفراغ کند رگ زند و نوره کشد، هر که خواهد باد سرد را براندازد، اماله کند و عطرهای نرم کن تن و تن را با آب گرم ماساژ دهد در وان. هر که خواهد بلغم از او برود هر روز بامداد یک مثقال اطریفل صغیر بخورد.

و بدان که مسافر را باید از سفر در گرما با شکم پر و یا تهی حذر کند، و رعایت اعتدال نماید و از غذاهای سرد مانند قریص و گوشت گوساله و سرکه و زیت و آب حضرم استفاده کند. بدان که سیر در گرمای سخت برای تن لاغر زیان دارد که تهی از خوراک باشد و در تن فربه نافع است بهی مسافر و بی آزاریش این است که از آب هر منزلی که وارد شود ننوشد تا آن را با آب منزل پیش بیامیزد که یک مزاج شوند، و مسافر را باید که از خاک وطنش توشه بردارد، و به هر منزلی رسید اندکی در آب آن بریزد و بنوشد، و چون آن را در آن ریزد ظرف را بجنباند و بگذارد تا خوب زلال شود.

بهترین آب نوشیدن برای هر کس آن است که سرچشمه اش سمت مشرق باشد و سبک و سفید باشد، بهترین آب آن است که از مشرق تابستانی خورشید برآید و بهداشتی ترین آب آن است که سرچشمه اش گل باشد زیرا در زمستان سرد است و در تابستان نرم کن شکم و برای گرما خورده سودمند است.

ولی آبهای شور و سنگین شکم را خشک کنند، و آب برف و یخ برای همه تنها بدند و پر زیان، آب باران سبک است و شیرین و زلال و خوب به شرطی که مدت طولانی انبار نشود و در زمین نمانده باشد،

و آب چاه شیرین و زلال و خوب است تا در جریان است و بسیار در آن نمانده باشد.

و آب گودیهای دشت و نمکزارها در تابستان گرم است و سفت چون ایستاده اند و خورشید بر آنها تابیده و اگر پیوسته نوشند خلط صفراء برآورد و طحال را بزرگ کند.

ای امیر المؤمنین در آنچه از نامه ام گذشت شرح کافی برای کسی که عمل کند درج کردم و اکنون در باره جماع گویم سر شب نزدیک زنها مرو تابستان باشد یا زمستان، برای آنکه معده و رگها پرند و آن کار ناپسند و مایه قولنج، فالج، لقوه، نقرس، سنگ، چکیدن بول، فتق، ناتوانی دیده و رقت آن گردد، اگر آن را خواهی در پایان شب باشد که برای تن بهتر، و برای فرزند امید بخش تر، و خرد آورتر است اگر برایشان مقدر باشد.

با زن جماع مکن تا با او بازی نکنی، و پستانش را نمالی که بر سر خواهش آید و منی او فراهم گردد، زیرا آن از پستانش آید، و خواهش از چهره و چشمانش پدید شود و باید با او هم احساس شوی و پاک باشد. چون عمل کردی نه بر پا بایست و نه بنشین بلکه بر پهلوی راست خم شو و همان ساعت بول کن تا از سنگ به خواست خدا آسوده باشی، و آنگاه غسل کن و هم آن ساعت مومیائی و شربت عسل بنوش، یا عسل کف گرفته که آبی که از تو رفته جبران کند.

بدان که جماع با زنان چون ماه در برج حمل یا دلو است بهتر است، و بهتر از آن این است که در برج ثور باشد که شرف قمر است هر که آنچه در این نامه شرح دادم به کار بندد و تن خود را پرورش دهد بدان، به خواست خدا از هر دردی آسوده باشد و به حول و قوه او تندرست ماند، زیرا خداست که به هر که خواهد عافیت دهد و بدو بخشد و الحمد للّٰه

اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا(1)

باید توضیح دهیم برخی از موارد اشتباه بر خواننده را:

ص: 300

1- . طب الرضا: 115. 128

قلب پادشاه تن است، بسا به وهم آید که منافی است با آنچه دنبالش آید که قلب خانه پادشاه است، و ممکن است رفع تنافی به اینکه قلب چند معنا دارد یکی گوشت صنوبری آویزان در درون و دیگری روح حیوانی که از آن برخیزد و در همه تن روان گردد سوم نفس ناطقه آدمی که حکماء و برخی متکلمین آن را مجرد دانند و وابسته به تن چون پندارند نخست به روح حیوان وابسته است و به وسیله آن به سایر تن، دومی را قلب گویند برای آنکه قلب جای اوست و سوّمی را برای آنکه نخست بدان چه در آن است وابسته است.

و بسا که مقصود او از قلب دوم معنی یکم است و از قلب اول یکی از دو معنی آخر در برخی نسخه ها «هو ما فی القلب» آمده و نیازی به تکلف و توجیه ندارد و به هر تقدیر پادشاه بودن قلب در تن روشن است چون پادشاه وسیله نظم امور رعیت است و از او روزی بدانها رسد و از قلب هم روح که مایه زندگی است به اعضاء دیگر تن رسد به رأی حکماء: چون روح حیوانی به مغز رسد، روح نفسانی گردد و به همه تن رود به وسیله اعصاب که از آن حس و حرکت با دید آید، و چون به کبد رسد روح طبیعی شود و به وسیله رگهای روئیده از آن به همه اعضاء روانه گردد و بدان تغذیه و نمو پدید شود.

و چنانچه شاه بسا از رعایا چیزی ستاند برای هزینه کار خود همچنان از مغز و کبد بدل نیروی نفسانی و طبیعی رسد چنانچه پیشتر به همه اینها اشاره شد، و در کتاب ایمان و کفر هم که با آن مناسبتر است تحقیق دیگر درباره آن بیاید.

و ممکن است عروق شامل شریانها که از کبد رویند و رگهای خون که از دل و هم اعصاب که از مغز برویند همه بشوند، مقصود از رشته ها مفاصل تن و وسائل پیوست آنها است که حرکات مختلفه تن همه بدانها است.

«معده انبار آن است» چون دانستی غذا نخست به معده رود و چون کیلوس شد به وسیله رگهای ماساریقا به کبد کشد، و با پدید شدن اخلاط بدان به دیگر اعضاء تن تا بدل ما یتحلل گردد، پس معده و کبد و احشاء بجای خزانه پادشاهند که در آنها ذخیره جمع شود و بسائر تن پخش شود.

«حجابش سینه او است» چون محفوظتر اعضاء تن است، و استخوانهای سینه و مهره های پشت و دنده ها گرد آنند و حجاب دل غلاف گرد آن است، و دو پرده ای که سینه را دو بخش کنند گرد آن است و چند حجاب دارد چنانچه پادشاه چند حجاب دارد و دربانان بسیاری و خود پشت همه آنها است. زیرا پادشاه دل پشت همه این پرده ها است و باید ابزار برونی داشته باشد که احوال چیزهای سودمند و زیانبار را بدو رسانند.

و دل به معنی روح مجرد هم چون ادراکش وابسته به اعضاء تن است و روح حیوانی تا بدانها نرسد کفایت کار نکنند بدین معنا در پرده باشد و همه حواس پنجگانه ظاهره از شنیدن، بوئیدن، چشیدن، بسیدن گر چه بدنبال دیدنند ولی گوش از آوازهای هراسناک و آوازهای خوش آگاه شود و آنها را به قلب کشد تا از زیانبارشان کناره کند، و بوئیدن رهنمای بودارهای خوب است

و چشیدن رهنمای خوراکیهای سودمند و زهرهای کشنده و بسیدن رهنمای گرما و سرما و جز آنها.

ولی سود دید بیشتر است، زیرا بیشتر این نیروها مجاور خود یا نزدیک به خود را دریابند ولی دیده نزدیک و دور، ناتوان و توانا را دریابد، از این رو نام آن را برده و خدایش در بالاتر جاهای تن و محفوظتر و نمایانتر آن نهاده.

وحی پادشاه، کنایه از خواست شنیدنش است و گوش دادن کنایه از توجه بدان تا سخن را دریابد، باد دل، هوائی است که از آن به ریه و گلو برآید، بخار معده به سوراخهای ریه یا فضای دهن رسد و کمک سخن گفتن شود، یا مقصود از بخار معده همان روح حیوانی است که از کبد خیزد.

«الّا بالاسنان» در بیشتر نسخه ها همین است، و نیرو گرفتن لب از دندانها روشن است زیرا تکیه گاه آنها است، و در نسخه ای «الا باللسان» است و آنهم درست است.

«مانند نی زن» یعنی نی زن آوازش را با گرداندن در بینی زیور دهد: گفته اند: نی زن با سوراخهای پس نی آن را زیور دهد که همیشه بازند چون هوا به سختی از نی ریه برآید در حال تنفس و چون به گلو رسد تکه تکه شود برای حروف ریزی، و

اگر درهم میشدند و سوراخ بینی نبود تقطیع حروف دشوار بود و آواز خوش نبود، برای همین سوراخهای پشت نی همیشه بازند تا هواهای درهم موج گیر در آن مزاحم هم نشوند و خوش نخواند.

به علاوه هوای منخرین کمک ساختن برخی حروف است چون نون و مانندش و این در کسی که زکام بینی او را بسته مشهود است اما اینکه طحال مایه اندوه است چون سودای سرد خشک سفت در آن ریزد و آن ضدّ روح و صفات آن است و شادی و خرّمی همانا از صفات خون است و پاکی آن از تیره گی، و چون سودا با خون آمیزد سخت و تباه شود و روح را تباه کند، و از این رو سودازده ها، پیوسته در اندوه و خیالهای بیهوده اند و درمانشان پاک کردن خون است.

و ثرب که پرده معده و روده ها است برای فزونی رگها و شرایین که خون و رطوبتش به کلیهها کشند، خون را پاک و لطیف و رقیق کنند و شادابی روح آورند.

کارمندان دل: اعضاء و جوارحند و ممکن است مقصود از عمّال در آغاز خبر نیروهای سپرده به هر عضوی باشد به وسیله روح روان در آنها که مناسبتر با روح قلب هستند و روشنتر با مثل، زیرا اثر دارو در رگها به هر عضوی رسد، و نیروی آنها که غازیه، نامیه، دافعه است و ماسکه و جز آن در آن اثر کند تا فائده دهد، چنانچه پادشاه چیزی را به کارمند خود فرستد و او به مصرف مصالح مربوطه رساند، و منظور از عروق در صدر خبر نیروهای آنها است و در اینجا خود آنها.

«خواهان دمساز با خودند» یعنی سازگار خود که گرم مزاج سردی خواهد و تر مزاج خشکی و همچنین «فاغتذ» در یک نسخه به ذال و غین نقطه دار است یعنی غذای خود را بساز و در نسخه ای به دو بی نقطه یعنی خود را عادت بده و بنا بر اول خلاصه این است که چون خوراک بیش از اندازه باشد، معده را سنگین کند و از هضم آن درماند و پخته نشود و جزء تن نگردد، و مرض آورد و ناتوانی و آب هم چنین است.

«فی ایامه» یعنی هر روزی یا هر وقتی و در نسخه «ابانه» آمده یعنی وقت آن «از کی لعقله» یعنی خرد پرور است و در نسخه ای به ذال است و آن مناسبتر است

چون ذکاء به معنی تیز هوشی است. و برای آن است که چون شکم پر شود بخارهای بد به مغز برآیند روح نفسانی تیره و کم فهم شود، و حواس خیره گردند.

«در تابستان سرد بخور» بسا مقصود آب یخ و برف است یا خنکی بالطبع چون خیار و کاهو و گرم هم دو احتمال دارد، و این برای آن است که برون تن در تابستان گرم است بر اثر گرمی هوا و با خوردن گرم به هر معنا دو گرمی شوند و هضم را تباه کنند و رطوبت را براندازند و خوردن و نوشیدن سردی در زمستان دو سردی آورند که حرارت غریزیه را بکاهند و نکته اعتدال در فصل معتدل هم از اینجا روشن است.

در خوردن دو غذا لطیف را پیش دارد، برخی پزشکان چنین گفته اند: چون اگر غذای لطیف را پس اندازد زودتر هضم شود، و غذاء سفت در ته معده هضم نشده بماند و راه نفوذ آن را بگیرد و به روده ها نرسد و تباه گردد و با سبقت هضم نشده درآمیزد و آن را هم تباه کند و سبب تخمه گردد.

و گفتند: اگر معده تهی است و صفراء ندارد و پر اشتها است رواست اندکی غذای غلیظ بخورد و زمانی بگذرد که نیم هضم شود و لطیف را روی آن بخورد تا با هم هضم شوند، و چون در این حال اول لطیف را بخورد معده بدان پردازد و زودش هضم سازد و دیگر خوراک غلیظ را نپذیرد و از آن نفرت کند و تباه شود، و برخی از پیش خوردن غذای لطیف مطلقا منع کرده اند چون به محض ورود به معده شروع به هضم آن کند و پیش از غلیظ هضم شود

و به روده ها رود و مقداری از هضم نشده غلیظ را هم با خود ببرد، و به روده ها رساند و سده روده آورد، و برخی از جمع میان هر دو مطلقا منع کرده و آنچه در خبر آمده باید پیروی شود با درست بودن خبر.

سپس برنامه خوراک را از نظر وقت بیان کرد در دو روش:

1. هر روز بخورد یک بار هشت ساعت از روز گذشته 2. در سه روز دو باربخورد، و عادت به هر دو به ویژه نخست برای روزه داری و کم خوابی کمک خوبی است ولی هر دو با اخبار فضیلت چاشت خوردن و شام خوردن منافی باشند و با فضل سحری خوردن برای روزه و اخبار دیگر، و ممکن است منظور بیان حال

مخاطب باشد نه یک برنامه عمومی و مخصوص باشد به کسی که معده اش ناتوان است و نتواند روزی دو بار بخورد و تجربه شده که این بهترین تدبیر است برای چنین مردم.

و یا مقصود خوراک سیر و کامل، و منافات ندارد با ناشتائی و خوراک سبک که در ظرف هشت ساعت هضم شود و مانع ریختن صفراء در معده باشد بلکه بسا اینکه فرموده در آغاز خوراک سبک خورند اشاره بدین باشد که هر روز چاشت سبک بخورند و شام سبک زیرا پس از هشت ساعت شام خوردن با معنائی دارد.

و این برنامه را دو بار گفت: برای اهمیت کم خوردن و غذا نخوردن به محض اشتهای

دروغین که هنگام آغاز هضم است و به نفخ غذا در شکم از میان میرود و آنگاه به او سفارش کرد نوشیدن نوشابه حلالی را که وصفش آید تا کمک هضم باشد.

و خوراک و نوشابه هر فصل و هر ماه رومی را بیان کرد و فرمود: بهار جان روزگار است چون معتدل است و هر چیزی در آن زنده شود یا اینکه چون گرم و تر است طبع جان دارد و در آن شب و روز خوشند برای اعتدال هوا و نبودن تفاوت بسیار میان آنها و زمین نرم و گیاه خیز است چون طبع زمستان بلغمی از میان رفته.

و بنوشد شراب یعنی شراب حلالی که وصفش آید پس از آمیختن با مقداری آب که گرمیاش را کم کند و شربت مسهل خوب است در بهار برای شستن فضولات و مواد انبار شده زمستان که از غذاهای غلیظ و بند بودن مسامات تن بوجود آمدند و به وسیله گرمی بهار نرم و روان شدند، و اگر به مسهل دفع نشوند بسا مایه بیماری و دمل گردند، و چون خون آور است فصد و حجامت را هم شاید «آب ننوشد» در نسخه ای است که بنوشد و نخست با گفته پزشکان سازگارتر است.

«شب زکام آرد» چون مایه مغز برای گرمی سخت ناتوان شود و تحلیل رود و هوای خنک شب بخارهائی که بدان برآیند ببندد و زکام پدید شود «لبن رائب» ماست یا دوغ که کره آن گرفته شده.

«و از سر تراشیدن در آن حذر شود» در نسخه ای به جای حلق حلوا است یعنی شیرینی و آن مخالف گفته اطباء است و نخست هم و از این رو برخی آن را

ص: 305

حمل کردند به جائی که سردی هوا در سر اثر کند و زکام آورد و آن خطا است زیرا زکام زده ها آزمودند که تراشیدن سر یا میان آن در زمستان برای آنان خوب است تا زکام به چشم و دندانها و سینه نریزد.

رطل صد و سی درهم است و درهم نیم مثقال صیرفی و یک چهلم آن.

در برخی نسخه ها است که چون داروها را در پارچه پیچید، سر آن را خوب ببندد با رشته و سر رشته را دراز بگیرد و به چوبی بندد و آن را روی دیگ نهد و انداختن آن کیسه دارو در دیگ همان ساعت باشد که عسل در آن است و آن را به تدریج مالش دهد تا خرده خرده دارویش در شربت درآید و بجوشد تا فزونی عسل برود و باید آتش نرم باشد و صاف شود و خنک و سه ماه سر بمهر بماند اوقیه: چهل درهم و یا هفت مثقال و در زبان اطباء ده درهم و پنج هفتم است و ظاهرا مقصود در اینجا معنی دوم یا سوم است و سوم در حدود شش مثقال است.

«دگرگونی صور» یعنی صورت آدمی و چهره او یا صورت اخلاط پدید شده از غذا پس از نفوذ آنها به وسیله رگهای درشت و خرد به اعضاء تا مانند عضو غذاگیر شوند و جزئش گردند بدل از آنچه از دست داده چنانچه گذشت اشاره بدان.

در یک نسخه آمده: بدان که نیروهای نفس پیرو مزاج بدنند، مزاج بدنها پیرو تصرف هوا و چون یک بار سرد و یک بار گرم شود، ابدان و صور دگرگون گردند، و چون هوا برابر باشد و معتدل جسم معتدل است زیرا خدای تعالی بدنها را بر چهار طبع بنیان کرده: صفراء، خون، بلغم، سوداء.

«بر چهار جزء» این چهار جزء ستون زیست تن هستند و منبع اعضاء و خون را از سر و گوش دانسته برای فراوانی رگها و شرایین آنها که خون در آنها فراهم شود بیش از اندام دیگر، و برای آنکه سرچشمه احساسات وادار کند که به روح است و مرکب روح خون است، بلغم را از آن سینه آورد برای آنکه از مغز در آن فرو آید و از اعضاء دیگر و باد در آن به وسیله استنشاق هوا فراوان است.

و غضروفهای دنده ها را از آن صفراء دانست چون نزدیک مرکز حرارتند که صفراء در آن گرد آید یا برای آنکه صفراء بیشتر در آفرینش آن اثر دارد، و فرود تن را از آن سوداء دانست برای آنکه طحال که مرکز سوداء است در آن است.

«سلطان مغز» چون که آن بر وی مسلط است، زیرا بخار و رطوبت بدان رسد و اعصاب سست گردند و روح مغز غلیظ شود و خواب در آن درگیرد که مایه آرامش حواس است و آسایش تن و کمال هضم غذا و کارهای طبیعی تن چون حرارت غریزیه در درون فراهم گردد.

«روی بهلوی راست» چنانچه اطباء گفتند برای اینکه غذا به ته معده رود و برگردد به پهلوی چپ تا به قول اطباء کبد بر معده افتد و آن را گرمتر کند و هضم را بهتر، و آنگه بگردد به همان پهلوی راست و برخیزد این موافق گفته اطباء است برای اینکه کیلوس به کبد سرازیر شود، و این تفصیل مخالف ظواهر بسیاری از اخبار است که دلالت دارند خواب بر پهلوی راست مطلقا بهتر است و اگر این خبر در سند برابر آنها بود ممکن است حمل بر همین معنا شوند، و سخنی در این باره بیاید ان شاء اللّٰه.

داء الفیل که از طول نشستن بر توالت پدید شود شاید برای این است که پاها سست گردند و مواد بالای تن در آنها جمع شود و در نسخه ای «داء فین» آمده یعنی درد درونی.

لیف اراک را در لغت نیافتم و بسا مقصود شاخه آن است که با جویدن طرفش در مسواک کردن مانند لیف شود.

«سلاق بن دندان» نزد اطباء سفال مانندی است که بر بن دندان نشیند و متحجر شود، روش خاکستر گرفتن از شاخ گوزن این است که در کوزه ای نهند و سرش گل گیرند و در تنور تافته گذارند تا بسوزد، گز مازج معرب گز مازگ است و میوه درخت گز است.

یکی از اطباء گفته گزمازج میوه گزهای خرد است و دانه گز میوه بزرگ آن است، نمک اندرانی نمک سنگ مانند بلور است چنانچه در قانون است و به فارسی ترکی گویندش «در آن صفراء غلبه دارد» چون در این دوره رطوبت کم است و صفراء نیرو گیرد و در پیری حرارت غریزیه سست گردد و رطوبت افزاید تا سوداء غلبه کند که سرد و خشک است.

اطباء سن نمو را در سی یا بیست و هشت محدود دانسته اند به حسب اختلاف مزاجها و آن را سن نوجوانی دانند و دنبالش سن توقف که پایانش چهل است سپس

سن انحطاط که از چهل تا شصت است و آن را کهولت خوانند و آنگه پیری از سال شصت تا پایان عمر.

«در دوازده شب» شیخ در قانون گفته: دستور حجامت دهند ولی نه در آغاز ماه زیرا اخلاط در آن جوشی ندارد و نه در پایانش زیرا کم شدند بلکه میان ماه که اخلاط جوشانند و فزون به پیروی روشنی ماه که بر اثر آن مغز در کاسه سر و آب در رودها که جزر و مد دارند فزون شوند و بهترین وقتش ساعت دو و سه روز است. پایان.

نقره پشت گودی آن است روی مهره های گردن تا چهار انگشت زیر کاسه سر آنجا که در خوابیدن بر زمین آید «قلاع» زخم پوست دهان و زبان است که پهن شود و بسیار برای کودکان رخ دهد.

در قانون گفته: حجامت بر نقره بجای زدن رگ اکحل است، برای ثقل ابروان و دیده ها خوب است و پلک را بخشکاند و جرب چشم و گند دهن را نافع است و بر شانه به جای رگ باسلیق است و برای درد شانه و گلو خوب است، و بر یکی از اخدعین به جای رگ قیفال است و برای لرزش سر خوب است و اندام سر چون رو و دندانها و گوشها و چشمها و بینی.

ولی حجامت پشت چنانچه سید ما محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرموده مایه فراموشی است زیرا دنبال مغز جای حافظه است و حجامتش ناتوان کند و حجامت شانه دهانه معده را ناتوان سازد و بر اخدعین بسا باعث لرزش در سر شود.

و باید حجامت پشت را اندکی فرود گرفت و از کاهل را اندکی بالا مگر اینکه منظور معالجه خونریزی و سرفه باشد که باید فرودتر باشد نه بالاتر و حجامت بر شانه برای بیماریهای خونی سینه و ورم خونی خوب است ولی معده را ناتوان کند و خفقان آورد، حجامت ساق در حکم رگزدن است، خون را پاک کند و حیض را بگشاید، و برای زنان سفید پوست و رقیق خون حجامت ساق از زدن رگ ساق سازگارتر است.

حجامت بر سر، به دعوی برخی، برای اختلاط عقل و سرگیجه و به قول بعضی عقب انداختن سفید شدن مو خوب است ولی مورد اعتراض است و بسا در

برخی افراد سفیدی مو را زودتر کند، به ذهن زیان دارد و برای دردهای چشم خوب است و آن بیشتر سود آن است که مانع جرب و جوش و مژه انداختن است. ولی سبب بله و نسیان و بدفکری و بیماریهای مزمن است، و برای آنها که چشمشان آب آورده زیان دارد، مگر در ناچاری باشد که بسا زیانی ندارد.

حجامت زیر زنخ برای دندان، رو، حلق خوب است و سر و آرواره را پاک کند حجامت بر قطن خوب است برای دملهای ران و جرب آن و جوشهاش و برای نقرس و بواسیر و داء الفیل و بادهای مثانه و رحم و خارش پشت.

و اگر این حجامت با آتش باشد تیغ زنند یا نه همان سود را دارد و آنکه تیغ زده شود نیرومندتر است در جز باد، و آنکه بی تیغ است اثر بیشتر دارد در تحلیل باد سرد و ریشه کن کردن آن در اینجا و در هر جای دیگر.

حجامت بر دوران از جلو برای درد تخم ها و جوشهای ران و ساق خوب است و هم بر فرود زانوها و آنکه بر رانها باشد برای ورم و دمل زیر رانها خوب است و بر فرود زانو برای لرزش زانو که از اخلاط گرم است و برای ریشهای بد و قرحه های کهنه ساق و پا، حجامت بر روی کعبین برای بند آمدن حیض و عرق النساء و نقرس خوب است. پایان..

«مکیدن سبک» این را هم اطباء گفتند: در قانون گفته: شاخ یکم حجامت سبک باشد و زود برداشته شود و سپس به تدریج برداشتن کند شود. پایان..

دلیلش دو چیز آوردند یکم عادت دادن طبع تا پر درد نکشد، دوم اینکه بار اول خونهای نزدیک زود جمع شوند، و دربار دوم دیرتر چون مسافت بیشتر است و دیرتر جمع شوند، و ظاهر این است که اگر مقصود از بارها پس از تیغ زدن است وجه دوم اظهر است و اگر پیش از آن وجه اول و دوم در خبر اظهر است.

برخی اطباء گفته: روغن مالی جای حجامت باعث دیر خوب شدن آن است و شیخ در قانون گفته: اگر جای حجامت را روغن بمالد باید فورا تیغ بزنند. پایان..

و جای رگزدن را نقطه گزارد که اشتباه نشود، حبل ذراع رگی است که از پشت ساعد تا بالای آن نمایان است، قیفال رگی است که سمت برون

آرنج نمایان است، باسلیق رگی است در زننده گاه آرنج که از میان سمت درونی مایل به ساعد

ص: 309

است، و گاهی باسلیق برگ دیگر گویند که زیر آن است و نخست را باسلیق اعلی نامند و دومی را باسلیق ابطی که نزدیک زیر کتف است.

اکحل که در تن معروف است میان باسلیق و قیفال است، ماساژ جای رگ این است که پارچه با آب گرم ترک کنند و بر جای آن نهند یا آن را با بخار آب گرم بخار دهند.

پیش از آن دوازده ساعت جماع نکند، اطبا گفتند و هم پس از آن که زیانش بیشتر است و بسا یادآوری خصوص پیش از آن برای این است که زیان پس از آن روشن است یا غالبا انجام نشود برای ضعف حجامت. مرعزی: کرک زیر موی بز است در نسخه ای قزعونی و در دیگری فرعونی آمده و معنائی ندارند.

و بسا قزّعونی خوانده شود یعنی قزّعون که دهی است کنار فرات، و همه اینها تصحیف است و همان نخست درست است، قزّ نوعی ابریشم است، و بسا گفتند ابریشم نیست در مصباح المنیر گفته: قزّ معرب است، لیث گفته: پیله ای است که از آن ابریشم سازند و گویند قزّ و ابریشم چون گندم و آرد است. پایان..

میگویم: یکی از دو چیز از آن برآید یا حکم قز جدا از ابریشم است در جائز نبودن پوشیدن مرد یا اینکه پوشیدن جامه حریر برای مرد در نماز جائز است، و ممکن است حمل شود بر قزّ ناخالص، ظاهر این است که تریاق اکبر همان تریاق فاروق است و باید مقصود تریاقی باشد که دارای حرام چون می و گوشت افعی و جند و مانندشان نیست و سخن در این باره گذشت، نوشابه شادی آور معتدل شربت سیب و به است و شراب فاکهه، شربت میوه.

در یک نسخه است که: یک نخود تریاق اکبر بنوش یا در زمستان بی نوشابه بخور و در تابستان سکنجبین سرکه.

در بسیاری نسخه ها سکنجبین عسل و در نسخه ای سکنجبین عنصل عسلی یعنی سرکه ای که از پیاز دشتی گیرند به نام اسقال یا پیاز موش و برای داء الثعلب و فلج و عرق النساء خوب است، و سرکه اش برای سرفه کهنه و باد شکم و گلو، و تن ناتوان را نیرو دهد، اطباء برای خودش و سرکه اش فوائد بسیاری برای انواع بیماری ذکر کرده اند.

هلام گوشت گاو یا گوساله یا بز است که با آب نمک پخته شود تا آبش چیده شود، و سبزیهای سرد با سرکه در آن ریزند و خورند، مصوص، پخته گوشت درّاج و خروس است در سرکه و سبزی خنک «مثانه را تغییر دهد» در نسخه ای: ته نشین کند و سبب سنگ مثانه شود، با شکم پر حمام نروند، برای اینکه برای حرارت حمام غذای هضم شده بمعده کشیده شود و سبب سدّه و قولنج گردد.

«فلج آورد» چون ماهی تازه تولید بلغم کند که مایه فلج است، و آب سرد اعصاب را ضعیف و مایه را قوی کند «خوره آورد» چون نطفه در این صورت از خون تیره سفت سوداوی مدد گیرد «بی ریختن آب» یعنی ادرار پس از جماع و حمل آن بر جماع بی انزال منی که یکی گفته بعید است.

و گفتند مقصود جماع بعد از جنابت است غسل نکرده که مایه تکرار است مگر این عبارت مخصوص جنابت از غیر جماع باشد که ابعد شود، ربو بفتحه نفس تنگی است و بهر به ضمه نوعی از آن و در قاموس گفته گرفتن نفس است از خستگی. پایان..

و بسا ربو امتلاء رگهای ریه است و انبهار امتلای شرایین آن. انجیر تن را شپشو کند: گفته اند برای اینکه شپش از رطوبت گندانی است که طبع آن را بیرون جلد برآورد و خاصیت انجیر دفع فضولات است به سوراخهای تن و از این رو سبب فراوانی شپش است.

«نوشیدن آب سرد دنبال آب داغ» مایه درد دندان است چون داغ سوراخها را گشاید و سرد که آید در بن دندان رود و زیان بدان رساند و آب سرد پس از خوردن شیرینی هم چنین است.

«مایه دگرگونی خرد است» چون تیزهوشی اثر پاکی روح است و لطافت آن و پر خوردن این گوشتها اخلاط سودا و خون تیره را در تن افزایند و روح بدانها تیره شود و از حرکت فکری بازماند و اثرش در فراموشی برای تسلط رطوبت و سردی است بر مغز.

ص: 311

ولی این اثر در گوشت وحوش مانند آهو بعید است چون بیشتر آنها گرمند و از این رو برخی گفتند شاید برای خشکیدن مغز باشد که زود صورت پذیر نشود و مایه فراموشی گردد.

«پیش از رفتن» شاید مقصود پیش از رفتن در آب است و در نسخه ای «نزد رفتن حمام» آمده و آن درست تر است، و در نسخه ای است که: نزد درآمدن در حمام پنج مشت آب گرم برگیر، و گفته اند پنج بار آب گرم بریز، در نسخه ای است که پنج مشت آب گرم بر سرت بریز.

خانه یکم: یعنی رخت کن، سرد است و خشک بر اثر گرمی حمام و کمی رطوبت و دوم: سرد است و تر برای فزونی آب و کمی گرما سوّم گرم و تر چون گرمی و رطوبت بیش است و باهم برابر شوند، و چهارم گرم است و خشک چون حرارت بر رطوبت میچربد. و شاید مقصود این است که در تن چنین اثر کنند نه اینکه خودشان چنین باشند.

«الی الاعتدال» یعنی اعتدال مزاج آدمی، اعضاء کبار، سر و دست و پا و ران. عفن با حرکت فاء بوی بد و گند و با کسره آن خلط گندیده است و آن روشنتر است و در نسخه ای عفوتات است و در دیگری «عقق» با فتحه قاف یعنی ترک تن، «یا گل بنفشه» در نسخه ای خود بنفشه است و مقصود از گل گل سرخ است.

«مانند یک ششم نوره» در نسخه ای یک سوم است «تجیر عصفر» ته نشین آن است، سنبل، در نسخه ای «نیل» است و در نسخه ای «شکّ» به ضمه یعنی عطری که از رامک کوبیده بیخته آمیخته به آب گیرند و سخت فشرد، و مالیده شود و با عطر خیری چرب شود که به ظرف نچسبد و یک شب بماند وانگه شک را بسایند و بخوردش دهند و سخت مالش دهند و قرص سازند و دو روز بگذارند و آنگاه آن را با نخ گونی برشته کشند و یک سال بگذارند و هر چه کهنه تر شود خوشبوتر گردد. پایان..

درباره ساختن نوره گفته اند: آن را نخست بشویند چنانچه اطباء در ساختن مرهم نوره انجام دهند و پس از آن زرنیخ در آن ریزند تا تندیش بکاهد «آثار نوره»

سیاهی تن و زخم است که بسا پس از آن رخ دهد یا بروز جوش که در نسخه ای «تبثیر نوره» آمده.

«نیروی خوراک» یعنی آنچه سبب نیروی اعضا شود از خوراک زیرا خوراک نپخته را رگها نکشند و اگر هم بکشند جزء عضو نشود بلکه آن را تباه کند، حصاه، سنگ مثانه است، «تربّی بسمن البقر» شاید مقصود آمیختن با آن است و در نسخه به جای آن برنی آمده که نوعی خرما است، و در نسخه ای هیچ کدام نیست و بسا که آن درست تر باشد، مقصود از ریاح بواسیر علل و انواع آن است یا بادها که از آن پدید شوند.

«و یصطبغ» یعنی آن را نانخورش سازد و در نسخه یصطبح آمده یعنی صبحانه سازد، ابلوج سکر، معرب است و بسا همان نبات باشد که هلیله یا مربایش را با آن بسایند.

و در نسخه ای است که «هر که فزونی خرد خواهد هیچ روزی بامداد بیرون نرود تا سه دانه هلیله سیاه با شکر طبرزد بجاید».

در قانون در باره عسل گفته: یک نوع عسل گزنده و زهرناک است و نشانه اش این است که بو کردن آن عطش آورد، و خوردنش یکباره خرد را ببرد و عرق سرد آورد. پایان..

«و بوئیدن نرگس را پس مینداز» در نسخهای است که: بوئیدن نرگس امان از زکام است و هم بو کردن سیاهدانه، در قانون گفته: سیاهدانه برای زکام خوب است به ویژه برشته شود و در پارچه کتان باشد، و به پیشانی کسی که سر درد سرد دارد بمالند، و اگر شبی در سرکه خیسانند و فردا نرم بکوبند و در بینی بیمار کشند و به او دهند تا ببینی کشد برای ورم کهنه سر و لقوه خوب است. پایان..

در قاموس است که شقیقه دردی است در نیمه سر و رو و شوصه درد دل است یا بادی که در دنده ها پیچد و یا ورم درونی حجاب دنده ها و درزیدن رگ. پایان..

در قانون و جز آن: شوصه را به ذات الجنب تفسیر کرده، و در نسخه ای است که هر که از شقیقه و شوصه هراسد نخوابد تا ماهی خورد. الخ. تا گوشها و لهاتش

نیفتند، لهاه گوشتی است نزدیک حلقوم که آن را ملاذه نامند، و سقوطش شل شدن آنست بر اثر ورمی که دچارش شود.

و گفتند: مقصود از اذنین هم لوزتین باشند که مانند بادامند در دو سوی حلق که اطباء آنها را دو بیخ گوشها نامند چون نزدیک گوشهایند.

«جوارش تند» چون زیره مانند و فلفل وش و مانند آنها «لهب صفراء» جهش آن است و در نسخه ای است که هر که خواهد صفراء فرو کشد سرد و نرم بخورد، تن را باد زند کم بایستد و پر نگاه کند که مقصود از ترویح تن باد زدن آن است، و گفته اند مراد استراحت است و آن بعید است و بعیدتر از آن تفسیر به عطر زدن است و نسخه «یریح» با معنی وسط مناسب است.

محمّد بن زکریا و جز او گفتند پیوست آب منزل پیش به آب منزل آینده، یا ریختن اندکی سرکه در آن خوب است و هم آمیختن خاک وطن مسافر به آب منزل و صبر تا زلال شدن آب.

و اما اینکه بهتر آب آن است که از آفتاب زدن برآید خلاف بیشتر اطباء است ولی روانی بر گل موافق با آنها است.

شیخ در قانون گفته آبها در گوهر خود اختلافی ندارند ولی از نظر آمیخته و کیفیت مختلفند، بهترین آب از چشمه ها است و نه هر چشمه بلکه چشمه های آب زمین پاک بی مرض، یا چشمه در سنگ که از عفونت زمین دور است، ولی آنکه در گل پاک است بهتر از آن است، به شرط اینکه روان باشد و در برابر خورشید و باد باشد که بهتر شود ولی اگر ایستاده باشد رو بازیش بسا آن را فاسد کند.

و بدان که آبهای روان بر گل بهتر از روان بر سنگ است چون گل آب را پاک کند و خلط آن را بگیرد و سنگ چنین نیست ولی باید گل مجری پاک باشد نه خره و شوره زار و جز آن.

و اگر آب با ژرف باشد و تند برود و آمیخته خود را به طبع خود کند و به سوی آفتاب روان باشد به خصوص به سوی مشرق تابستانی آن بهتر است به ویژه اگر مسافتی دور برود، پس از آن آبی که به سمت شمال روانه است خوب است، و

آنچه به سمت مغرب یا جنوب روان است بد است به ویژه چون باد بوزد و اگر آبشار باشد بهتر است.

جلید. آبی است که روی زمین یخ زند و بسا شامل یخ هم باشد، و منافات ندارد که آب یخ در نظر اطباء نافع است، برخی آن را بآب تگرگ تفسیر کردند و بعید است آری بسا آب برف را شامل باشد، در قانون گفته: آب چاه و کاریز نسبت به آب چشمه پست است ولی آب یخ و برف غلیظ است، و آبهای ایستاده به ویژه رو باز نیزار منش پست هستند و سنگین همانا در زمستان به سبب برف خنک شوند و بلغم پدید آرند، و در تابستان به خورشید گرم شوند و گندیده و صفرا آرند.

و برای تیرگی و اجزای زمین و تحلیل رفتن اجزاء لطیف آنها برای نوشنده ها درد طحال آرند و پرده شکم را نازک کنند و روده ها را کلفت، و اطراف آنها را با شانه و گردن لاغر سازند، و شهوت خوردن و عطش آنان بالا رود، و شکمشان بسته گردد و استفراغ دشوار شود. و بسا دچار استسقاء شوند چون اجزاء آبی آنها بسته گردند، و بسا روده هاشان لیز شود و دچار ذات الریه و درد طحال شوند، و پاهاشان باریک و کبدشان ناتوان و کم خور گردند برای درد طحال، و دیوانگی و بواسیر و دوالی و ذات الریه و ورم سستی آور گیرند در زمستان و حمل و زایش بر زنانشان سخت باشد تا آخر آنچه از مفاسد برشمرده.

گفته: یخ و برف اگر پاک باشند و آلوده نباشند خواه آب شوند و یا آب از برون با آنها سرد شود یا آنها را در آب اندازند خوبند و با هم تفاوت روشنی ندارند جز اینکه رو بازتر از آبهای دیگرند و کسی که درد عصبی دارد از آنها زیان بیند و چون پخته شوند خوب شوند و اگر یخ از آب بد باشد و برف آلوده باشد بهتر است که آب را به مجاورت آن سرد کنند و با آن آمیخته نشود.

در جای دیگر گفته: آبهای بد آنهایند که در گودیهای بیابانی ایستادند و طعم و بوی ناشناسی دارند تیره و غلیظ و سنگین باشند و زود بسته شوند و روی آنها پرده بدی افتد و بر خود چیز غریبی داشته باشد. پایان..

و چاه جاری آن است که بسیار از آن آب کشند یا کاریز باشد، تقطیر، چکیدن بی اراده ادرار است.

ص: 315

منی زن از پستانش برآید. یعنی بیشترش از آن است زیرا مشهور نزد اطباء این است که منی از همه تن است، و در نسخه ای است که چون چنین کنی منی او فراهم شود و شهوت خود را دریابد، و در دیده ها و چهره اش نمایان گردد، و از تو خواهد آنچه از او خواهی.

میگویم: اطباء همه اینها را گفتند در کتب خود که باید خوب با زن بازی کرد تا آب اندازد و پستانش را مالید تا شهوتش بجنبد، زیرا پستان با رحم وابسته است، گفتند: چون چشمشان بر اثر نیروی کامیابی به سرخی گرائید، روح بیرون نمایان گردد، و خون به همراه او برآید و در چشم که رنگش زلال است نمودار گردد، و بسا چشم دگرگون شود و مردمکش بالا کشد چون با آلات تناسل به ویژه رحم بسیار وابسته است، و نفس نفس زند و خود را به مرد چسباند و در آمیزند و دو منی به هم برخورند.

زن پاک باشد، یعنی از حیض و نفاس و در نسخه ای است که: با او جماع مکن جز اینکه پاک باشد، و چون این کار کنی تنت آسوده تر باشد و با برخورد دو آب فرزند تندرست برآید به خواست خدا عزّ و جلّ. تا گفته: مانند آنچه از تو برآید، و دنبال هم باو درمیا که زن اندکی بار گیرد و بسیاری فرو ریزد، و تاب آن را ندارد، شرف قمر در درجه سه دلو است.

گفتند سبب سازگار بودن حمل با جماع این است که برج آتشی است و نر و موافق کامجوئی و شرف خورشید است، و سازگاری دلو برای این است که از بروج هوائی است و گرم و تر است و مایه فزونی خون و روح است و ثور برای اینکه خانه زهره است که وابسته به زنان و شهوت است.

و بسا ذکر این امور اگر از امام علیه السّلام باشد برای مصالحی است طبق آنچه در آن روز نزد مأمون و یارانش شهرت داشته که به نظر حکماء کار میکردند و به زبان آنها سخن میگفتند، و گویا بیشتر آنچه در این روایت آمده از این قبیل است چنانچه در آغاز رساله بدان اشارت شده که فرموده «از گفته های قدماست» و به گفتار ائمه هم باز گردیم، و در برخی نسخه ها پایان رساله چنین است.

بدان که هر که به کار بندد آنچه را در این رساله خود ستودم و تن خود را بپرورد و جز آن نکند به خواست خدا تعالی از هر دردی سالم ماند و به حول و نیروی خدا تندرست باشد، و خداست که عافیت را به هر که خواهد روزی کند، و بی دار و تندرستی بخشد، و نباید گوش داد بگفته کسی که گوید از نادانی و بی توجهی بدانشها و آداب و نفهمی آنچه آید و آنچه ماند، که: مدتها من فلان چیز را خوردم و زیانم نداشت، چنان کردم و بد نبود و بد ندیدم.

همانا این گوینده در میان مردم چون جانور بی شعوری است و نقش دیواری، و نداند چه سودش دارد و چه زیانش آرد، اگر دزد بار نخست دستگیر میشد و کیفر میدید دیگر به دزدی باز نمیگردید، و کیفرش سبکتر بود ولی بدو مهلت و عافیت داده شود تا به دزدی باز گردد و باز گردد و آنگاه دستگیر شود به بزرگترین دزدی و دستش بریده شود، و کیفر سخت کشد و به نتیجه سرانجام طمع خود رسد.

و همه کارها به دست خدا سید و مولای ما است جلّ جلاله، و به وی باز گردیم و بگرائیم و هو حسبنا و نعم الوکیل، و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم.

ابو محمّد حسن عمی گفته: چون این رساله از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام به مأمون رسید آن را خواند و بدان شاد شد. و فرمان داد تا با آب طلا آن را نوشتند:

و رساله مذهّبه نامیدند و در نسخه ای، رساله ذهبیّه در علوم طبیّه.

میگویم اینکه اگر دزد را بگیرند، شاید مشبه به دزدی است که شاهان و حاکمان عرف دستگیر کنند و گر نه حاکم شرع در نخست بار هم دست او را ببرّد، یا مقصود دزدی است که کمتر از حد نصاب دزدیده که تعزیر شود اگر دزدیش به ثبوت رسد و اگر نه دلیر شود و تجاوز کند تا دزدیش به حد نصاب رسد و دستش بریده شود و به کیفر بزرگی گرفتار گردد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109